

در فراموشی

اولین زنگ سی سی تاریخ ایران

هارون و هومن



تبرستان

tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش پدر بزرگوار و مهریانم، عبدالله جلالی عزیزیان،
که در ۱۲ اردی بهشت ماه ۱۳۸۷، رخت از جهان
بربست و دیده به سرای باقی گشود.

تبرستان
www.bargan.info

دُر فراموشی

اولین زندگانی تاریخ ایران

هارون و هومن

سرشناسه : وهمون، هارون - ۱۳۴۵

عنوان و نام پدیدآور : دز فراموشی اولین زندان سیاسی تاریخ ایران / هارون و همون.

مشخصات نشر : تهران: رسانش، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص.

شابک : 978-600-5011-10-4

وضعیت فهرستنويسي : فیبا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۳]، ۱۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : زندان — ایران — تاریخ — پیش از اسلام.

موضوع : زندانیان سیاسی — ایران — تاریخ — پیش از اسلام.

موضوع : ایران — جغرافیای تاریخی.

رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۷ / ۹۴ د و ۱۴۲ / DSR

رده‌بندی دیویی : ۹۵۵ / ۰۱۰۴۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۴۲۱۲۲



بهار شمالی. شکیا. شیرازی. شماره ۷. واحد ۲

تلفن: ۰۹۱۳۱ ۱۳۰۹۱۳۱ - ۰۹۱۲ ۷۷۵۳۰۵۳۶. تلفکس:



دز فراموشی اولین زندان سیاسی تاریخ ایران

هارون و همون

طرح جلد و صفحه آرایی: علیرضا علی نژاد

حروف‌نگاری: میترا ابریشمچی

لیتوگرافی: پارسیان

چاپ: متین

صحافی: مؤمن

چاپ اول: تهران - ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۵۰۱۱-۱۰-۶۰۰-



قیمت :

۷	مقدمه
۱۰	بخش اول: زندان سیاسی
۱۱	نام زندان
۴۶	مکان یابی زندان
۶۵	زندان حاکمیت دینی ساسانی
۷۸	بخش دوم: زندانیان سیاسی
۷۹	گمنام، غریب، فراموش شده
۸۴	ارشک سوم، پادشاه ارمنستان
۱۱۵	خسرو سوم، پادشاه ارمنستان
۱۱۹	قباد ساسانی
۱۲۷	رومیان شهر دارا
۱۳۰	جدال و لیعهد با پادشاه
۱۳۵	کودتای قباد دوم
۱۴۳	گزیده منابع
۱۵۷	نمایه

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

ما ایرانی‌ها- اغلب - نمی‌توانیم شیوه «اعتدال» و «خردوزی» را در رفتارهای سیاسی، اجتماعی و فردی خویش اعمال نماییم؛ به گونه‌ای که در عین «دانایی ستیزی» و «خود حق پنداشی مطلق» - تا مرز خودخواهی و خودکامگی - و «بیگانه ستیزی»، حافظه «تاریخی» مان دوام ندارد و با وجود باور به سنت مذموم و ناپسند «توهمندی توطنه»، نه خیانت دشمنان خارجی در «ذهن» مان باقی می‌ماند و نه برای «آزاد اندیشان» نستوه و خستگی ناپذیر خویش، که روزگاری «قهرمان» می‌نامیدیم‌شان، ارزش و اعتبار و جایگاه ماندگاری قائل هستیم.

رویکرد «یکسونگرانه» ما به «تاریخ» و «شخصیت‌ها» نیز بر مبنای استدلال قوی و محکم «یا سیاه سیاه» و «یا سفید سفید» استوار است و اگر «ساسانیان» را یک امپراتوری «مقتدر» و باعث «مباهاات» و «افتخار» بدانیم، حاضر نیستیم حتی یک سطر نوشته یا یک کلمه در نقد این سلسله، از صدر تا ذیل، از پادشاه و موبده و نظامی و دبیر گرفته تا هنر و معماری و آتشکده بشنویم، و عین این قضیه درباره «کوروش» و «داریوش» و «رستم» و «زردشت» و «اوستا» و «فردوسی» صادق است؛ و

اگر از آن سو بیفتیم، همه چیز را تیره و طاغوت و ستم و دشمنی و جنایت می‌دانیم.

فرق ما، با نگاه «منصفانه» و «محققانه» دیگران، در همین مبانی و اصول «نگریستن» و سپس «داوری» است. این گونه است که من پژوهشگر، اگر در باه «سیاست داخلی نظام شاهنشاهی ساسانی»، به نقد رفتار هرم سیاسی قدرت حاکمه پردازم، پیش از خواندن حتی یک سطر «کتابم»، به هزار و یک چیز متهم می‌شوم: از عرب گرا شدن و خائن به وطن گرفته، تا قلم به مزد و دشمن ایران واپرایی. بگذریم. دژ فراموشی، درباره یک حقیقت به عمد پنهان شده تاریخ سیاسی ایران ماست؛ یعنی «زندان سیاسی» آن هم در اوج اقتدار عظمت ایران ساسانی.

از زندان سیاسی در دوران ایلامی، ماد، هخامنشی، سلوکی و اشکانی هیچ اثر یا نشانه‌ای یافت نشده است. با آن که در دوران هخامنشیان، شورش‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری در پهناهی امپراتوری پارس (از هند تا لیبی و یونان) به وقوع پیوست، اما گزارشی از حتی یک حبس سیاسی در مکانی مشخص به دست ما نرسیده است.

نخستین زندان سیاسی در تاریخ ایران به دست ساسانیان و در حدود سال ۲۳۰ م. ایجاد شده و ظاهراً نخستین زندانی مشهور آن «ارشک ارمنی» بوده است، هر چند به قطع و یقین نمی‌توان احتمال حبس مانی پیامبر را در آن مردود دانست.

در این کتاب، به کنکاش در باره این زندان از حیث نام، مکان، کاربرد و روابط حقوقی و قضایی بین حکومت و زندانیان و نیز زندانیان نامدار سیاسی ایران باستان در عصر طلایی امپراتوری ساسانی پرداخته می‌شود. وجود این مکان دهشتناک، گرچه تلخی «شکنجه»، «اعدام»، «آزار» و «جنایت» را به ما خاطرنشان می‌سازد، اما ثابت کننده این واقعیت نیز

هست که مبارزه سیاسی علیه استبداد و خودکامگی رژیم حاکم با شدت و حدت و گسترده‌گی تحسین برانگیز در این ۴۰۰ سال جریان داشته است و ایرانیان آزاداندیش و آزادی خواه، با تمام توان علیه «نظامیان جنگ طلب» و «mobdan فاسد و تمامیت خواه» و «دریاریان و اشراف» مقابله کرده و بسیاری نیز جان خویش را در این راه از دست داده‌اند، هرچند نامشان نیز از دفاتر جرم و جناحت زندانیانشان پاک شده است.
لازم به ذکر است که:

۱. خلاصه این پژوهش تحلیلی - نقلی، به ششمین کنگره تاریخنگاران جهان در آتن - یونان (۲۰۰۸م)، ارائه شده است.
۲. نگارنده وظیفه خود می‌داند از همکاری، مساعدت و بذل توجه و عنایت این عزیزان تشکر و قدردانی نماید:
- ۳ - ۱. کتابداران و مدیران مؤسسات و کتابخانه‌های ملی ایران، مجلس شورا، آستان قدس رضوی، ملک، تخصصی وزارت امور خارجه، مرکز مطالعات و تحقیقات ماسادا، سازمان میراث فرهنگی.
- ۴ - ۲. جناب آقای محسن علی‌نژاد قمی، مدیر محترم و سختکوش نشر رسانش، که این اثر را با همت عالی، درایت و کیاست خویش و به احسن وجه انتشار داد.

هارون و هومان - تهران
۱۱ مهر ماه ۱۳۸۷ ه.ش.

.....
بخش اول
.....
زندان سیاسی

تبرستان
www.tabarestan.info

نام زندان

.....

تبرستان
www.tabarestan.info

۱.۱ اگبن

سرهنری راولین سون انگلیسی می‌گوید آمیانوس مارسلینوس^۱ آن را اگبن^۲ نامیده است،^۳ که ظاهراً یک واژه پهلوی است.^۴ در هیچ یک از فرهنگ‌های پارسی و پهلوی، واژه‌ای به نام اگبن / اگبان / آگبانا / اگبین مشاهده نمی‌گردد و ما ناچاریم حدس بزنیم این نام جای کهن، ترکیبی از اگ / اک + بن / بان باشد.

۱. آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) تاریخنگار لاتینی یونانی‌الاصل، که در سال ۳۳۰م. در انتاکیه زاده شد و در زمان پادشاهی کنستانتس (Constance) وارد خدمت نظام شد و در چند جنگ علیه ایران (مانند آمد در ۳۵۹م. و لشکرکشی یولیانوس در ۳۶۳م.) شرکت جست. کتاب وی Res gestae نام دارد، در حقیقت تاریخ مفصل روم بود و تنها ۱۸ جلد از ۳۱ جلد آن باقی مانده است. وی در ۶۰ سالگی در ۳۹۰م. در شهر رم درگذشت.

2. Agban.

3. book XXVi , 12 (متن لاتین این کتاب در اینترنت موجود است).

4. گذر از زهاب به خوزستان، ۱۱۶.

اک ak (عیب و عار، آفت) یا آک در اوستایی aka- (بد، بدی)، در زبان سانسکریت - aka (درد، گناه).^۱ حمزه اصفهانی گویا اولین کسی است که از این واژه کهن استفاده کرده و نوشته است: «بیوراسب ده آک، ده آک ترکیبی است از ده و آک یعنی عیب، وی ۱۰ عیب را در جهان به وجود آورده». ^۲

در اوستا aka Mansh یعنی بداندیش ^{تبرستان}
www.tabarestan.info به معنی بدمنش است در برابر و هومن (پاک منش).^۳

این واژه به معنی عیب، عار، آسیب و آفت بوده و آگ (ag) نام درختی است در کشور هندوستان که شیره آن زهر قاتل است.^۴

اگر بخش دوم واژه را بان (ban) یا بن بدانیم، در پهلوی ^ypan؛ در اوستا و زبان سانسکریت pana به معنی محافظ و نگهبان از مصدر پاییدن می‌باشد. و محافظت کننده و نگاه دارنده را نیز گویند، وقتی که با کلمه‌ای ترکیب می‌شود، مانند «باغبان»، «دربان»، «نگهبان» و امثال آن.

معانی دیگرش بام (طرف بیرونی سقف خانه)، بانگ و فریاد، خداوند و صاحب، درخت تخم غالیه، لادن و مشک بید می‌باشد.

1. Horn, p.(1909). *Geschichte der persischen Litteratur*. Zweite Ausgabe, Leipzig, p. 220, Bortholmae, ch (1950) . *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg, p.45.

۲. اساس اشتقاق فارسی، ۱/۱۴۰-۱۴۱. ۳. تاریخ پامبران و شاهان، ۳۲.

۴. فرهنگ ایران باستان، ۴۵-۴۶: حمامه ملی ایران، ۱۰: بندشن، ۴: ۱۴.

۵. مزدیسا و ادب پارسی، ۵۲: برهان قاطع، ۱/۱.

7. Unvala,J.M. King Husrav and his boy. p. 585.

بن (ban) به خرمن، باغ و زراعت هم گفته می‌شود و به «ون» (میوه‌ای ریز و مغزی) نیز اطلاق می‌گردد.^۱

بان ban- در زبان پهلوی به معنای «طاق» بوده و معنی خانه هم می‌دهد. در کُردی و بلوجی ban و گایگر آن را با صورت فارسی - عربی by (چادر) یکی می‌داند. سیوندی ban (سیق، ایوان) و در بیشتر موارد «بام» و «بان» هم معنا هستند.

بان ban- (صاحب، نگهبان، محافظ) که وانه wan - یکاهان wan است، همان اوستایی pana, panak پهلوی، ارمنی pan می‌باشد.^۲

در مجموع اگر اگ + بن (درخت زهر قاتل هندی + خانه یا اتاق) باشد، به معنای خانه مرگ یا اتاق سم یا اتاق مرگ و اگر اگ + بن، یعنی نگهبان معیوب‌ها و ناقص‌ها، نگهبان عیب جامعه، جایگاه محافظت از خاطیان (معیوبان) در نظام دین سalarی ساسانی، یا مضمونی قریب به این را شاید بتوان پذیرفت.

البته اگ، به فتح اول و سکون ثانی، به لغت زند و پازند گندم را گویند و هزووارش agh, ag در پهلوی gandom گفته می‌شود^۳، با ترکیب بن (ban) معنای زارع (گندم بان) یا زراعت گندم یا خرمن گندم را ارائه دهد^۴؛ هر چند منطقه خوزستان از دیر باز محل تولید غلات (گندم، جو) بوده است.^۵

۱. برهان قاطع، ۱/۲۲۸، ۳۰۳-۳۰۴. ۲. اساس اشتغال فارسی، ۱/۲۲۷-۲۳۱.

3. Junker, Heinrich. F.J.(1912) *The Frahangi Palavik*, Heidberg, 92.

۴. برهان قاطع ۱/۱۵۶.

۵. اگ (ag) نام گیاهی است. (فرهنگ معین، ۱/۱۳۴).

۲. اندمشن

تنها کسی که از این نام واژه برای این زندان تاریخی استفاده کرده، آرتور امانوئل کریستن سن، ایران شناس دانمارکی است که نام قلعه را اندمشن (Andmeshen) یا (andmishn) نگاشته است.^۱

همان جا وی گفته هوبشمان را تقل می کند گه «شباهت این نام را که به وسیله متون ارمنی به ما رسیده است، با الکامشک نام باستانی شهر دزفول خاطر نشان کرده است.»^۲

درباره واژه باستانی اندمشن که می توان آن را با اندمش (andmesh) یا اندامشک /اندیشن/ اندمشک یکی دانست، و بن واژه مجھول آن، به ضرس قاطع نمی توان سخن گفت.

شاید این واژه ترکیبی از and (چندان، چندین، چندی، اندی)، پهلوی and (این طور، این قدر)، andak، (اندک)^۳، از ماده ضمیری -هولی با صورت اوستایی avant- havand یکی نیست + مشن mishene که تغییر یافته میشان misan / میسان Meshene باشد، که یادگار دولت کرخ میسان (دولت یهودیان عراق و خوزستان در عصر پارتیان) باشد و از آن جا که دزفول و اندیمشک و شوستر در آن زمان یهودی نشین بوده‌اند، نام جای اندمشن می تواند با میسان بزرگ (خوزستان، جنوب عراق) مرتبط باشد.

فرضیه دوم، بر اساس اند، ایند، هنداستوار است، چرا که تاقرن چهارم هجری خوزستان را در برخی منابع تاریخی و جغرافیایی هند می گفتهند و

۱. ایران در زمان ساسانیان. ۲۲۱. ۲. صرف و نحو ارمنی. ۱۹۸.

۳. بندشن، ۱۲: ۱۰۰؛ مینوی خرد، ۴۰: ۲۰؛ خرس وریدک، ۲۰۹.

هنوز نام جاهای مرتبط با هند در این منطقه بسیار نند، مانند هندیجان (شهرستان)، اندیکا (شهرستان)، اندیمشک (شهرستان) و هندوان و حتی تا جزیره هندورابی و در مجموع آن را مش هندی یا مشک هندی یا میش هندی می‌توان حدس زد.^۱

البته نظریه دیگر باز هم بر تقطیع این واژه بنیان نهاده شده، چراکه اندام (andam) به معنی قامت، عضو، در اوستایی handama (عضو)، پهلوی andam ارمنی andan^۲ که معنای کار با نظم و درست هم می‌دهد^۳ + اشک یعنی اشکانی، شاید در جمع عضو اشکانی / بخش اشکانی / مکان اشکانی / شهر اشکانی محسوب گردد.

هر چند هندام handam مرکب از han+ dama اوستایی، که جزو اول به معنی هم+dā+ داردن و ساختن است و در جمع به معنی ترکیب کردن و با هم آراستن.^۴

۳. آنوش آذر

محمد علی امام شوشتاری معتقد است که این دز رادر کتاب‌های ارمنی به نام نوش آذر ذکر کرده‌اند،^۵ که بخش اول آن آنوش / نوش / نوش

۱. نگارنده زمانی که ۱۷ سال داشت، در کتابچه کوچکی این فرضیه‌ها را بررسی کرده است. تاریخ اندیمشک، ۱۳۶۳، ۱۰-۲۸.

2. Nyberg, H.s.(1928-1931). *Hilfsbuch des pehlevi*. P. 281; Unvala,J.M. King Husrav and his boy, p.218; Menasce, Pierre. (1945). *Shkand- Gumanik*, p.276.

۳. اساس اشتراق فارسی، ۱۵۵/۱، ۱۶۸/۱-۱۶۹.

۴. برهان قاطع، ۱۲۹.

۵. تاریخ جغرافیای خوزستان، ۱۲۹.

(anush) به معنای جاودان/جاوید/ابدی/بی مرگی است.

نکته عجیب، وجود واژگان آذر در این نام جای باستانی است.

آذر azar به معنای آتش که به شکل adar هم نوشته می شود. در زبان پهلوی آن را آتور^۱ atur^۲ (همچنین اغلب در روی مهرها)، تلفظ آن adur^۳ بوده و آتخش ataxsh هم گفته می شود و در پارسی آذرو آتش شده است. این واژه در کردی er, ar, aur^۴؛ پشتو^۵ آسی ar^۶؛ پیلوچی as^۷؛ مونجانی aθrina^۸؛ ارمنی aιrem^۹ (سوزاندن، آتش زدن) و -yur^{۱۰}؛ پارسی aθrina^{۱۱} و نیز Aθriyadia^{۱۲} می باشد.^{۱۳}

پس انش آذر/نوش آذر معنای آتش جاودان می یابد.

در ضمن، نوش آذر یا آذرنوش، نام یکی از هفت آتشکده عصر ساسانی است. این آتشکده بسیار قدیمی و مقام زرداشت بوده است و همان جا بوده که تورانیان این پیامبر ایرانی را با ۸۰ هیربد دیگر به قتل رساندند.

نظامی گنجوی در اسکندرنامه نام آتشکده مشهور بلخ را آذرگشتب ذکر کرده است، ولی فردوسی آتشکده بلخ را نوش آذر خوانده است.
او در لشکر کشی ارجاسب می گوید:

شهرشاه له را سب در شهر بلخ بکشند و شد روز ما تار و تلح وزآن جا به نوش آذر اندر شند رَد و هیربد را همه سر زند

۱. آتش در پهلوی atarok, atar, atash, atash خوانده می شود. (فرهتگ فارسی به پهلوی، ۲).

2. Horn, P. Mittlegen IV, P.32.

۳. پارسی Aθrina را نمی توان به طور حتم ایرانی دانست، چون این مرد بر طبق سنگ نبشته های هخامنشی اهل شوش بوده است.

۴. اساس اشتقاق فارسی، ۱/۱۱؛ برهان قاطع، ۱/۲۲؛ دانشنامه ایران باستان، ۱/۶۵.

Nyberg, H.s. Hilfsbuch des pehlevi, 25, 281.

همه زند و اوستا برافروختند^۱ همه کاخ و ایوان همی سوختند^۲
گفته شده نام یکی از پهلوانان (برادر و پسر اسفندیار) هم نوش آذر
بوده،^۳ و گاه هم آورده‌اند در مبارزة اسفندیار با رستم، دو پسر اسفندیار به
نام‌های نوش آذر و مهرنوش نیز کشته شدند.

در هر صورت، آیا انش آذر تنها یک «لقب» برای ^{تتر} زندانیان سیاسی^۴ بوده، یا این که واقعاً این مکان، قبلاً یک آتشکده قدیمی بوده و همان مکان مقدس مذهبی به مخوف‌ترین زندان سیاسی عصیر باستان تبدیل شده است، بر ما معلوم نیست.

۴. انوشبرد

این نام ترکیبی از انش anush + bard می‌باشد.
انوش یا انوشه anosha به معنای «خوش»، «خرم»، «تندرست» و «جاوید» می‌باشد، که معادل نوش nosh و نوشه nosha است.^۵ این واژه در زبان اوستایی anaosha (به معنی بی‌مرگ و جاوید)، در پهلوی anoshak (یعنی: پایدار)، در ارمنی عاریتی anushak یا shan در آسی änushi یا änushon (به معنای پایدار) و به شکل anishay (به مفهوم سرنوشت) است.^۶

۱. داشتامی مزد پستا، ۴۵۷؛ فرهنگ فارسی معین، ۵۳۲۴-۵۳۲۳/۶.

۲. برهان قاطع، ۴/۲۲۰۰.

3. Müller, F. Wzkm, V.5, P. 264.

4 .Hübeschmann, H. Armenica. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (ZDMG), 44/555.

جلال خالقی مطلق به وجود دو واژه معتقد است:

۱. واژه فارسی نوش به معنای «شیرین»، «حظ»، «خوشمزه»، «مطبوع» و «نوشین» یعنی «گوارا»، «لذید»، «خوشبو» و ارمنی عاریتی anoish (به معنی خوشبو، خوشمزه، مطبوع، لذید، گوارا).
۲. واژه فارسی نوش (به معنای آب حیات) مانند نوش - دارو، نوش - گیا (پادزهر)^۱، در پازند anosh (پادزهر)، هر یهلوی anaosha^۲ یا واژه نوشابه (به معنی آب حیات)^۳; در اوستایی-anaosha (معنی: جاودان، بی مرگ): در ارمنی عاریتی anushak (به معنای پایدار، بی مرگ، جاودان). در فارسی انوشه (به معنی: تندرنست)، در واقع در اصل: جاودان باش، جاودان زی.^۴

در ایيات فارسی بارها و بارها به این واژه پارسی برمی خوریم:

۱. حکیم ابوالقاسم فردوسی توسي
بدو گفت پیران که ای شهریار
انوشه بُدی تا بود روزگار
که نوش زی ای شاه تا جاودان
ز جان توکوته بُد بَدگمان^۵
ز جستن مرا رنج و سختی است بهر
انوشه کسی کو بمیرد به زهر
به بخت تو هر سه درست آند و شاد
انوشه کسی کش کند شاه یاد^۶

۱. شکنده‌گمانیک، ۲۲۰.

۲. ارداویراف نامک، ۵/۱۰.

۳. اساس اشتاقاق فارسی، ۱۷۰/۱-۱۷۱.

۴. به معنای جاودان. (شاهنامه، ۷۷۲/۳؛ ۱۱۶۰/۱؛ ۹۰۵۱۹۵/۱).

۵. به معنای خوش، خرم. (شاهنامه، ۳۱۲۶/۲۰۵/۳؛ ۳۱۲۶/۵۴/۵).

گر ایدونک شاید بدین سان خورش
مَبَادَت جز از نوشه این پرورش^۱
بدو گفت^۲ موبد به جان و سرت
که جاوید بادا سر و افسرت
کزین نوشه خوردن نفرماییم
به سیری رسیلدم نیفزاویم
پدو گفت هرمز به خورشید و ماه
به پاکی روان جهان دارشاه
که بستانی این نوشه زانگشت من
برین آرزو نشکنی پشت من
همی پروراندت با شهد و نوش
جز آواز نرمت نیاید به گوش^۳
می و هرج خوردی تو را نوش باد
روان دلاور پر از توش باد
هر آن دمی که با تو خورم نوش گشت
روان خردمند را توش گشت^۴

۱. به معنای گوارا. (شاهنامه ۹/۵۰، ۶۸۵).

۲. به معنای شیرینی، غذای خوشمزه. هرمزد لقمه‌ای از خوان (سفره) برداشته و به موبد می‌دهد تا بخورد، موبد ردد کرده و در پاسخ می‌گوید. (شاهنامه، ۸/۳۲۲-۱۱۹، ۱۲۲-).

۳. به معنای شیرینی، عسل. (شاهنامه، ۱، ۵۰/۱۸۸).

۴. به معنای گوارا. (شاهنامه، ۶/۲۶۶، ۴۰۸، ۸۰۶).

۲. منوچهری دامغانی:

گوید کاین می مرانگردد نوشه

تا نخورم یاد شهریار عدو مال^۱

۳. دقیقی

به طعم نوش گشته چشمۀ آب

به رنگ دیده آهوی دشتی^۲

۴. فرخی یزدی

چون که باده بود، نوش لبی اندرپیش

چون گه خواب بود، سیم بَری اندربِر^۳

در زبان پهلوی anosh به معنای «غذای بی مرگی»^۴ و anoshag هم «غذای بی مرگی، نام ایزد ضد دیو زهر»^۵ یا «بی مرگ، جاودان»؛^۶ anoshagih یعنی «جاودانی، بی مرگی»^۷؛ anoshag ravan^۸ (انوشگ روان، انوشیروان، پادشاه ساسانی، به معنی روان بی مرگ).^۹

افتادگی مصوت آغازی a در آغاز فارسی قدیم صورت گرفته است، از این رو مثلاً در شاهنامه فردوسی در کنار نوشة، انوشه وجود دارد.(مانند: بَرَوَابَر، باَوَابَه، بَيَوابَي و غیره^{۱۰}).

هرچیا آجاریان شکل ارمنی آن را ՀՐԱԿԵՒ یا anuysh

۱. به معنی گوارا. (دبیان منوچهری، تصحیح دبیرسیاقی، ۲۱۲۰).

۲. به معنای آب حیات، نوشابه. (اشعار پراکنده قدیمی ترین شعرای فارسی، ۲۰۲).

۳. به معنای شیرین. (دبیان فرخی، ۳۵۹۷).

۴. بندهشن، ۵: ۲۲۶، ۳: ۱۶۶. ۵. بندهشن، ۶: ۴۸.

۶. بندهشن، ۴: ۳۹. ۷. بندهشن، ۵: ۱۱۶، ۱۱: ۱۰۳.

۸. بندهشن، ۱۰: ۱۲۵، ۹: ۱۲۵.

9. Hübschmann, H. *Persische Studien*. Strassburg, 1895, P.122.

(آنویش) آورده و گفته است: این واژه به چند معنی در متون کهنه ارمنی آمده و از لغات بسیار رایج در زبان ارمنی محسوب شده و مشتقات زیادی نیز دارد.

در زبان ارمنی به معنی «خوشنده»، «خوش بوی»، «لذیذ»، «خوش خوراک»؛ همچنین با معانی «دوست داشتنی»؛ «پادشاهی آسمانی»، «اوج خوشبختی» (اصطلاحاً) و سوم به معنی «بی مرگ» و «نمردنی» به کار رفته است.

مشتقات چون anuashaham (خوش طعم و بو) و anusharar (کسی که شیرینی‌های خوشنده طبع کند)، بوده و مأخذ از پهلوی anosh (آب حیات، اکسیر) است.

=بی مرگ، نمردنی، بی گذشت، جاودان (پازند)=anoshik
نوشدارو به فارسی. نوش nush = آب حیات، شهد و عسل، نوشیدنی شیرین و گوارا، شکر.

nosha = نوشه: خوب، نیک، شیرین.

noshin = نوشین: شیرین، خوشنده.

noshdaru = نوشدارو: پادزهر.

noshidan = نوشیدن: آشامیدن.

nosha kardan = نوشه کردن: چاپلوسی کردن، خود را پیش کسی شیرین کردن.

noshaba = نوشابه: آب حیات، آبی که زندگی جاوید بدهد.
در شاهنامه اغلب جمله «نوشه بزی تو» (anosha bizi tu) به چشم می خورد، یعنی «زنده باشی»، «نمیری»، «همیشه بمانی».

ریشه تمام واژگان فوق aosha می‌باشد، به معنی مرگ، که این معنا بعدها به شیرین و دوست داشتنی تغییر یافته است.

هنوز هم ارمنی‌ها در اصطلاحات خود همین مفهوم را به کار می‌برند، مثلاً hot کنایه از «بوی حیات»، «بویی که با بو کردن آن زندگی جاوید و حیات ابدی دارا شدن» و پیاده‌روی اصطلاح anush، anushan به معنی آب (شیرین و گوارای) حیات و anmahakan jur؛ بی مرگ و حیات شیرین، که در شاهد فوق، واژه anmahutiun «بی مرگ» و «بی مرگی» به معنی «شیرین» و «شهد» و «گوارا» است.

و همچنان که شواهد بالا نشان دادند، نمی‌بایست واژه‌های anuysh (شیرین) و anushak (بی مرگ) را از هم تفکیک کرد؛ بلکه باید آنها را کاملاً یکی دانست (کاری که هو بشمان نمی‌کند)، چه نیاکان ما با هر دوی معانی این واژه را اخذ کرده‌اند.

از میان زبان شناسان ارمنی، نخستین بار گئورگ دبیر^۱ و سپس perterm 92 آن را درست ریشه یابی نمودند.

در زبان ترکی nush olsun، anush olsun وجود دارد، که این کلمه را زمانی می‌گویند که برای کسی آرزوی شادی و تندرستی کنند، خصوصاً بر سر میز غذا اگر کسی آروغ بزند، می‌گویند.^۲

واژه از ریشه نوش و انوش پهلوی و از طریق زبان ارمنی وارد زبان ترکی (ترکیه) شده است.

۱. گئورگ دبیر. فرهنگ فارسی و ارمنی. استانبول: ۱۸۲۶م.

۲. فرهنگ ارمنی، آجاریان، ۲۰۷/۱.

شواهد در فرهنگ و ادبیات ایرانی

نوش: به معنی «نوشیدن» و «آشامیدن» و «گوارا» و «سازگار» هم آمده است و به معنی «گوارا باد» و «نوش جان باد» هم گفته‌اند و «پادرزه» و «شهد» و «عسل» را هم می‌گویند و کنایه از «آب حیات» که به معنی «زندگی» باشد، هم هست.

هم‌اکنون به هنگام میگساری، ارامنه به طرف مقابل که به پاس کسی می‌نوشند، می‌گویند: آنوش، به معنی گوارا و شیرین باد.

نوش مخفف انشوه اوستا (anaoshala) (بی‌مرگ، جاوید).^۱

در هنگام باده نوشی به میگسار می‌گویند، بعضی نوش را در این مورد به معنی «گوارا باد» دانسته‌اند.^۲

انوشه، با ثالث مجھول و شین نقطه دار با الف کشیده، مذهب و کیش گبران (زردشتیان) را گویند. به معنی شادی و خرمی و عدالت هم آمده است. در زبان پهلوی anoshak به معنی جاوید^۳، از واژه اوستایی an-aoshangha جزء اول علامت نفی و جزو دوم از aosha به معنی هوش، مرگ، نیستی؛ جمعاً به معنی بی‌زوال، زوال ناپذیر.^۴

انوشه، به فتح اول و رابع، به معنی «خوش» و «خوشما» و «خرم» و «خوشحال» باشد و «شراب انگوری» را نیز گفته‌اند و نام «عممه شاپور» هم هست؛ و «پادشاه نوجوان» را نیز گویند و به معنی «آفرین» و «بارک الله»

۱. اساس اشتقاق فارسی، ۱/۲۳۵؛ تاریخ سیستان، ۳۷.

۲. فرهنگ واژه‌های همانند، ۲۰۶-۲۰۹.

3. Menasce, Pierre Jean de(1945). Shkand-Gumanik Vicar, Texte Pazand- Pehlevie transcrit, traduit et Commente. Fribourg, P.266.

۴. برهان قاطع، ۱/۱۷۸؛ فرهنگ واژه‌های همانند، ۲۰۸-۲۰۹.

هم آمده است که به عربی «طوبی» و «مرحبا» خوانند و به ضم اول نیز گفته‌اند.

انوشیروان، نوشیروان در پهلوی Anoshak ruvan (دارای) روان جاوید^۱ که آرتور امانوئل کریستن سن آن را Anoshag ruvan خوانده^۲ است.^۳

نوش، به ضم اول، بر وزن گوش، مخفف نیوش است که از شنیدن و گوش کردن باشد، و به معنی نوشیدن و آشامیدن. این واژه ریشه «نوشیدن» بوده و در کردی nushi (مشروب)، (اشتها)، از آن اخذ شده است.^۴

در کردی ئه نوش به معنی «گوارا» و «نوش جان» است؛ نوش nos یعنی «نوش»، «گوارا»، «انگبین» و «عسل».^۵ این واژه به معنی «گوارا» و «سازگار» هم آمده است، و امر به این دو معنی هم هست، یعنی: «گوش کن» و « بشنو» و «بنوش» و «بیاشام» و به معنی فاعل هم هست که گوش کننده و شنونده و آشامنده و نوشنده باشد. (در کلمات مرکب: زهرنوش، باده‌نوش).

مخفف انوشه anaosha و به معنی گوارا باد و نوش جان هم گفته‌اند و پادزهر و شهد و عسل را هم می‌گویندو کنایه از آب حیات و حیات (زنگی) هم هست.^۶

1. Unvala, J.M. *King Husrav and his boy*. Paul Geuthner. Paris, P.203.

2. Christensen, Arthur(1944). *L'Iran Sous Les Sassanides*. Kopenhagen, P.363.

۳. برهان قاطع، ۴. ۲۱۹۶/۴ .۱۷۸/۱ .۲۱۹۶/۴ .برهان قاطع، ۴

۵. فرهنگ کردی (بوره‌کهی)، ۱۴۷، ۱۰۱۲، ۳۳۳۶/۴

۶. فرهنگ فارسی معین، ۴، ۳۳۳۶/۴؛ برهان قاطع، ۴، ۲۱۹۷-۲۱۹۶/۴. anoysh ارمنی Gn ۲۰۰a یعنی خوش مزه، خوشبو، اشتها آور. (وام واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، ۷)

نوش nosh نام گیاهی نیز هست و در تداول اهالی فارس و خوزستان و اصفهان به درخت «سرخمره‌ای» گفته می‌شود. همچنین مایع شیرینی^۱ که بعضی از سلول‌هایی که در قاعده برگ‌ها یا غالباً در سلول‌های قاعده قطعات مختلف گل، خصوصاً گلبرگ‌ها و مادگی ترشح می‌شود.

این مایع دارای مواد قندی (ساکارز و گلوکز) بوده و مورد علاقه حشرات به خصوص زنبور عسل است. نام واژه‌های ترکیبی نوش که از شهرت بیشتری برخوردارند، عبارتند از:

۱. نوش آفرین (nush afarin)، نوش آفریننده، آن که تولید نوش کند، نامی است از نام‌های زنانه.
۲. نوشابه (e - ab - a) نام زنی است که پادشاه ملک بردع بوده است. آب گوارا، آب حیات، مشروب.
۳. نوشادر (nushador)، نشادر. محلی (نمکی) است جامد، متبلور، بی‌رنگ و بوکه از ترکیب جوهر نمک (اسید کلریدریک) و آمونیاک به دست می‌آید و فرمول شیمیایی آن $C_2H_4N_4$ می‌باشد و نام علمی اش «کلرور آمونیوم»^۲ است.

طعم نوشادر زننده است و در آب گرم به خوبی حل می‌شود. در سفیدگری و لحیم مورد استعمال دارد و در صنایع مختلف و نیز پزشکی از آن استفاده می‌کنند. سفیدی چشم را نافع است.^۳

۱. در فرانسوی nectar گفته می‌شود.
۲. chlorure dammonium.
۳. برهان قاطع، ۴؛ ۲۲۰۰؛ فرهنگ معین، ۴/۳۳۳۶.

در کردی نوشاتر noshadir و نوشادر noshadar خوانده می‌شود.^۱

۴. نوش دارو، نوشدارو nushdaru، که در پهلوی گفته naosh می‌شود.^۲ به معنای پادزهر بوده و یکی از نام‌های شراب و شاید کنایه از شراب است و نام معجونی معروف که در داستان رستم و سهراب از آن یاد می‌شود، هم هست. نام کتابی از تصانیف موبایل سروش است.^۳ قدمای پنداشتند به یاری این معجون می‌توان زخم‌های صعب‌العلاج را معالجه کرد و مریض مشرف به موت را نجات داد.

۵. نوش گیا giya - nush (نوش گیاه)، مخلصه، پادزهری که از گیاهان به دست آورند. هر کس که یک شربت از وی بیاشامد، تا یک سال از گزندگی مار، عقرب و جمیع گزندگان ایمن باشد. به آن تریاق کوهی هم می‌گویند.^۴

۶. نوشه (nowshah/nawshah) چندین معنادارد:

۱. پادشاه‌نوجوان، آن که تازه پادشاه شده است. (نو+شه: مخفف شاه).

۲. تازه داماد، نواداماد.

۳. خرم، خوشحال. (نوشه nosha / nusha) خوش خواهشی.

۴. خوشبخت.

۵. خوب، نیکو.

۶. نوش، گوارا.

۷. غم خوردن، تیمار داشتن.

۸. قوس و قزح (رنگین کمان)، در شاهنامه، فهرست ولف.

۱. فرهنگ کردی (بوره‌کدی)، ۱۰۱۲. ۲. فرهنگ فارسی به پهلوی، ۵۳۰.

۳. دانشنامه‌ی مزدیستا، ۴۵۷. ۴. برهان قاطع، ۲۲۰۲/۴.

۹. شیرینی.

۱۰. دختر پادشاه نرسی؛ عمه پادشاه شاپور.

۷. نوشین noshin / nushin در متون مانوی و پهلوی anoshen به معنی آشامیدنی شیرین، که شیرین، گوارا و نیوشین (گوش کردنی و شنیدنی) هم معنا می‌دهد.^۱

نام واژه‌ها یا نام جای‌هایی که در ایران هنوز با افواش یا نوش آغاز می‌شوند، اندک نیستند، که از آن میان می‌توان به چند ده آبادی / شهر اشاره کرد:

نوشیروان، روستاهایی در بخش مرکزی (اسفراین)، بخش مرکزی (اصفهان).

نوش آباد (Nush abad)، آبادیهای در شهرستان‌های آران و بیدگل، خرم آباد (لرستان).

نوشا (Nusha)، ده تابستانی شهرستان شهسوار مازندران.

نوشی آباد (Nushi abad)، دهکده‌ای در شهرستان خاش.

نوشیروان (Nushiravan) روستای شهرستان جلفا.

نوشیروان کلا (Nushirvan Kola)، ده بخش مرکزی بابل.^۲

در میان شخصیت‌های مشهور نیز به نام‌های گوناگونی برمی‌خوریم، از جمله:

۱. انوشیروان / نوشیروان / انوشک روان، پادشاه ساسانی (خسرو اول).

۲. انوش زاد / انوشک زاد / نوشزاد، ولیعهد مسیحی انوشیروان.

۳. نوشروان خسرو، پیک پارسیان هند، که پاسخ نامه «بهرامشاه

۱. فرهنگ معین، ۴/۳۳۳۹. ۲. گیاتشناسی ایران، ۳/۱۲۸۸.

چنگاشاه» را به همراهی «مرزبان اسفندیار» به هند آورد.

۴. انوشیروان، پسر مرزبان کرمانی، از شعرا و دستورهای کرمان زمین.
۵. انوشیروان، پسر منوچهر پسر قابوس، از پادشاهان آل زیار (۴۲۶-۴۳۴ق.).

۶. نوش آفرین، نام قهرمان کتاب «نوش آفرین و گوهر تاج».

۷. نوشتگین (Nushtagin) غلام امیر اسماعیل.

برد

- با وجود گسترده‌گی واژگان انوشنوش / نوشه و معانی آن، در این مورد خاص معنای جاودان / جاوید / بی مرگی مورد توجه است. بخش دوم واژه انوшибرد یعنی بَرَد (Bard) نیز دارای معانی گوناگونی است، از جمله:
۱. امراست به دور شدن از راه، یعنی از راه دور شو، دور گرد.

۲. سنگ (در عربی حجر).

۳. چیستان، لغز.

۴. قماشی مخصوص یمان (یمن)، که به آن بَرَد یمانی گویند.

۵. سرما.

۶. خواب.^۲

- برد (Bard) به معنای سنگ، در زبان کردی بَرَد (berd)^۳ هم خوانده شده و در بوره که بَرَد (bard) یعنی سنگ وزنه، سنگ ترازو و سنگ کلیه و مثانه.^۴

۱. تاریخ گزیده، ۳۹۰.

۲. برهان قاطع، ۱/۲۵۲.

۳. فرهنگ معین، ۱/۴۰۵.

۴. فرهنگ کردی (بوره که بَرَد)، ۲۳۱.

پس انوش بَرد یعنی سنگ جاودان.

چون در زبان پهلوی دژ به شکل های drupshtih, awahan, var و قلعه نیز به صور مختلف Karitak و Parvand (پروند) آمده،^۱ این احتمال وجود Karitak, karita Fravand, Kalat, drupusht, darpusht دارد که نام انوش بَرد واژگانی پارسی خوزی (امروزه لرها به سنگ بَرد می گویند) یا ایلامی باشد.

ترکیب واژه بَرد bard در نام جای های ایرانی، که قریب به اتفاق آنها به معنای سنگ / دژ / قلعه می باشد، معنای سنگ ابدی / سنگ جاودان / قلعه ابدی (به مفهوم زندان سنگی ابدی) را کاملاً منطقی جلوه می نماید.

از میان این نام جای ها، می توان به عمدۀ آنها اشاره کرد:

۱. بَرد (bard)، روستای بخش دودانگه شهرستان ساری.
۲. بَرد آسیاب (bard asiyab)، روستای شهرستان فریدون شهر (به معنای سنگ آسیاب، وجود یک آسیای سنگی قدیمی در آبادی).
۳. برداش (bard allah)، آبادی شهرستان گتوند، به معنی سنگ خدا.
۴. بردان (bardan)، ده شهرستان شادگان.
۵. بردانار (bard-e anar)، روستای شهرستان کوهدهشت.
۶. بردببل (bard bal)، ده بخش چگنی شهرستان خرم آباد.
۷. بردههن (bard pahn)، آبادی شهرستان سردشت، به معنای سنگ پهنهن.

۸. بردجن (Bardejen)، روستای شهرستان شیراز.
۹. بردخواران (Bardxaran)، ده شهرستان نورآباد ممسنی.
۱۰. بردر (bardar)، روستای شهرستان قوچان.
۱۱. برداشه (bard-e- rasheh)، ده شهرستان دیوان دره.
۱۲. بردرس (bard-e rash)، روستای شهرستان بانه.
۱۳. بردزار (bardzar)، روستای بخش الوارگرمسیری شهرستان اندیمشک (شهرستانی کوچک در شمال خوزستان، که من روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۶م. در خیابان ۱۲ خرداد، پلاک ۲۴، کوی ساختمان غربی آن زاده شدم)، به معنای سنگ زار، سنگستان.
۱۴. بردزرد (bardzard)، روستای شهرستان سپیدان، به معنی سنگ زرد.
۱۵. بردستان (bardzard)، ده شهرستان بندر دیر بوشهر، یک شهر کوچک که تا قرن هفتم هجری تمام اهالی آن یهودی بوده‌اند.
۱۶. بردسکن (bardeskan)، مرکز شهرستانی به همین نام در خراسان مرکزی، به معنای سنگ اشکانی (برد + اسکن: اسکان / اشکان).
۱۷. بردسیداحمد (bard-e Seyyed ahmad)، روستای شهرستان کوهدهشت لرستان به مناسب سنگی منسوب به سید احمد (یک شخصیت مذهبی محلی) در آن.
۱۸. بردسیر (bardsir)، مرکز شهرستانی به همین نام در کرمان، که زادگاه اندیشمند نامی معاصر میرزا آفاختان کرمانی است.

۱۹. برده‌شاه (bard shah)، روستای شهرستان چادگان اصفهان به معنی سنگ شاه.
۲۰. برده شمشیر (bard shamshir)، ده شهرستان فریدون شهر.
۲۱. برده شیر (bardshir)، آبادی شهرستان چادگان.
۲۲. بردشیراز (bard-e shiraz)، دهکده شهرستان لاریکوه (تفت).
۲۳. بردک (bardak)، جزیره کوچک سنگی در دلیاچه رضاییه.
۲۴. بردکوه (bardkuh)، روستای شهرستان نورآباد ممسنی.
۲۵. بردله (bardaleh)، روستای بخش دشمن زیاری ممسنی.
۲۶. بردمیل (bard-e mil)، ده شهرستان ایذه، به معنای میل سنگی.
۲۷. بردمین (bardamin)، آبادی شهرستان کوهدهشت.

۵. انهوش دژ

شرق شناسان اصل واژه انهوش بَرد را انهوش دژ (anhush dezh) می‌دانند. این نکته‌ای است که سید محمدعلی امام‌شوستری ۵۰ سال پیش، بی‌هیچ منبع و مأخذی ذکر می‌کند،^۱ چراکه نه در منابع پهلوی، پارسی، سریانی و ایرانی به این نام برمی‌خوریم، نه در کتاب‌های ارمنی، رومی، یونانی، عبری و آرامی.

انهوش (anhush) همان انهوش (anush) است. که به معنای جاودان/جاوید بوده و ترکیب انهوش دژ یعنی دژ جاودان/قلعه ابدی/قلعه جاوید.

۱. تاریخ و جغرافیای خوزستان، ۱۲۹؛ گذر از زهاب به خوزستان، ۱۱۷.

۶. انيوش

چهارمين نام از گروه اسمى با بُن واژه نوش، نام ارمنى انيوش (anyosh) است که او تاکرکلیما از آن یاد کرده است:

«از نوشه های مورخین ارمنى چنین درمی یابیم که این دز به صورت های ... انيوش به معنی فراموشی نیز نامیده می شده است.^۱

۷. برد گتوند

نام واژه برد گتوند (baed-e Gotvand) به معنای سنگ گتوند / دز گتوند خوزستان فقط در کتاب امام شوستری آمده و چون در آن زمان، شهرستان باستانی گتوند بخشی از شهرستان شوستر بوده^۲، و این دو شهر فاصله چندانی از یکدیگر ندارند، امکان مقرون به صحبت بودن بودن این ادعای زیاد است و در ضمن، دیگر آثار وی، شائبه دروغ نویسی را نیز از او دور می سازد.

در هر صورت، هیچ توضیحی، جز این که نام واژه جدید را یک نام محلی فرض کنیم که چندان قدمت و سابقه نداشته، قابل ارائه نیست.

۸. دز فراموشی

این نام، که نام اصلی این مکان نیز می باشد، به چند صورت شبیه به

۱. تاریخ جنبش مزدکیان، ۱۶۱، این واژه همان anoysh است که در پهلوی an-sha خوانده شده و معنی بی مرگ را تداعی می کند. در ارمنی به معنای خوش مزه، خوش بود و اشتها آور هم به کار می رود. (وام واژه های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، ۷)

۲. تاریخ جغرافیای خوزستان، ۱۲۹

هم به کار برده شده است: ۱. دز فراموشی ۲. دز فراموشی ۳. قلعه فراموشی ۴. زندان فراموشی.

ابن اثیر جزری (۵۵۵ - ۵۶۳ هـ ق.) که اثر خود را از روی تاریخ طبری نگاشته، در هنگام ذکر خلع قباد نام این مکان را به شکل زندان فراموشی نوشته است.^۱ پس تاریخ نگاران ایرانی و عرب از این نام - که از طریق خدای نامک‌ها به دست آنان رسیده بود - آگاهی ڈالشوند.

گرچه تاریخ نگاران رومی و یونانی، از ذکر عناؤین دز یا زندان فراموشی^۲ استفاده کرده‌اند، اما بی‌شک در میان اروپاییان، نخستین بار سرهنری راولین سن توجه جهانیان را به این مکان تاریخی جلب کرده است.

۹. قلعه رستم

پژوهشگر و تاریخ نگار خوزستانی، سید محمدعلی امام شوشتاری، حدود ۵۰ سال پیش از این اثر تاریخی با نام قلعه رستم یاد کرده و اظهار می‌دارد:

«قلعه رستم، دزی است بر بالای قطعه سنگ بزرگی در شمال قصبه گتوند... در کنار رود کارون، که آن سنگ را برده‌گتوند^۳ نامند و این دز به مناسبت این که دهانه قنات گلوگرد از زیر آن می‌گذرد، در روزگار پیشین به

۱. اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ۸۰-۸۷

۲. گاه برخی نویسنده‌گان معاصر از واژه فراموشخانه استفاده کرده‌اند، که اشتباه محض می‌باشد.

۳. برده‌گتوند (Bard-e Gotvand) به معنای سنگ گتوند.

نام قلعه گلوگرد نیز یاد می‌شده است... این دز را شرف الدین علی بیزدی... یاد کرده و گوید: سلطان زین العابدین در قلعه گلوگرد، که به ۴ فرسخی شوستر واقع است، در بندبود.^۱

زندان فراموشی که در دوره ساسانیان بوده و مدتی قباد پدر اتوشیروان در آن حبس بود، همین قلعه است.

سرراولنسن^۲ مورخ شهری انگلیسی، در کتاب تاریخ امپراتوری‌های شرق، این مطلب را ذکر کرده، نهایت آن که نام آن را گل‌گرد گفته و طرف شرقی شوستر جای آن را نشان می‌دهد.»^۳

محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه اشاره اجمالی به آن می‌نماید: «و از آثار عتیقه‌ای که از شوستر به بالا در طرف سرچشممه در حوالی این رودخانه است. پل خرابه‌ای است... و نیز دو قلعه هم یکی قلعه‌رستم و دیگری معروف به قلعه دختر است که در خاک بختیاری بلاfacله به ساحل رودخانه دیده می‌شود. اینها هم از آثار قدیم و آثار عتیقه است.»^۴

نخستین گزارش محققانه سال‌های اخیر را احمد اقتداری، حدود ۳۰ سال پیش، از قلعه رستم گتوند ارائه داد. وی که خود نیز این اثر تاریخی دوهزار ساله را به چشم دیده، درباره آن می‌گوید:

«در شمال گتوند، بر روی تپه‌ای که در مدخل دزه و در کنار بستر

۱. ظرف‌نامه تیموری، ۱/۵۹۲.

۲. سرہنری (هانری) کروزویک راوی لین‌سون (Sir H.C.Rawlinson)، دانشمند، خاورشناس و کاشف رمز خط میخی کتبیه بیستون (۱۸۹۵-۱۸۱۰).

۳. تاریخ جغرافیای خوزستان، ۱۲۸-۱۲۹.

۴. سفرنامه جنوب ایران، ۴۸-۴۹.

رودخانه‌ی خشکی واقع است، آثار چند دیواره قلعه‌سنگی با گچ و مقادیری صالح ساختمانی کهنه به چشم می‌خورد.

تپه نسبتاً مرتفع و در وسط زمینی که شاخه‌های دورده به آن می‌رسد، واقع است و بر جلگه‌ی گتوند مسلط است و دید کافی دارد و برای نگهبانی و امور قلعه داری و نظامی مناسب می‌نماید^۲ و ممکن است به روزگار آبادانی قلعه‌ی نظامی در منتهی‌الیه جلگه خوزستان بوده است. در زبان مردم، قلعه رستم به محل زندان شهرت دارد.^۱

نکته مهم این است که استان خوزستان در روزگار ساسانیان یک منطقه یهودی‌نشین بوده، علاوه بر آن در دوره اشکانیان یک دولت - حکومت نیمه مستقل به نام خاراکس اسپاسی نی^۲ که پادشاهان آن همه یهودی بوده و بر جنوب میان رودان (بین‌النهرین) و بخش اعظم خوزستان حکومت می‌کردند و بسیاری از شهرهای جنوب غربی ایران نیز یهودی‌نشین بوده‌اند.

از میان شهرهایی که تمام یا اکثریت مردم آن یهودی بوده‌اند، می‌توان به شهرهای شوستر (برتولداشپول بر روی نقشه در کنار نام این شهر یک ستاره داود گذاشته) که حدود ۲۵ ماندگاه یهودی داشته؛ دزفول که گاه به آن دیر حرقیال نبی هم گفته می‌شد و آرامگاه روبن نبی و بیش از ۳۰ اثر مقدس و مذهبی یهود دارد، شوش شهر دانیال نبی؛ سوسنگرد شهری که بنای آن به سوسن دخت ملکه یهودی یزدگرد اول منسوب است؛ اشاره نمود.

۱. دیار شهریاران، ۷۵۳/۱

2. Charax Spassiniu.

در نزدیکی قلعه رستم یک ماندگاه یهودی به نام زیارتگاه شاه سلیمان وجود دارد. در پشت تپه قلعه رستم، بقعه‌ی کوچکی است به ابعاد 9×10 متر که در آن اتاقی با طاق ضربی قلوه سنگی گچ اندود ساخته شده و قبری گچین در وسط آن قرار دارد.

اتاق دارای چهار لچک نمای گچی است و زینتی ندارد و یک قطعه سنگ قهوه‌ای رنگ گرد میان سوراخ و یک سنگ صیقلی با جای یک کنده کاری مستطیل شده بر روی قبر دیده می‌شود... توجه به این نکته که در محل قلعه رستم را زندان پیشینیان می‌دانند و سلیمان پیامبر هم در اورشلیم زندانی ساخت، نامگذاری این بقعه را به نام شاه سلیمان موجه تر از شیخ سلیمان می‌نمایاند.

همچنین حدود ۵۰ قدم پایین‌تر از بقعه، غاری وجود دارد که طبق اظهارات چوپانان، غاری طبیعی و دراز است و تا حدود ۳ کیلومتر در دل کوه پیش می‌رود. وجود این غار طبیعی زندان مانند هم جگایت دیگری از تناسب توجیه نام بقعه به نام شاه سلیمان می‌تواند باشد.^۱

فرضیه جدیدی که ممکن است با واقعیت‌های علمی و تاریخی سازگاری یابد، وجود ارتباط میان جانشینان پهلوانان افسانه‌ای ایران با آیین زرواتیسم «زردشتیان زروانی» می‌باشد.

در یک بررسی اجمالی نام دهها اثر تاریخی / نقطه جغرافیایی یا آبادی به نام رستم به چشم می‌خورد، از جمله:

۱. قلعه رستم، شهرستان زابل (که در این شهرستان به قلعه سام یک اثر اشکانی - ساسانی با شماره ثبت تاریخی ۵۴۱، بقایای روستای چاه

- دیوان دوره معاصر، به شماره ثبت ۵۴۶۹؛ قلعه کک کهزاد ثبت تاریخی ۱۲۱۵۴ هم برمی خوریم.)
۲. تپه باستانی قلعه رستم در شهرستان لردگان (شماره ثبت ۸۲۴۶).
۳. تپه پیش از تاریخ خاک پارستم در سودجان چهارمحال (شماره ثبت ۸۲۴۰).
۴. قلعه رستم خوسف در شهرستان بیرجند (شماره ثبت ۱۰۷۸۵).
۵. تپه باع رستم شهرستان شوشتر (شماره ثبت ۴۳۴۵).
۶. تپه پیش از تاریخ رستم آباد شهرستان باع ملک (شماره ثبت ۹۹۵۹).
۷. معماری صخره‌ای لعلوم تخت رستم شهرستان سمنان (شماره ثبت ۶۹۶۰).
۸. نقش رستم شهرستان مرو دشت (شماره ثبت ۲۱).
۹. پناهگاه صخره‌ای فراپارینه سنگی نقش رستم شهرستان مرو دشت (شماره ثبت ۱۰۵۳۵).
۱۰. غار نقش رستم (۲) فراپارینه سنگی شهرستان مرو دشت (شماره ثبت ۱۰۵۳۶).
۱۱. گور دخمه آخر رستم ساسانی شهرستان مرو دشت (شماره ثبت ۱۳۳۴۲).
۱۲. تپه باستانی رستم خانی ۸۸-k شهرستان کنگاور (شماره ثبت ۱۱۲۸).
۱۳. غارهای پیش از تاریخ رستم کلا در شهرستان بهشهر (شماره ثبت ۵۴۰۳).

۱۴. محوطه باستانی تخت رستم شهرستان نکا(شماره ثبت ۵۴۳۵).
۱۵. قلعه رستم بافران در شرق شهرستان نایین.
۱۶. قلعه رستم شهرستان ازنا.
۱۷. محوطه باستانی رستم آباد شهرستان نهاوند.
۱۸. معبد تخت رستم شهرستان ریاط کریم شهرستان
۱۹. قلعه رستم شهرستان اراک.
۲۰. ملارستم شهرستان مراغه.
۲۱. تخت رستم شهرستان تفرش.
۲۲. قلعه رستم شهرستان گناباد (در این منطقه قلعه فرود و قبر پیران ویسه و همچنین خرابه‌های شهر پشن وجود دارد).
۲۳. سنگ رستم شهرستان بوانات.
۲۴. قلعه و کوه تخت رستم شهرستان اصفهان.
۲۵. تپه تاریخی تخت رستم شهرستان شهریار.
- روستاهای رستم آباد در شهرستان‌های ۱. فاروج ۲. بویین زهرا ۳. ورامین ۴. گرمسار ۵. کنگاور عاردل ۷. رامهرمز ۸. تفت ۹. بیم ۱۰. خاش ۱۱. نرماسیر ۱۲. بیجار ۱۳. رفسنجان؛ آبادی رستمان سقز، ۵ رستم بک فلارد، آبادی رستم خان اردبیل، ناحیه رستمدار مازندران، دهکده رستم رودنور، شهر رستم قباد (گواذ) یا عسکرمکرم، شهر رستم کلا بهشهر، ۵ رستم کلا گرگان؛ رستم کندی بیجار؛ رستم محمود زابل، رستمی بوشهر، تنگستان و قم.

همچنین می‌توان از سد ساسانی قلعه رستم بر روی رود کارون که دارای سه دهانه بزرگ از بالا به پایین بوده و نهری را که از این سه سد آب

می‌گرفته جوی بند یا دیمچه می‌گفتند و نزدیک اثر تاریخی قلعه رستم
می‌باشد، یاد کرد.

هوشنگ دولت آبادی معتقد است:

«در گوشه و کنار ایران، هر جا قلعه قدیمی مستحکم و دور از دسترسی
هست، قلعه رستم نامیده می‌شود. هر جا صخره عظیمی هست، تحت
رستم نام دارد. علاوه بر اینها، در زادگاه خود رستم بنهاهای متعدد منسوب
به رستم باقی مانده است.»^۱

وجود بیش از ۲۰۰ جای نام در ایران به نام قهرمانان اساطیری و
پهلوانان نامی (مانند رستم، سهراب، گودرز، گیو، سام، زال، بیژن، سیاوش،
فرامرز، برباز، پشن، پیران ویسه، اسفندیار و نریمان) ممکن است بتواند
فرضیه منشأ زروانی آنان را ثابت نماید، هر چند بسیاری از آثار تاریخی با
نام‌های اسطوره‌ای و پهلوانی با سلسله پارتیان / اشکانیان دارد.

روبروی قلعه رستم گتوند تپه‌ای دیگر واقع شده، که بر فراز آن قلعه
سهراب به چشم می‌خورد و نیز در کنار راه عبور مردم بختیاری به گتوند در
کمر یک صخره، برد اژدها وجود دارد.^۲

۱۰. گل‌گرد

این نام در کتاب‌های مختلف به شکل‌های گل‌گرد/ گلوگرد/ گیلی‌گرد/
گیل‌گرد/ گیلی‌گردا و مانند آن ذکر شده است.

۱. جای پای زروان، خدای بخت و تقدیر، ۶۵-۶۶.

۲. دیار شهریاران، ۶۵/۷۵۶.

آرتور امانوئل کریستن سن می‌نویسد:

«قلعهٔ مستحکمی واقع در خوزستان که گیل گرد یا آندمیش نام داشت، یک نوع قلعه باستیل محسوب می‌شد و آن را انوشبرد یا دز فراموشی نیز می‌خوانند.^۱»

توفانس^۲ نیز از سیاهچال گیلی گردا Giligerda نام برده و به تشریح شورشی پرداخته است که توسط زندانیان صورت گرفته و منجر به فرار آنان شده است.^۳

توفلاکتوس^۴ نام این قلعه را گل گرد ذکر می‌کند^۵... قلعه ساسانی واقع در سون هنوز به گل گرد معروف است.^۶

در شهرستان گتوند استان خوزستان یک گلوگرد یا شتر گلوی آسیاب، به عمق حدود ۴ متر و به قطر ۲ متر واقع است که با ساروج اندوed شده و محلی که آب از جوی بدان می‌ریخته است، هنوز آشکار است و همین نکته ظن آن که این محل مورد استفاده آسیاب داری و گندم خوردکنی بوده است، افزایش می‌دهد.

روبروی تپه قلعه رستم آثار چند حفره مستطیل شکل باقی مانده است

۱. ایران در زمان ساسانیان، ۲۲۱؛ خوزستان در زمان ساسانیان، ۲۶۷-۲۶۸.

۲. توفانس (Theophanes)، تاریخنگار بیزانسی (۷۵۱-۸۱۸م.) که وقایع امپراتوری روم شرقی را در بین سال‌های ۲۸۴-۸۱۲م. در اثر خود chranicon paschale نگاشته، که حاوی مطالب مهمی در مورد ساسانیان می‌باشد.

3. Theophanes. *chronographia*. P.403. no.2-8.

۴. توفیلاکتوس سیموکاتا (Theophylactus Simoakatta) مورخ سو菲سطایی قرن ۷ میلادی، که در مصر زاده شد و درباره تشکیلات رژیم ساسانی اطلاعات ذی قیمتی ارائه می‌دهد.

5. Lib.ii, C.5.

۶. گذر از زهاب به خوزستان، ۱۱۶.

که فاصله هر یک از دیگری $\frac{3}{5}$ متر است. عمق آنها متفاوت و دهانه مستطیل شکل آنها یکسان است.

۶ حفره روباز و آثار یک دیواره سنگی در آغاز دیده می شود، که حوضچه مستطیل شکلی را به وجود می آورده و آب را به درون اولین حفره هدایت می کرده است. از همین حفره به صورت یک گنبد مدور سرپوشیده از قلوه سنگ و ملات ساروج و گچ مشاهده می گردد. تعداد این حفره های سرپوشیده ۱۲ و قطر آنها به تفاوت از ۲ تا $\frac{2}{3}۰$ متر و محیط آنها به تفاوت ۱۲ تا ۱۴ متر است. تعدادی از این حفره ها به دهانه های مقعر قنات تبدیل می شود.

به نظر می رسد که این گلوگردها تمهیدات آبرسانی بوده است، که آب را به دشت گتوند هدایت می کرده است و در واقع مجموعه یک بخش آب بوده و شاید هم آب را به دو طرف رودخانه می رسانیده و تقسیم می کرده است. با این فرض می بایستی در زیر بستر فعلی رودخانه هم آثار همین تأسیسات گلوگردها و مجاری آب تعییه نموده باشند.^۱

سراورل استین خود این گلوگردها را دیده و نوشته است:

«سد قلعه رستم، در ۳۳ کیلومتری شمال شوستر واقع بوده و از آن جا تا دهستان عقیلی ... ۳ کیلومتر فاصله دارد و از این سد فقط در سمت غرب آن، آب از رودخانه کارون می گرفته و دارای ۳ دهانه بزرگ از بالا به پایین بوده، که به ترتیب هر کدام در موقع بهار و تابستان و پاییز باز می شده و در هر موقع از مجرای یکی از دهانه ها آب می گرفته اند و اکنون خرابه های آن کاملاً نمایان است و مجرای آب آن به خوبی مشخص است.

نهر بزرگی که از این سد آب می‌برده است، معروف به نهر جوی بند است و چون این نهر اراضی دیمچه را مشروب می‌کرده، این نهر را نیز دیمچه می‌گفتند. علائم و آثار نهر مزبور فعلاً در مسیر آن پیداست.

طول این نهر که از ۳ کیلومتری گتوند... شروع و تا انتهای اراضی دیمچه در حدود ۱۸ کیلومتر طول دارد و به وسیله این نهر ۴۲۰۰ هکتار زمین مشروب می‌شده است.^۱

چون از کنار آثار گلوگرد به طرف گتوند چند قدمی بپیماییم، در سمت راست، در کمرکش کوه صخره‌ای، در یک محل، ۴ دخمه و در محل دیگر نزدیک به آن، ۶ دخمه مستطیل شکل را می‌بینیم که در دیواره سنگی کوه تراشیده شده‌اند.

این دخمه‌ها در شکل و ترکیب سنگ تراشی از نوع دخمه‌های معروف به خرفخانه‌های شمال شهر شوستر واقع در دره پیردالو به نظر می‌رسند، ولی از حیث ظرافت و عمق دخمه‌ها، از نوع مقابر مادی سنگی پیرگوری نمی‌باشند و به نظر می‌آید که خرفخانه‌های گلوگرد گتوند قدیمی‌تر و ابتدایی‌تر باشند.^۲

۱۱. لد

تنها کسی که از این نام واژه تاریخی یاد کرده، سرهنری راولین سون است. وی می‌گوید:

۱. راههای باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران، ۱۰۶.

۲. دیار شهریاران، ۱/۷۵۳-۷۵۵.

«زندان بزرگ مملکتی یعنی دژ معروف Lethe که زندانیان بر جسته را در آن نگه می‌داشتند، در همین شهر قرار داشته است... آمیانوس آن را اگین نامیده است... ولی یونانیان آن را Lethe ترجمه کرده‌اند.^۱ این نام واژه یا نام جای، بسیار غریب می‌نماید، چرا که تاریخ نگاران و واژه شناسانی چون پروکوپیوس، تئوفیلاکتوس، مارسلینوس، کربیستان سن، هو بشمان، خورنی، بیکرمان، باسورث، کلمات هوار، پاول هرن و دیگران، هیچ یک این نام را به کار نبرده‌اند.

ممکن است این نام همان لدان (Lethan) شهر مسیحی نشین خوزستان در عصر ساسانی باشد، که در روزگار شاهپور دوم بیشترین قتل عام مسیحیان در سلوکیه، بیت لapat (گندی شاپور) ولدان صورت گرفته بود.

این کشتار و خونریزی ۱۰ روز دوام داشت و عدهٔ کشیری از ایرانیان مسیحی ناحیهٔ لدان و جندی شاپور کشته شدند.

در سال ۳۴۲م. شاپور دستور داد چند تن از بزرگان مسیحی را که حدود ۱۱ ماه (از فوریه ۳۴۵ تا ۹ ژانویه ۳۴۹م.) در زندان شکنجه شده بودند، مانند بربعین و چند تن از دستیارانش را به شهر لدان نزد او ببرند و چون هر چه اصرار کرد از دین خود برگردند، به این امر راضی نشدند، حکم به اعدام فجیع آنان داد.^۲

شاید هم می‌رسد این لدان (Lethan / Ledan) همان شهر تاریخی

۱. گذر از زهاب به خوزستان، ۱۱۶.

۲. مسیحیت در ایران تا صدر اسلام، ۴۷-۵۸، کارنامه شهدای عیسوی، ۱۵۴/۱؛ تاریخ خوزستان، ۹۷؛ تاریخ کلیساي قدیم، ۲۷۹-۲۷۲.

ایوان کرخه باشد که در روزگار ساسانی کرخای لادن یا کرخا نام داشته است^۱ و در سال‌های اخیر ویرانه‌های این شهر کهن بر اثر سوء مدیریت سازمان میراث فرهنگی ایران از صفحه روزگار محو شده است.

شهر زیبای کرخای لدن (لیدانی) karxa de ledan که بنای تاریخی قصر ایوان کرخه بارها و بارها توسط مadam دیالافوآ، لا یارد، دوبد، بابن و هوسه و دیگران توصیف شده، به جای طاق ضربی بزرگ، چندین طاق که در فواصل آنها گنبدهای کوچکی تعبیه شده و سبک ساختمان آن سرمشق معماران عراق گردید، از بناهای قباد یکم (کواد اول) بوده است.^۲

در لنده (Lenda) که گیلوبه و بویراحمد، آثار قلعه‌ای به چشم می‌خورد، که سبک ساختمانی آن به دوران زندیه و قاجاریه ساخته شده و دارای ساختمان چهار طرف بوده و قسمت‌هایی از آن دواشکوبه و دارای اصطبل و طویله بیرونی و گوشواره و شاهنشین و تالار و طبی و انبارها و اتاق‌های مستخدمین و اندرونی بوده است. یک سکه ساسانی که در دی ماه ۱۳۶۵ هش. از این قلعه کشف شده و به احمد اقتداری اهدا شده،^۳ جرقه‌های یک شباهت را در ذهن متبدار می‌سازد.

یک واژه قدیمی یونانی به معنای فراموشی است که Lee-thee بوده و به شکل لیتھی نوشته شده و به صورت a_leth_ia تقطع می‌گردد.

۱. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ۸۹-۹۰.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ۱۸۴.

۳. خوزستان و کهگیلویه و مهمنی، ۴۶۱-۴۶۳.

دو بار دیگر در اسطوره‌های یونان دیده می‌شود:

۱. یکی از رودخانه‌های هادس،^۱ در زیر زمین (دنیای مردگان و ارواح)، که با نوشیدن از این رود چار فراموشی می‌گردند. برخی از یونانیان اعتقاد داشتند که ارواح را مجبور به این کار می‌کردند، تا زندگی گذشته شان را از یاد ببرند.

۲. ایزدبانو / الهه Lethe دختر اریس^۲، که به نظر می‌رسد بین این «الهه» و «رودخانه» در اساطیر رومی و یونانی ارتباطی خاص وجود داشته باشد. گفته می‌شود زندگی رازگونه این ایزدبانو در زمان حیات و امکان انتخاب برای نوشیدن از رودهای «فراموش» و «هشیاری» در زمان مرگ، یکی از ظرفات‌های عرفانی این شخصیت افسانه‌ای است.

مکان پابی زندان ...

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. گتوند خوزستان

کاشف این زندان سیاسی خاور شناس نامدار انگلیسی سرهنگی راولین سون است، که در حدود سال ۱۸۳۸م. آن را یافته است. مبنای مکان یابی این اثر تاریخی، توجه به چند نکته اساسی است:

۱. این اثر ساسانی در خوزستان قرار گرفته بود.
۲. این مکان فاصله‌اندکی با گندی شاپور/جندي شاپور داشته است.
۳. نام آن گل‌گرد (گیلی گردا در کتاب تئوفلاکتوس) بوده است.
۴. این محل یک زندان مشهور در کشور به شمار می‌رفته است.

با عنایت به این چهار اصل، راولین سون به جستجوی شهر باستانی شوشان / شوش / سوسن (غیر از شوش) پرداخت. علت این تفحص، یافتن آرامگاه دانیال بزرگ بود، چراکه لرها معتقد بودند دو دانیال وجود داشته،^۱

۱. بعدها دکتر محمد معین این مکان را دید. (تاریخ خوزستان، ۵۴۲) پژوهش‌های پنج ساله من در کتاب در جستجوی دانیال در اوخر سال ۱۳۸۷ منتشر می‌گردد.

که یکی در سومن و دیگری در شوش (ساحل رود کرخه) قرار گرفته است؛ و این محقق در هر دو مورد به موفقیت دست یافت. وی می‌گوید:

«جالب‌ترین نقطه در این منطقه و یا شاید در تمام ایران آثار شهر باستانی سومن است که در ساحل رود کارون و در فرسنگی شمال غربی مال‌امیر قرار دارد. در اینجا نیز این ویرانه‌ها حکایت از شهری بزرگ دارند و بنا بر شواهدی که به دست آورده‌ام این شهر را بایستی در ردهٔ پایتخت‌هایی چون تخت جمشید و هکمتان [همدان] به حساب آورد. خرابه‌های شهر سومن در ساحل رود کارون و در نقاطهای که مسیر رودخانه به طرف غرب منحرف می‌شود، ساخته شده و در این جا رشته کوهی مرتفع به صورت نیم دایره آن را در برگرفته است که هیچ گذرگاهی ندارد و در نتیجه‌نه از طرف کوه و نه از جانب رودخانه کارون، دسترسی به این شهر امکان‌پذیر نیست.

پل عظیمی که امروزه ویران است، این مکان غیر قابل عبور را به خرابه‌هایی دیگر در سمت چپ رود متصل می‌کرده که این قسمت هم در جنوب به یک رشته کوه مشابه مربوط می‌شود که از هر دو طرف به ساحل پرشیب کارون پیوسته و دو گذرگاه منحصر به فرد دارد.

گفته می‌شود در ساحل راست رودخانه در نزدیکی محل پل، خرابه‌های کاخ بزرگی وجود دارد. در حال حاضر تمام اطراف آن را درخت کاشته‌اند، ولی با این حال می‌توان نقشه‌کلی آن را رسم کرد. در عین حال بعضی از ستون‌های این کاخ هنوز برپاست.

در شمال شرقی در دامنه کوه مقبره دانیال قرار دارد که دانیال اکبر

خوانده می شود تا از مقبره دیگر که در شوش است و آن را دانیال اصغر می نامند، متمایز گردد.

مقبره از قطعات بزرگ مرمر ساخته شده و در جلوی آن استخری از همین نوع سنگ وجود دارد که از یک چشمۀ کوچک آب می گیرد و تعداد زیادی ماهی طلایی رنگ در آن است که مقدس محسوب می شوند. در مجاورت مقبره لوحۀ مرمرینی وجود دارد که توضیحات مفصلی به خط میخی بر آن نوشته شده است و گفته می شود در خواهی های آن جا تعداد زیادی لوحه های شکسته به همین خط یافت شده است.

در ساحل چپ رودخانه در دامنه رشته کوه جنوی آثار یک دژیز رگ که به قلعۀ گل گرد معروف است قرار دارد و بر اساس توضیحاتی که به من دادند احتمالاً از بناهای ساسانی است.

بزرگراهی که از مال امیر به سوسن می پیوندد و در جنوب شهر از گردنۀ باریکی گذشته، به گل گرد می رسد و در محل ورود به این گردنۀ از طرف جلگۀ مال امیر یکی از شگفت انگیز ترین دیدنی های این ناحیه قرار دارد.

در اینجا قسمت بزرگی از سطح یک صخره را صاف کرده و مطالبی به خط میخی بر آن نوشته اند.

فزون بر خطوط میخی متراووز از ۲۰ نقش برجسته انسان نیز دیده می شود. می گویند خطوط میخی که بر این صخره کنده شده، مشابه خطوط میخی بیستون است.

همچنین در نزدیکی این صخره یک غار طبیعی به نام شکفت سلمان وجود دارد و لرها برای زیارت به انجا می روند.

به هر حال باید اذعان کنم که توضیحات من درباره این شهر باستانی مرهون اطلاعات شفاهی است که به من داده شده و از این بابت کاملاً راضی هستم. مطالبی را که در این باره می خوانید پرسش های دقیقی است که از افراد متعدد بختیاری به عمل آمده و آن چه مرا قانع می کند این است که همگی آنها در مورد محل شوش متفق القولند.

در مورد وجود کتیبه به خط میخی هیچ شکی نیست و بارها اشکال مختلفی را به لرها نشان دادم و همگی آنها شکل های میخی را نشان دادند و آن را سبک نگارش لوحه ها و کتیبه های موجود بر صخره های اطراف سوسن ذکر کردند.

همچنین از وجود خرابه های عظیم بر ساحل چپ کارون کمی پایین تر از خرابه های سوسن آگاهی یافتم. لرها این خرابه ها را مسجد سلیمان بزرگ می نامند. بختیاری ها آن را مشابه آثار شکوهمند کنگاور می دانند و بدون شک این یکی دیگر از معابد زمان عیلامیان است.

من معتقدم در مدت مسافرتم به سرزمین های باستانی عیلام و سوزیان (شوش) توانسته ام تمام مطالب مهم جغرافیایی را از راه مشاهده و یا به طور تصادفی جمع آوری کنم و اکنون می خواهم نتیجه بررسی هایم را در مورد تاریخ باستانی و جغرافیایی تطبیقی این منطقه ارائه دهم.

اعتراف می کنم که در این مورد به علت مشکلات گوناگون نمی توان با قاطعیت سخن گفت و از طرفی ناچارم چند نکته اساسی را به این دلیل که با برداشت های کلی من مطابقت ندارد، مردود بدانم.

به عقیده من در قدیم در ایالت باستانی سوزیان (شوش) دو شهر به نام سوسن و شوش (سوسه) وجود داشته است.

شهر کهن‌تر که در کتب مقدس (انجیل و تورات) از آن به عنوان شوش^۱ یاد شده و در ساحل رود کارون یا ایولئوس^۲ قرار داشته و شهر دوم که یونانیان آن را سوسه^۳ یعنی شوش نامیده‌اند در محل کنونی شهر شوش و در نزدیکی رود کرخه یا خوئسپس^۴ واقع بوده است.

همچنین معتقدم که رود دزفول همان کوپراتیس^۵ و رودخانه آب زرد و دنباله آن یعنی رود جراحی، همان هدیفون^۶ یا هدیپنوس^۷ است و مجموع دور رود کارون و دزفول با «پاسی تیگریس»^۸ مطابقت دارد.

ابتدا به بررسی شهر سوسن می‌پردازیم: در کتاب مقدس به گونه‌ای از سوسن و کاخ آن صحبت شده که گویی قصد بر آن بوده که آن را از شهر دیگری به همین نام متمایز سازد.^۹

حضرت دانیال را به خاطر بیاوریم که در این کاخ می‌زیسته و می‌توانسته چشم اندازی را در مرزهای اولای^{۱۰} ببیند و صدا را بین دو ساحل رود بشنود.

آنچه مسلم است آثار شهر شوش (سوسه) در حدود ۲/۵ کیلومتر از رود کرخه فاصله دارد، در حالی که خرابه‌های شهر سوسن در ساحل رود کارون قرار دارد، به طوری که رودخانه عملاً پایه‌های این آثار تاریخی را می‌رساند.

مقبره دانیال بزرگ را باید در نظر داشت، زیرا کتیبه‌هایی که با خطوط

1. susan (shushan)

2. Eulaeus.

3. Susa.

4. choaspes (xoaspes)

5. coprates.

6. Hedyphon

7. Hedypnus.

8. pasitigris.

9. Daniel, chap. Vi, v.2.

10. Ulai.

میخی در آن وجود دارد، دلیل بر باستانی بودن آن است. از آن جا که شهر سوسن بر سر راه اسکندر واقع نبوده، مورخین همراه او متوجه آن نشده‌اند و بعدها جغرافیدانان با اطلاعات محدودی که در مورد این شهر به دست آورده‌اند، اشتباهاً آن را با شهر شوش (سوسه) پایتحت ایالت شوش یکی دانسته‌اند.

با در نظر گرفتن توضیحات زیر می‌توانیم تأثیزه‌ای به محل اصلی این شهر پی ببریم:

پلینی^۱ می‌گوید رود ایولئوس (کارون) قلعه‌شوش (سوسه) را که در فاصله ۲۵۰ میلی دریا واقع است، دربرمی‌گیرد. بطلمیوس محل شوش (سوسه) را در منتهی‌الیه شمال غربی ایالت سوزیانا و در ساحل چپ رود ایولئوس می‌داند و محل انشعاب شاخه سمت راست را کمی بالاتر فرض می‌کند.^۲

همه نشانه‌هایی که پلینی و بطلمیوس ارائه می‌دهند، حاکی از آن است که فقط شهر سوسن دارای چنین مشخصاتی می‌باشد.

این قسمت از ناحیه جنوب کارون که اراضی سوسن، مالامیر و جانکی را دربرمی‌گیرد، احتمالاً قسمتی از سرزمین باستانی عیلام است که به نظر می‌رسد پس از استیلای مقدونیان به ثروت و رفاه زیاد دست یافته است و در این مورد نظر شما را به معابد ثروتمندی معطوف می‌کنم که وابسته به دربارهای سلاطین آشوری و پارتی بوده‌اند.

آتشکده‌ای که به ناهید منسوب است و استرابون^۳ و دیودور^۴ آن را به

1. Book, Vi, c.27.

2. Ptol. Book , Vi.C.3.

3. Strabo. p. 744.

4. Diod, Sic.Fragm, 34, Book . XXVi.

اشتباه معبد ژوپیتر فرض کرده‌اند و در کتاب مکابیز^۱ از آن به عنوان معبد نانيا^۲ نام برده شده، احتمالاً همان ویرانه‌های دشت بیتاوند است.

در همین نقطه بود که آنتیوخوس کبیر زندگی خود را از دست داد و شهر عیلام که به وسیله پرسش آنتیوخوس اپیفانس^۳ مورد حمله قرار گرفت، باید همان سومن باشد و معبدی را که می‌خواسته غارت کند، باید همان خرابه مسجد سلیمان بزرگ باشد که پلینی نیز بدان اشاره نمود، و محل آن را در کنار رود ایولوس (کارون) و در پایین شهر شوش (سوسه) ذکر نموده است^۴.

آنـتـيـوخـوسـ اـپـيـفـانـسـ پـسـ اـزـ شـكـسـتـ بـهـ شـهـرـ تـبـهـ^۵ کـهـ نـامـ آـنـ هـنـوزـ بـهـ صـورـتـ طـابـ باـقـیـ استـ،ـ عـقـبـنـشـینـیـ کـرـدـ وـ درـ اـینـ محلـ درـ اـثـرـ زـخـمـهـایـ کـهـ بـرـداـشـتـهـ بـودـ وـ يـاـ شـایـدـ هـمـ درـ اـثـرـ بـیـمـارـیـ درـگـذـشتـ.

سومین لشکرکشی بزرگ علیه این آتشکده توسط مهرداد پادشاه پارتی صورت گرفت. گفته می‌شود که او معبد دیانا^۶ را که آذره^۷ خوانده می‌شد غارت کرد و ۱۰,۰۰۰ تالان به غنیمت گرفت و سلوکیه^۸ را که در کنار آب زرد^۹ قرار داشت، به تصرف درآورد^{۱۰}.

پلینی نیز سلوکیه را از ناحیه عیلام می‌داند و همچنین از رودخانه هدیپنوس نام می‌برد. هدیپنوس یا هدیفون مشتق از لغت یونانی است و کیفیت آب رودخانه را می‌رساند.

1. Maccabees, C.i.B_16.

2. Nanea.

3. Antiochus Ephiphanes.

4. Pliny, book, Vi, C27.

5. Tabae.

6. Diana.

7. Azara

8. Seleucia.

9. Hedyphon

10. Strabo, p. 744.

از آن جایی که گفته شده که هدپنوس به کارون می‌ریزد، من آن را رودخانه «آب زرد» کنونی محسوب می‌کنم.

با این نظریه، سلوکیه باید خرابه‌های منجنيق باشد و ویرانه‌ای که به نمرود و ابراهیم نسبت داده می‌شود، باید همان آتشکده‌ای باشد که به تصرف پادشاه پارتی درآمد.

استرابون این معبد را آذره نامید که احتمالاً واژه آذر از معنی آتش ریشه گرفته و شاید هم فقط تحریفی از واژه آذرگاه به معنی آتشکده باشد.

این آتشکده در سراسر ایران مقدس بوده است و بایستی همان معبد مقدس باشد که پلینی آن را Asylum persarum نوشته و محل آن را در ساحل هدپنوس ذکر نموده است.

به نظر می‌رسد این آتشکده حتی پس از حمله اعراب به ایران اهمیت خود را حفظ کرده باشد، زیرا نویسنده‌گان قرن یازدهم از آتشکده بزرگ مارین که بین استان‌های فارس و خوزستان قرار داشته و معروف‌ترین عبادگاه مغ‌ها بوده نام برده‌اند که به عقیده‌من در محل همین خرابه‌ها قرار داشته است.

پلینی این آتشکده را به سلوکیه عیلامی نسبت می‌دهد که چاره‌ای نیست جز این که گمان کنیم که نام حقیقی شهر است که او را در توصیف سوسه (شوش) آن را با پایتحت بزرگ این ایالت اشتباه کرده است. بر اساس نوشته sosirate و همچنین بر طبق نوشته جغرافیدانان ایرانی، سوسن واقع در خاک لر بزرگ را اروه یا اروت می‌نامند. به نظر می‌رسد نامی را که پلینی ذکر کرده است از ترکیب این دو واژه به

دست آمده باشد و از آن جا که اروت به شهر سوسن اطلاق شده، قاعده تا اورآتیس^۱ باید نام دیگری برای رود کارون باشد، ولی پس از بررسی فاصله و نشانه هایی که جغرافیدانان قدیم ارائه داده اند، دریافت م که منظور شان رود کارون نبوده، بلکه «رود طاب» را در نظر داشته اند.

ظاهرآ شهر سوسن در زمان سلاطین ساسانی از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و چون قابل دسترسی نبوده است، زندان بزرگ مملکتی یعنی دز معروف "Lethe"^۲ که زندانیان برجسته را در آن نگه می داشتند در همین شهر قرار داشته است.

شاپور ذو الکتاب، ارشک دوم (Araces) پادشاه نگونبخت ارمنستان را در همین دز به بند کشید. همچنین در زمان سلطنت «زوستین جوان»^۳ تعدادی از رومیان که در محل «دارا» به وسیله ایرانیان گرفتار شده بودند، در همین قلعه زندانی گردیدند و سرانجام بعد از مدت ها موفق به فرار شدند.^۴

آمیانوس^۵ آن را اگبن^۶ نامیده است که ظاهرآ یک واژه پهلوی است، ولی یونانیان آن را "Lethe" ترجمه کرده اند. موسی خورنی^۷ محل این زندان را در خوزستان می داند.^۸

بنابراین توضیحات تئوفلاکتوس^۹ که نام این قلعه را گل گرد ذکر می کند، می توانیم محل دقیق آن را در سوسن بدانیم. همان گونه که پیشتر

1. Oroatis.

2. Justin.

3. "Agathias, Book iV. C.28", "Cedernus, Ed. Xyl.p. 325". procopius, Bell. pers. i. 5.

4. Amm.Mar. book XXVi, C. 12.

5. Agban.

6. Moses of Choren.

7. book, iii, C,32.

8. Theophylac, Sim, Lib. iii.C5

یادآوری شد قلعه ساسانی واقع در سوسن هنوز به گلگرد معروف است. تئوفلاکتوس معتقد است که محل قلعه زیاد از «بندوسبیرون» دور نیبست. ظاهراً منظور وی بند شاپور در شوستر و یا جندی شاپور است که به هر حال با محل قلعه در سوسن مطابق است.

همچنین یادآور شده است که این قلعه در ناحیه بیزکه^۱ قرار دارد که شاید منظورش بازفت^۲ باشد که امروزه به ناحیه‌ای در سوسن اطلاق می‌شود.^۳

تئودور نولدکه می‌گوید:

«پرکپ^۴ می‌گوید او در دژ فراموشی انداخته شد. ارمنی‌ها نیز از این دژ زیاد یاد کرده‌اند و محل آن را در خوزستان می‌دانند. تئوفلاکتوس نیز چنین می‌گوید... اما آنچه او *Bizacca*^۵ خرابی‌ساخو می‌نامد، تحریفی است از *Be-Hazahj* سریانی.

به گفته او این دژ چندان از گندی شاپور دور نبوده است و نام آن *Bizacca* بوده است. راولینسن از روی این نشانی محل آن را در گلگرد (۱۰ میل آلمانی = ۷۵ کیلومتر) از مشرق شوستر در کوهستان باز یافته است.»^۶

ظاهراً دلایل راولین سن آن قدر با مبانی تاریخ، جغرافیا و باستان‌شناسی و اسناد و مدارک ایرانی، یونانی، روسی، ارمنی، سریانی، پهلوی سازگار است، که تاریخ نگاران معاصر آن را به عنوان یک اصل

1. *Bizaca*.

2. *Bazuft*.

۳. گذر از رهاب به خوزستان، ۱۰۷-۱۱۷؛ مجله انجمن جغرافیایی، ۹/۸۷.

۴. پروکوپیوس (*procopius*)، تاریخنگار یونانی.

۵. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ۱۷۳؛ تاریخ جنبش مزدکیان، ۱۶۱.

پذیرفته و کمتر مشاهده می‌شود در نقد یا انکار این کشف مهم تاریخی سخنی بگویند و به نظر می‌رسد کشف خطوط میخی کتیبه بیستون (کتیبه معروف داریوش اول هخامنشی) که به تازگی در فهرست آثار تاریخی جهان ثبت شده، در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

امروزه به این مکان زندان پیشینان یا قلعه رستم گفته می‌شود. محقق جوان معاصر، محمد امیری، گفته‌هایی احمد افتخاری را تأیید کرده و می‌نویسد:

«در نزدیکی این آسیاب‌ها به طرف غرب کوه قلعه رستم واقع است. در ارتفاع حدود ۲۵ متری، در دو طرف قلعه رستم یعنی سمت شرق و غرب آن، آثار دو ایوان که از سنگ تراشیده شده و سپس به وسیله ملات ساروج پلاستر شده است، کاملاً نمایان است.

در فرهنگ عوام مردم این ایوان‌ها آخر رخش بوده است.

در بالای قلعه آثار برج دیدبانی کاملاً مشهود است... این قلعه دارای ۴ درب ورودی بوده، که از چهار جانب به وسیله راه پله به درون قلعه می‌رفته است. پیداست که این قلعه بر روی تپه‌ای طبیعی بنا شده است.»^۱ گتوند شهرستان نوبنیادی است. این شهرستان بیش از ۷۰۰ اثر تاریخی دارد، که کمتر از ۱۵ اثر آن در فهرست آثار تاریخی ایران ثبت شده است.

شهر گتوند - که نام خود را از قوم باستانی گوتی‌ها یا طایفه مهاجر کردهای سوریه کوتوند / گوتوند گرفته - در کنار رود کارون واقع شده و بخش شعیبه (مناطقه‌ای یهودی نشین در قلب خوزستان) از توابع آن محسوب می‌گردد.

۱. گتوند، شهر فراموش شده، ۴۵.

در سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ م. من مسافرت‌های متعددی به این منطقه فوق العاده محروم داشتم و تپه ایلامی چغا را که مدیران وقت شهرداری برای کشاورزی یا جاده سازی تخریب کرده بودند، مطالعه و بررسی کرده و آثار متعددی از جمله چندین کتیبه میخی ایلامی (که یک نمونه از آن را برای دانشگاه فردوسی مشهد فرستادم) در آن یافتم. کوزه‌های متعدد و سفالینه‌های ساده و منقوش و ریز تیغ و از همه مهم‌تر آثار دو پلکان که نشان می‌داد این تپه یک زیگورات کوچک بوده، به دست آوردم؛ اما متأسفانه مدیران وقت میراث فرهنگی اقدام عملی برای جلوگیری از تخریب تپه به عمل نیاوردند و شد، آن چه که نباید می‌شد.

وقتی قرار شد قلعه رستم را در کنار رود کارون ببینم، متأسفانه به من گفتند آن سمت رود در اختیار یک واحد نظامی است؛ و سفرهای متعدد من و حتی مذاکره با برخی دوستان گتوندی برای بازدید از این اثر تاریخی، مثمر ثمر واقع نشد.

هنوز قلعه رستم - تا امروز اول سپتامبر ۲۰۰۷ م. - ثبت تاریخی نشده است.

۲. دزفول، خوزستان

کسی که در زمان حیات خویش از این فرضیه حمایت می‌کرد، محمدعلی امام (اهوازی)، استاد دانشگاه و تاریخنگار معاصر بود، که اعتقاد داشت این زندان را باید در ویرانه‌های محله قلعه دزفول یافت. وی می‌گفت:

«در حال حاضر آثار محو شده‌ای از یک قلعه بر فراز پر تگاه‌های غیر

قابل دسترس شرقی رودخانه دزفول وجود دارد؛ و این نقطه را محله قلعه می‌نامند، که جزء کوی‌های قدیمی دزفول است. این موضوع می‌تواند دلیل بروجود دز نامبرده باشد.

ظاهراً این دز مرکزی بوده که بعداً شهر دزفول در اطراف آن به وجود آمده است.^۱ نویسنده بیزانسی، تیئوفیلاكتوس؛ محل این دز را در خورابیاخو می‌داند، که شاید تحریری از واژه بیت خوزیه (خوزستان سریانی) باشد، به گفته او این دز چندان از جندی شاپور دور نبوده است.^۲ من هنوز دانش آموز دبیرستانی بودم، که نخستین کتاب تاریخی خود را به نام تاریخ اندیمشک در سن ۱۶ سالگی نوشته و چاپ کردم. ایشان مرا از طریق این کتاب می‌شناخت.

وقتی به خانه‌اش در دزفول می‌رفتم، امکان استفاده از کتابخانه‌اش را البته با ذکر نام کتاب و سپس آوردن کتاب از مخزن که در اتاقی دیگر یا زیرزمین خانه قرار داشت، برایم فراهم می‌نمود. درباره این فرضیه، بارها و بارها با یکدیگر بحث کرده و طبیعی بود بحث‌های ما در همان حد علمی و نظری باقی ماندو هیچ کدام هم از گفته خود کوتاه نمی‌آمدیم. وی معتقد بود که:

۱. دیرهزل (حزمیال) همین دزفول است و دو دلیل داشت:
الف. وجود آرامگاه منسوب به حزمیال نبی در یکی از کوچه‌های تنگ و باریک اطراف خیابان دکتر علی شریعتی این شهر.

۱. شناخت شهر و مسکن بومی در ایران، اقلیم گرم و نیم مرطوب دزفول و شوشتر، ۱۸.

۲. تاریخ خوزستان، ۱۰۲.

ب. وجود آرامگاه دانیال نبی در شوش، که فرزند یا نوه او بوده است و ذکر نام دیر حزقیل / هزقل در منابع دوره اسلامی.

همین بحث را با یک محقق دیگر، مصطفی عاملی دزفولی هم داشتم، که وقتی دلایل را می آوردم که اصلاً گذار حزقیل / حزقيال به خوزستان نيفتاده؛ او دليل می آورد که در یک مکاشفه یا الهام یا خواب اين پيامبر را دیده و به وی گفته است قبر من در اين مكان است؛ و اصرار داشت که آن اثر جای پا هم صحیح می باشد.

بگذریم، امام اهوازی نتوانست مرا قانع کند، چون من هم دلیل داشتم که اصلاً دیر حزقیل (در کتاب‌های معجم‌البلدان، مراصدات‌اطلاع، کنائس و دیارات، تاریخ بغداد، نصرانیة فی العراق، قصص الانبیاء...) در ایران نیست؛ و در ثانی، حضور این شخص مقدس مذهبی در اسراییل، سوریه و عراق اثبات شده و حتی یک منبع موثق از سفر او به ایران یاد نمی کند.

۲. شهر لور در تپه چارمه (چارما) - پایگاه هوایی چهارم شکاری امروزی - واقع بوده، و تنها یک فرسخ با دزفول فاصله داشته است؛ که من معتقد بودم که این شهر ساسانی همان اندیمشک امروزی است و در ۲ فرسخی دزفول واقع شده بود.

البته این بحث ما، استثنائاً، به نفع من خاتمه پذیرفت؛ چراکه:

۱. آثار شهر لور (بخش ایلخانی آن) در اطراف پمپ بنزین جاده کمربندی کشف گردید.

۲. با مراجعه به متن عربی کتاب‌های جغرافیایی (المسالک الممالک اصطخری، احسن التقاسیم مقدسی، معجم‌البلدان، یاقوت حموی و...) مشخص شد که واژه فرسخان (۲ فرسخ) به کار رفته، نه فرسخ.

۳. شهر اوان (Awan) که اولین پایتخت ایران بوده، حتی قبل از شوش، همین دزفول بوده و متن آلمانی کتاب والتر هینتس را شاهد مثال می‌آورد.

البته درباره تعیین جایگاه این شهر دهها نظریه وجود دارد، از کامرون، پیرامیه، هینتس، مجیدزاده، ارفعی، [و اولان](http://www.tabarestan.info) گیرشمن گرفته تا کابلی، هانسمن، هرتسفلد و دیگران.

من خیلی روی دلایل اصرار نداشتم، چون کشفیات باستان شناسان مرا در اثبات فرضیه‌ام یاری نمی‌داد، اما می‌توانستم مدعی شوم که این شهر، هم از نظر مسافت و هم از دیدگاه وجود عوارض جغرافیایی، شاید در تنگوان (Tangwan) (اندیمشک باشد، چراکه این واژه که به لُری تنگه وو (tangewou) گفته می‌شود، می‌تواند تنگ / تنگه + اوان باشد.

در ضمن چند تپه‌ایلامی کهن هم به دست آمده و رود بلا رود / بالارود (کابنیت ایلامی) و نیز غار هفت خفته (هفت برادران / هفت برارو) مزید بر علت است.

۴. دزفول، جایگاه زندان فراموشی است. دلایل استاد امام (هوایی) بر چند محور استوار بود:

۱- هوبشمان، صورت ارمنی اندمشن Andmishn را از طریق ارتباط با صورت Andimeshk تشریح می‌کند، حتی کریستان سن^۱، مشکور و اوتاکر کلیما هم گفته‌اند: هوبشمان شباهت این نام اندمشن را - که به وسیله متون ارمنی به ما رسیده است - با اندیمشک نام باستانی شهر دزفول خاطر نشان کرده است.^۲

۱. ایران در زمان ساسانیان، ۲۲۱. ۲. صرف و نحو ارمنی، ۱۹/۱.

۲-۴. گفته‌های آگاثیاس، تئوفلاکتوس و تئوفانس بر این مبنای است که این زندان در نزدیکی گندی شاپور / جندی شاپور بوده^۱ و سیاه منصور (Siyah Mansur) از توابع دزفول است، که ظاهراً در اصل شاه آباد نام داشته و گور یعقوب لیث صفاری^۲ در آن قرار دارد و گفته می‌شود به شهر الحق یافته، همه و همه، دلیلی بر تطبیق زندان بلطفه محله قلعه دزفول است.

۳-۴. قلعه دزفول مکانی تاریخی بوده که ظاهراً از آن به عنوان زندان استفاده می‌شده است و این امر در دیگر قلعه‌های تاریخی (مانند سلاسل شوستر، قهقهه آذربایجان، شاه دز اصفهان) هم به چشم می‌خورد.

۴-۴. البته ایشان می‌گفت هنوز واژه گل گرد / گلوگرد / گیل گرد که معادل این نام جای باستانی است، در متون تاریخی این شهر و قلعه قدیمی دزفول یافت نشده؛ اما اگر معانی دیگر گلوگرد یعنی تمهیدات آبرسانی / شتر گلوی آسیاب باشد، که آسیابهای قدیمی روناش / رعناس دزفول هم مؤید این ادعای من است.

۵-۵. اندیمشک نام قبلی شهر دزفول است، که البته این نام را نخستین بار حمدالله مستوفی قزوینی در سال ۷۴۰ ه.ق. ذکر کرده است: «دزفول - آن را اندیمشک گفته‌اند. از اقلیم سیم است... اردشیر با بکان ساخت. بر دو جانب آب جندیشاپور نهاده است و پلی بر آن آب بسته‌اند به ۴۲ چشمه و درازای آن پل ۵۲۰ گام است و عرضش ۱۵ گام

۱. بقایای شهر ساسانی جندی شاپور تحت شماره ۴۶ مورخ ۲۴ شهریور ۱۳۱۰ ه.ش. در فهرست آثار تاریخی کشور ثبت شده است.

۲. این آرامگاه (قدمت سلجوقی تا قاجار) به شماره ۲۵۵۰ در تاریخ ۸ دی ماه ۱۳۷۸ ه.ش. در فهرست آثار تاریخی کشور ثبت شده است.

و آن را پل اندیمشک خوانند و آن شهر را بدان پُل باز خوانند.»^۱

امام اهوازی درباره این پل ساسانی، که در ۱۵ دی ماه ۱۳۱۰ ه.ش. به شماره ۸۴ در فهرست آثار ملی ایران ثبت شده، می‌گوید:

«پل دزفول. این پل نیز احتمالاً در زمان شاپور اول ساسانی و تحت

سرپرستی مهندسان رومی^۲ ساخته شده است.»^۳

در این جانیز مثل پل شوستر، بندی وجود داشته که ارتفاع آن از سطح آب در موقع کم آبی حدود ۳ متر بوده است، و می‌توانسته سطح آب را به میزان کافی بالا آورد و در شبکه‌ای از انهار که آبگیر آنها در دو سوی بند بوده، جاری سازد. آثاری از این شبکه هنوز وجود دارد.^۴

در همان هنگام یا کمی بعد، در سوی خاوری رودخانه، بر روی پرتگاههای مشرف به آن، قلعه‌ای برای نگهداری پل ساخته شد، که بعداً از آن به عنوان زندان انوشبرد یا دز فراموشی (ویژه محکومان سیاسی بوده) استفاده می‌شد؛ و وجه تسمیة دزفول را به همین مناسبت می‌داند (دژپل).^۵

این پل در مسیر راه دزفول به اندیمشک (کنونی) واقع شده و تا سال ۱۳۴۹ ه.ش. دو منطقهٔ غرب و شرق دزفول را به هم متصل می‌ساخت.^۶ در قدیم معروف بود که دزفول را به شکل تیر و کمان ساخته‌اند که این پل نقش تیر آن کمان را ایفا می‌کرده است.

۱. نزهه القلوب، ۱۶۷.

۲. در منابع عربی به دزفول قنطره / قنطرة الروم (= پل روم) هم می‌گفتند و از این رو نژادشناسان معتقدند مردم دزفول (اهالی شهر رومی پل روم) یا رومی هستند یا ترکیبی از نژاد خوزی - رومی.

۳. دایرة المعارف فارسی، ۱. ۹۷۸/۸.

۴. آب و فن آبیاری، ۱۹۹. ۸۷.

۵. تاریخ خوزستان، ۴۸.

۶. پلهای قدیمی ایران، ۴۸.

صرف وجود شباهت بین دو نام یا نزدیکی به جندی شاپور وجود یک قلعه، نمی‌توانست دلایلی محکم برای تطبیق قلعه دزفول با زندان فراموشی باشد، البته با این تذکر که ایشان به اشتباہ در کتاب خود گفتۀ کریستن سن را تغییر داده و به جای اندمشن نام اندامش (andamesh) را به کار برده است.

تبرستان

www.tabarestan.info

۳. بروجن، چهار محال

شهرستان بروجن استان چهار محال و بختیاری، که به عنوان بام ایران شهرت یافته، دارای ۶۲ روستا است، که روستایی به نام گلوگرد (Gelugerd) در کنار تالاب بین‌المللی چغاخور (cheqaxor) از توابع دهستان چغاخور بخش بلداجی، می‌تواند یکی از کاندیداهای احتمالی این زندان تاریخی باشد.

دلایل صحت این ادعا چنین می‌باشد:

۱. نام این روستا گیل‌گرد / گلوگرد بوده و با نام باستانی مورد اشاره آرتور امانوئل کریستن سن، هنری راولین سون و تئوفلاکتوس دقیقاً منطبق است و هنوز هم نام کهن خود را به خوبی حفظ کرده است، در حالی که موردهای دیگر (در گتوند به قلعه رستم و در دزفول به محله قلعه دزپل یا دزفول) تغییر یافته‌اند.

۲. منابع یونانی و رومی از ناحیه بیساخو / بیزاخو / بیراکه یاد کرده و راولین سون آن را با بازفت (bazuft) تطبیق می‌دهد و این منطقه سردسیر در شمال شرقی بروجن و جزء شهرستان چلگرد (chelgerd) می‌باشد و نه در حوالی شوشتار و گتوند.

۳. قباد ساسانی پس از گریختن از زندان با دختری دهقان زاده در

روستایی در حد فاصل اهواز و اصفهان ازدواج می‌کند و بروجن که در منابع تاریخی ابرگان / ابروگان / ابروجن نامیده شده، می‌تواند همان ابرشهر مورد نظر تاریخ نگاران باشد.

البته این فرضیه برای مسائلی چون نزدیکی به جندی شاپور پاسخ مستدلی ارائه نمی‌دهد، اما وجود کوهستان‌های صعب‌العبور و راه ساسانی پر پیچ و خم اهواز - اصفهان (مشهور به درپارت) و محفى ماندن زندان در ستیغ کوههای بروجن، حداقل برای بررسی پژوهشگران، نکته‌ای حائز اهمیت است.

روستای وستگان (Vastegan) که در گذشته ارمنی نشین بوده، نزد اهالی به بستگان (Bastegan) معروف بوده و می‌گویند در روزگار قدیم یک زندان مخوف در این مکان قرار داشته، که بسته / بستک / بستگ در زبان پهلوی وسته یا بستن bastsn همان *Vastan* می‌باشد.

وجود شهرهای ساسانی بلاش گرد (شهر بلداجی امروزی)، سفید دشت، بارجان / بارگان (شهر بروجن کنونی) و تپه بهرام گور گندمان و کشف سکه‌های ساسانی دوره بهرام چهرام، قباد اول و خسرو انوشیروان دلایل دیگری برای این فرضیه است.

در جستجوی نام جای مجھول لده (Lethe) در بازفت (بیزاکای) احتمالی مورد نظر تاریخنگاران رومی و یونانی) در کنار کوه تورک دو روستای همنام لبد (Lebeth ، Lebed) سفلی و علیا در کنار رود لب به چشم می‌خورد. در مرز بازفت و شلیل هم روستای لندي (Lendi) که فاصله چندانی با ده لنده خوزستان ندارد، دیده می‌شود.

زندان حاکمیت دینی ساسانی

تبرستان
www.tabarestan.info

این زندان، مشهورترین زندان تاریخ ایران باستان است؛ که جز یک مورد خاص،^۱ فقط و فقط در دورهٔ حاکمیت دینی (دین سالاری / تئوکراسی) امپراتوری ساسانی از آن استفاده می‌شده است و در عصر حکومت ایلامی، ماد، هخامنشی، سلوکی و اشکانی، هرگز نشانی از وجود یک زندان فوق العاده مخوف برای زندانیان سیاسی مشاهده نمی‌شود.

معلوم نیست مبتکر این زندان چه کسی بوده، اما بی‌شک دستِ ناپاک موبدان و همکاری جنگ طلبان (میلیتاریست‌ها) و خاندان سلطنتی (دست‌های قدرتمند پشت پردهٔ حکومت) در ایجاد آن نقش داشته است.

یک نکته، که شاه بیت گفتار همهٔ تاریخ نگاران دربارهٔ زندان است، چنین می‌باشد: «حبس وسیلهٔ از میان بردن بی‌سر و صدای

۱. سلطان زین‌العابدین در زمان تیموریان. (ظفرنامهٔ تیموری، ۱ / ۴۲۴، ۵۹۲).

اشخاص بلند مرتبت بوده، که وجودشان برای کشور و شاه خطر داشت. قلعه مستحکمی در خوزستان که گیل گرد یا آندیشن نام داشت، یک نوع قلعه باستیل^۱ محسوب می‌شد و آن را انوشه‌برد یا دز فراموشی نیز می‌خواندند، زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براورد.^۲

خوزستان

tabarestan.info

او تاکرکلیما توضیح دقیق‌تری می‌دهد:

«در متون یونانی از زندانی که قباد در آن محبوس شده، سخن رفته است. شواهد دیگری نیز از این زندان وجود دارد که برای نمونه می‌توان به نوشته‌های ارمنی اشاره کرد.

پروکوپیوس از این زندان به صورت دز فراموشی یاد کرده است. علت این نامگذاری ظاهراً آن بوده است که:

۱. هر گاه کسی در این زندان محبوس می‌شد، هیچ کس حق نداشت نام او را بر زبان آورد.

۲. اگر کسی نام زندانی را بر زبان می‌راند، خود محکوم به مرگ می‌گردد.

کاملاً بدیهی است که برای یک ایرانی متشخص فراموش شدن سخت‌ترین مجازات‌ها بوده است، زیرا افراد متشخص همواره می‌کوشیدند با اعمال مشهوری که برای شاه انجام می‌دادند و یا با آن چه

1. Bastille.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ۲۲۱، خوزستان در زمان ساسانیان، ۲۶۷-۲۶۸؛ پروکوپیوس می‌گوید مطابق قانون مخصوصی این کار انجام می‌شده است. (جنگ‌های ایران و روم، ۲۸).

که در میادین نبرد می‌کردند، شهرت پایداری در تاریخ میهن خویش کسب نمایند.»^۱

یک بحث اساسی درباره وضعیت زندان‌های عصر ساسانی (که ممکن است بعضی نابخردانه اساس این زندان‌ها را رد کرده و بگویند در آن دوره از زندان عمومی خبری نبوده و تنها یک زندان کوچک مخصوص داشتند، که روی هم رفته در تمام مدت حکمرانی ساسانیان^۲ یا ۵ نفر بیشتر در آن جانبود و فقط یک نفرشان مُرده و بقیه هم رهایی یافته‌اند) این است که این محبس‌ها، که عموماً دخمه و سیاه‌چال بودند، به دو گروه تقسیم می‌شدند:

۱. زندان‌های عمومی و موقت (برای مردم عادی، اعضای طبقات اجتماعی فرو DST و حتی نظامیان و دبیران و وزرا).
۲. زندان دائمی (حبس ابد) زندان فراموشی (برای شاه یا شاهزادگان ایرانی و غیر ایرانی مخالف حکومت وقت و زندانیان خطرناک و رهبران شورش‌های دینی، اجتماعی و سیاسی).

گزارش‌های بسیاری درباره شکنجه زندانیان دینی در عصر ساسانی به چشم می‌خورد، که به فرمان روحانیون (mobdan) در حق زروانیان، مسیحیان، یهودیان، مانویان، بوداییان، مادی گرایان و هواداران مزدک اعمال می‌گردید.

آمیانوس مارسلینوس با تأکید بر وجود مجازات‌های تأدیبی خیلی سخت در دستگاه قضایی دوره ساسانی می‌گوید:
«ایرانیان از قانون هراس بسیار در دل دارند. قوانینی که مخصوصاً

برای کیفر خیانت پیشگان و فراریان جنگ وضع شده، بسیار سخت است.
از جمله قوانین بسیار ناهنجاری جاری است، مثلاً جنایت یک فرد،
مستلزم هلاک همه خویشانش می‌شود.^۱

سه گونه جرم بزرگتر از همه بودند:

۱. جرم بر ضد خدا، هنگامی که کسی از دیشان بگردد.
۲. جرم علیه پادشاه، نظیر «شورش»، «خیانت» و «فرار از میدان
جنگ».
۳. جرم بر ضد همسایگان شخصی و آن هنگامی بود که کسی دیگری
را آزار می‌داد.

در آغاز قوانین بسیار سخت بودند: دو جرم نخست عقوبت مرگ داشت
و برای جرم سوم قصاص به عین معمول بود. بعدها مجازات‌ها اندکی
تعدیل گردیدند.

پیش از آن که ملحد (=کافر، ضد دین حاکم یعنی زردشی مزدیستا) را
به هلاکت رسانند، یک سال تمام وی را در زندان نگه می‌داشتند و در طی
این مدت از او استفسار می‌کردند، اگر از کرده خویش پشیمان می‌شد
(بیشتر در مورد مزدکیان و مانویان) رهایش می‌کردند.

جرائم علیه پادشاه را با مرگ کیفر می‌کردند و گاه شورشیان سیاسی
یا گریختگان از جنگ را در ملأ عام - برای عبرت دیگران - بر دار
می‌کردند.

۱. ایران در زمان ساسانیان، ۲۲۰.

۲. حکومت استبدادی کلیه افراد اجتماع را به تملق و چاپلوسی و امنی داشت. (تاریخ
جنبش مزدکیان، ۴۹)

چنان چه دزدی را در حین ارتکاب جرم می‌گرفتند، وی را به دادگاه می‌کشاندند و مال دزدی را به گردن وی می‌آویختند، او را به زندان می‌افکنند و فراخور جرمی که مرتکب شده بود، بر زجرش می‌افزوند و در صورت اثبات مجرمیت بردارش می‌کردند.

تا تشکیل دادگاه چه بسا ماهها یا حتی سالها مجرم را در بازداشت نگه می‌داشتند، اما گمان نمی‌رود که مجرمان را برای گوشمالی شدن در زندان می‌افکنند.^۱

به هر صورت زندانیان عمومی عبارت بودند از:

۱. دزدها، قبل از اثبات مجرمیت.
۲. انحصار جرم بر ضد همسایگان شخصی.
۳. فراریان از پرداخت مالیات و عوارض.
۴. فراریان از جنگ (بازداشت موقت).

زندانیان سیاسی محبوس در زندان فراموشی شده عبارت بودند از:

۱. زندانیان عقیدتی (دینی):

۱-۱ هواداران آیین‌های شرک‌آمیز یا کفرآمیز (به زعم هیئت حاکمه)، شامل زروانیان، مسیحیان، یهودیان، صابئین، بوداییان، مزدکیان، مانویان.

۲-۱ رهبران شورش‌های دینی (مانی ظاهرًاً مدتی را در زندان حکومتی به سر برده بود).

۳-۱ مبلغین غیر ایرانی دین‌های غیر زرددشتی.

۲. زندانیان متهم به براندازی حکومت:

- ۱-۲ پادشاهان مخلوع و معزول از قدرت در صورت اعدام نشدند.
- ۲-۲ پادشاه زادگان / شاهزادگان مخالف با پادشاه (گرایش به آیین غیر حکومتی یا توطئه علیه شخص پادشاه) و حتی شاهزادگان استان‌ها و تسوک‌های نیمه مستقل مانند ارمنستان.
- ۳-۲ رهبران سیاسی خیانت کار (در خدسرداران نظامی و اشراف بلند پایه).

۳. شورشیان علیه نظام:

- ۱-۳ نخبگان سیاسی جامعه، مخالف نظام آریستوکراسی و اولیگارشی حاکم.
- ۲-۳ هواداران جنبش‌های اصلاحی - اجتماعی و مبلغان آنها.
۴. اسرای نظامی (خاص):
- ۱-۴ اسیران نظامی مخصوص (مثلًاً جنگ آمد)، که بسیار محدود و محدود بودند.^۱

شرایط حاکم بر زندان، سخت و طاقت فرسا بود. زندان فراموشی در استانی گرمسیری، بد آب و هوا و گرم و خشک قرار داشت و خود قلعه با آن که در ساحل رود کارون (کوپرتیس) قرار گرفته بود، یک فضای آکنده از نامیدی، خفقان و یأس مطلق از حبسی بی‌پایان را بر زندانیان مستولی می‌ساخت، به گونه‌ای که:

زندانی آن جا فقط با مرگ رهایی می‌یافت.^۲

۱. مورد دیگر افرادی بودند که به اهمال در کارهای سیاسی و دیپلماتیک متهم می‌شدند.

۲. تاریخ جنبش مزدکیان، ۴۷. تاریخ شکنجه در ایران، ۲۳۲.

مجازات‌ها بر چندگونه بود:

۱. شکنجه‌های روحی روانی

۱-۱ زندانیان سیاسی عموماً به این واقعیت که هرگز آفتاب را خواهند دید، تن داده بودند؛ حتی زندانیان عقیدتی هم کمابیش می‌دانستند که امید کمی برای نجات دارند و فریب دادن روحانیان سخت‌گیر، لجوج و کین توز با یک توبهٔ صوری امکان‌پذیر نبود.

۱-۲ نومیدی و یأس مطلق. (حبس تا مرگ یا بهتر: یک مرگ تدریجی در دنایک و تمام نشدنی).

۱-۳ فراموشی مطلق. نه کسی نام آنها را بر زبان می‌آورد، و نه فردی به ملاقات‌شان می‌آمد و نه کسی سراغشان را می‌گرفت. از دست دادن زن و فرزند و خانواده و دوستان و یاران برای همیشه و خو گرفتن به یک واقعیت تلخ: آنها دیگر فراموش شده بودند، از ذهن مردم، از یاد مردم، از خاطر تاریخ.

این گونه فراموشی، یعنی مرگ پیش از جان دادن.

۱-۴ مشاهدهٔ مرگ‌های فجیع و در دنایک هم سلوی‌ها در زندان، به شیوه‌هایی عجیب و باور نکردنی، از پوست کندن گرفته تا تکه تکه کردن و در دام موش‌های گرسنه انداختن.

۲. شکنجه‌های جسمی

تاریخ، آن قدر دربارهٔ روش‌ها و میزان این شکنجه‌ها سخن گفته، که بر شمردن آنها در یک مقاله یا کتاب امکان‌پذیر نیست؛ شکنجه اصلی حضور در سیاه‌چالی تنگ و نمور در عمق زمین بود و قلعه‌ای بودن زندان

دلیلی بر این مسئله که زندانیان می‌توانستند آفتاب را ببینند، یا به هواخوری بروند، نیست.^۱

آنها حتی حساب زمان را هم از دست داده بودند و به درستی نمی‌دانستند در چه روز و ماه و سالی هستند، مگر آن که از زندانیان جدید پرسند یا آن که به صورت تخمینی و بر اساس زمان ورودشان به زندان، فقط ماه و سال حبس خویش را حدس بزنند.

غذای ناکافی، گرمای دهشتناک، آبِ کثیف، زمین پر خاک و خاشاک و میهمانانی ناخوانده (عقرب جزار مخصوص خوزستان که نیش آن در دم فرد را می‌کشد؛ موش‌های گرسنه، مور، حشرات گزنه) و بیماری هم سلوی‌ها، برهنگی دائمی، بوی تعفن و ظروف آلوده به کثافت، مجازات دائمی این زندانیان بود.

گفته می‌شود یکی از مجازات‌ها این بوده که عده‌ای موش را با زندانی همراه می‌کردند و دست و پای او را می‌بستند، به گونه‌ای که این جانوران حریص را نتواند دفع کند و آن جانوران گرسنه، محکوم را پس از آزار و رنج متمامدی، زنده زنده پاره می‌کردند.^۲

شکنجه معروف به نه مرگ، سُرب داغ بر گلو ریختن، پوست کندن و بر آن نمک یا سرکه پاشیدن، شب نخوابی‌های متوالی، تازیانه‌های بی پایان، قطع بند بند انگشتان و اجزای بدن، بستن پا به اسب و دواندن در

۱. موقعیت و طراحی قلعه به گونه‌ای بود که در نقطه‌ای دور افتاده قرار گرفته و فرار از آن تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسید. به نظر می‌رسد زندان یک گورستان بزرگ نیز بوده، که حتی یک سنگ مزار هم نداشته و بسیاری مجبور می‌شدند برای رهابی از این شرایط سخت و طاقت فرسا دست به خود کشی بزنند.

۲. ایران در زمان ساسایان، ۲۲۱؛ لاپور، ۱۱۰.

کوه و دشت و جنگل، پرتاب از یک ارتفاع بلند، شکستن دست و پا و عدم رسیدگی به زخم‌ها و شکستگی‌ها، آب نمک خورانیدن و تشنه دوانیدن... از جمله این مجازات‌های بود.

به هر صورت، ارگان صدور این احکام ظالمنه دستگاه قضایی^۱ بود که توسط روحانیون درباری اداره می‌شد، به گونه‌ای که «دادگاه‌های عمومی» صلاحیت رسیدگی به «پرونده مجرمین دینی و سیاسی» را نداشتند.

سازمان مدیریت زندان‌ها یک تشکیلات عریض و طویل بود، که بی رحم‌ترین جنایتکاران این دوره در آن لانه کرده و برای ریختن خون بی‌گناهان لحظه‌شماری می‌کردند و عجیب این که این امر را مقدس دانسته و از بین بردن مخالفان نظام را یک وظیفه تلقی می‌کردند.

دکتر جهانگیر اوشیدری به شباهت نام و هویت زندان با دخمه مردگان اشاره می‌کند:

«آنوشبرد، قلعه فراموشی. قلعه مستحکم قدیم خوزستان که در زمان ساسانیان متهمین سیاسی را که خطرناک شمرده می‌شدند، در آن جا بند می‌کردند.

وجه تسمیه آن از جا است که نام زندانیان را کسی حق نداشت به زبان براند، و حتی اگر کسی نام آن مکان را به زبان می‌راند، حیاتش در خطر می‌افتد.

برخی دخمه‌ای را که در قدیم مردگان را در آن جا می‌گذاشتند، برج خاموشی و یا برج سکوت می‌نامند و احتمالاً ارتباطی بین این دو بوده است، چون در آن جا نیز نوعی فراموشی است.^۲

۱. خصوصیات بارز قضا در ایران خشونت بود. (تاریخ جنبش مزدکیان، ۴۷).

۲. دانشنامه‌ی مزدیسنا، ۱۳۴.

در دوره ساسانی داوری (قضات) در دادگاههایی انجام می‌گرفت که نه تنها در شهر عمده هر ناحیه یا تسوك^۱ ولایت (شهر) وجود داشت، بلکه تقریباً در همه نواحی روستایی (روستاک) هر تسوك نیز به چشم می‌خورد. سندی که در یک تسوك نوشته می‌شد، از نظر دادگاه تسوك دیگر اعتبار داشت و بر مبنای آن اقدام می‌گردیدند. پس از آن که دادخواستی به دادگاه اورده می‌شد، فرایند قضاوت در دو مرحله اتفاق می‌افتد و با دادرسی مقدماتی دربرابر داوران آغاز می‌گشت.

به هنگام دادرسی، دو طرف مدافعت خود را می‌خوانند و گفته‌های آنها در دفتری (پرسشن نامک^۲) ثبت می‌گردید و طرف‌های دعوا پای آنرا امضا می‌کردند. پس از آن دو طرف دعوا مدارک خود را به دادگاه نشان می‌دادند و گواهان خود را معرفی می‌کردند.

قاضی ملزم بود که درستی و اعتبار (اوکانیه^۳) استاد و مهرهایی که بر آنها زده شده، تحقیق کند و نیز هویت اشخاص (همتنیه^۴، آشناکیه تِن^۵، جنسیت (نریه اوت ماتکیه^۶، سن آنها (رنگ، پوست، سیاه اوت اسپتیه^۷، نام و نام خانوادگی (همنامیه^۸) و زیستگاه همیشگی ایشان را احراز و ثبت کند.

۱. تسوك / تسوگ را عرب‌ها به طسوج /تسوج تبدیل کرده‌اند، که نام یکی از شهرهای تاریخی کنونی آذربایجان در کنار دریاچه رضاییه نیز می‌باشد.

2. purshishn - namak.

3. Vavarakanih.

4. hamtanh.

5. ashnakih i tan.

6. narah ut matakih

7. siyah ut spetih.

8. hamnamih.

اگر «خواهان» یا «خوانده» (مدعی یا مدعی علیه) از طریق وکیل قانونی خود اقدام می‌کردند، این وکیل پیش از آن که قاضی وی را اجازه دهد که در دعواوارد شود، می‌بایست با نشان دادن مدرک به دادگاه، وکالت خود را اثبات کند.

روز دادرسی، دو طرف دعوا و گواهان آنها می‌بایست در دادگاه حاضر شوند و هر کدام حرفها یشان را بزنند و مدارک خود را به دادگاه تسلیم کنند. جریانات دادرسی در دفتری ثبت می‌گردید و دفتری را که گفت و شنودهای دادگاه در آن ثبت می‌شد، سخون نامک^۱ می‌خوانند.

هنگامی که دادگاه رأی خود را می‌خواند، «خواهان»^۲ و «خوانده»^۳ موافقت یا مخالفت خود را با قضاوت اعلام می‌کرند و حکم دادگاه^۴ برای هر دو طرف دعوا لازم الاجرا بود.

هر یک از دو طرف نسخه‌ای از حکم دادگاه را دریافت می‌کرند و گذشته از دادرس، آنها نیز پای حکم را امضا می‌کرند. هر گاه کسی به زندان محکوم می‌شد، دادرس نسخه‌ای از حکم را به کارمند متصدی دفتر (دیوانپان) می‌داد و فرد محکوم را به دست زندانیان (زندان‌پان) و پاسبانان^۵ می‌سپرد.

هزینه‌های دادگاه را می‌بایست کسی که محکوم می‌شد، بپردازد. جرایم سیاسی در دادگاههای عمومی جزاًی و حقوقی طرح نمی‌گردید و در دو دادگاه خاص مورد رسیدگی قرار می‌گرفت:

1. saxuna - namak.

2. peshemal.

3. pasemal.

4. Framan.

۵. تاریخ ایران کمبریج / ۳، بخش دوم، ۶۴-۶۷.

۱. انجمن شاهی، مخصوص شاهان و شاهزادگان، که در مورد قباد (کواز) اتهامات و دفاعیات او در کتب مختلف شرح داده شده و حتی به او فرصت داده بودند از کیش مزدکیان برایت جوید و از خلع از سلطنت رهابی یابد.

در مورد زندانیان سیاسی دیگر (نظیر نوش زاد، ارشک، خسرو دوم) هم تحقیقات دقیق صورت گرفته و در انجمنی که تمام سران کشور حضور داشتند، حکم به حبس آنها صادر می‌گردید.

۲. دادگاه سیاسی رسیدگی به فراریان از جنگ یا شورشیان سیاسی، که علی بوده و متهم حق داشت با حضور وکیل از خود دفاع کند^۱ و در صورت اثبات ادله خویش، حکم برایت دریافت نماید.

در جریان محاکمه‌های سیاسی عصر ساسانی، با آن که روحانیت زردشتی معمولاً حکم به حبس طویل‌المدت، کیفر یا اعدام مرتدین (=کافران) می‌داد، اما به متهم فرصت داده می‌شد تا با اعلام مدافعت خویش (که در صورت اتهام الحاد و کفر، معمولاً با انکار ظاهری توأم می‌گشت) راه گریز از مجازات را بیابد؛ هر چند در مورد یهودیان و مسیحیان، حتی یک مورد انکار دین در دادگاه‌های دینی این زمان مشاهده نمی‌شود.

روحانیون صدور احکام شداد و غلاظ (اعدام، حبس‌ابد، قطع اعضاء و تبعید) مخالفان دینی را برای خود یک پیروزی بزرگ تصور کرده و هماره موبدانی چون مهرنرسه و کرتیر (کردیر) در پی تشکیل این جلسات مناظره‌گونه بودند، که قهرآ با محکومیت مخالفان پایان می‌یافتد.

۱. قوه قضائی لشکری به یک قاضی مخصوص ملقب به سپاه دادور محول بود.
هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ۱(۱۳۶).

در دادگاههای سیاسی، خطرناک ترین جنایت را مرگ ارزان^۱ (به معنی شایسته مرگ) می‌خوانند. کسانی که به چنین گناهانی دست می‌زدند، اگر هم به مرگ محکوم نمی‌شدند، از همه صلاحیت‌های حقوقی محروم می‌گشتنند.

زندانیان با بی‌رحمی در زندان‌ها تا سرحد مرگ شکنجه می‌شدند. افراد دستگیر شده را گروه گروه سر می‌بریدند و زنده زنده، پوست بدن‌شان را از تن جدا می‌کردند.^۲

1. Mark - arzan.

2. تاریخ جنبش مزدکیان، ۴۷.

تبرستان

www.tabarestan.info

.....
بخش دوم
زندانیان سیاسی
....

گمنام، غریب، فراموش شده...

تبرستان

www.tabarestan.info

زندانیان سیاسی بی‌شماری در مدت ۴۲۷ سال پادشاهی ساسانیان زخم عمیق و دردناک شکنجه و حبس در زندان فراموشی را به جان خریدند و بیشتر آنان جان خویش را بر سر مبارزه خویش نهادند.

زندانیان عصر ساسانی، پس از طبقه‌بندی مقدماتی در زندان‌های عمومی شهرها و تفكیک اولیه، در سریع‌ترین زمان ممکن به خوزستان اعزام و نام او در دفتر رسمی زندان انوش برد ثبت و به سیاه‌چال افکنده شد.

معمولًاً وابستگان هرم قدرت، یعنی پادشاهان و شاهزادگان و سرداران نظامی درجه اول و نجای شناخته شده، بی‌هیچ بازجویی و استنطاقی، پس از صدور و رأی در دادگاه ویژه شاهی – که همانا مرگ تدریجی در زندان فراموشی بود – بی‌درنگ و تحت حفاظت خاص امنیتی آن زمان، به زندان انتقال می‌یافتد.

هم متهم – که از نظر حکومت مجرم بود و حکم وی قطعی و غیرقابل

استیناف و تجدیدنظر- می‌دانست که چرا گام دراین راه نهاده و هم حاکمیت که چه روشی را با مخالفان خویش در پیش گیرد. شاید شاهان و شاهزادگان (ایرانی و اینیرانی) پس از به دام افتادن در چنگال قدرتمندان فرادست، که در طرفه‌العینی همه چیز را از او ستانده بودند، در بهت و حیرتی بی‌پایان، به سرنوشتِ محظوم خود می‌اندیشیدند و برای این پرسش‌های ناتمام که «چرا و چگونه قدرت را از دست دادند؟» جوابی درخور نمی‌یافتند و در روزهای نخست، به معجزه یا یک پشتیبانی ناگهانی (داخلی یا خارجی) یا تغییر رأی حاکمیت یا یک فرار بزرگ به وسیله حامیان و دوستان دل خوش می‌کرددند.

روز اول و هفته اول و ماه اول و سال اول، که هر لحظه‌اش چون سالی می‌گذشت، سپری می‌شد و این حقیقت تلغی که آغاز و پایان زندگی شان در همین سیاه چال و زندان است، به باورشان می‌نشست و تک‌تک سلول‌های وجودشان، سلول می‌شد و زندان؛ و هر بارکه از خواب بر می‌خاستند، به یک غروب در دناک می‌اندیشیدند.

گروه دیگر از زندانیان سیاسی از طبقه «رعایا» بودند، که حداقل در سال ۱۹۲۸ عم. تعدادشان ۳۶,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ تن گزارش شده است؛ و این حجم وسیع نخبگان سیاسی در بندهشان از گستردنی فعالیت‌های سیاسی دراین چهارصد سال و اندی داشت.

تاریخ از زندانیان یک شهر آمد^۱، هواداران جنبش اصلاح طلبانه مزدک و نیز بی‌شمار محبوبین بی‌نام و نشان جریان کودتای شیرویه یاد می‌کند، اما چیزی که هنوز در مورد آن تردید جدی وجود دارد، امکان حضور زندانیان سیاسی در جریان فتح یمن بوده است.

انو شیروان ساسانی (خسرو اول) تصمیم به اعزام یک سپاه کوچک به سرزمین ناشناخته یمن گرفت:
«دیگر روز ملک همه سرهنگان را گرد کرد. وزیران و موبدان را گفت: چاره نیست مرا تا این جوانمرد را نصرت کنم و نتوانم سپاه خویش را خطر کردن، تدبیری بکنید. کیست از این سپاه که خویشتن مرا بخشد و ببرود؟»

همه خامش شدند و کس پاسخ نداد.

موبد موبدان گفت:

«مرا تدبیر آن است اگر ملک بفرماید تابگویم.»

گفت:

«بگوی.»

گفت:

«ملک را به زندان بسیار کس است که بروی کشتن واجب است. ایشان را بفرست. اگر کشته شوند، خود از ایشان برھی، و اگر ظفر یابند، پادشاهی تو را شود و ایشان را عفو کنی.»

انو شروان گفت:

«نیکو گفتی و این سخن صواب است.»

به زندانیان نگاه کرد. ۸۰۰ مرد یافت که برایشان کشتن واجب بود. ایشان را بیرون کرد و سوی دریا فرستاد و ۸ کشتی کرد و هر کشتی ۱۰۰ مرد بنشاند.^۱

۱. تاریخ بلعمی، ۹۷۷-۹۸۳؛ تاریخ سیاسی ساسانیان، ۲/۷۲۸-۷۲۹.

این ارتش کوچک ۸۰۰ نفره به فرماندهی وَهَرْز^۱ سرزمین یمن را اشغال کرد، و تئودور نولدکه اصرار دارد که:

«اگر به گفته متن که ایشان را از زندانیان می‌داند، باور نکنیم، لاقل این معنی محتمل است که در چنین اقدامات مشکوکی کسانی را به خطر می‌انداخته‌اند که از دست رفتن شان چندان مهمنباشد.

انوشنروان چندان دوستدار اقدامات نهورآمیز نبوده است و علت این لشکرکشی، به جز طمع او در ثروت واقعی و موهومی یعنی، اساساً این بوده است که قدرت رومیان را که در آن سرزمین کمی نفوذ داشتند، محدودتر سازد و تجارت ایشان را به هم بزند.

اختلاف میان این دو قدرت بزرگ در نواحی خیلی دوردست از قبیل ایتالیا و یمن و سواحل دریای آرال نیز ظاهر می‌شده است.

تاریخ فتح یمن در فاصله میان آخرین صلح با یوستینیان(۵۵۶م.) و شروع مجدد جنگ در زمان یوستین دوم(۵۷۲م.) بوده است.^۲

حمزه اصفهانی آنان را ۸۰۹ نفر، که بیشتر آنان از فرزندان ساسان و بهمن ابن اسفندیار بودند، گزارش کرده است.^۳ در منابع دیگر آنان «پهلوان»، «نیرومند» و یا حتی «تیراندازی چیره‌دست» بودند و ظاهراً یا به حبس ابد محکوم شده بودند، و یا در انتظار مجازات اعدام بودند، و این نکته بر ما عیان می‌سازد که اینان بزهکار و یا حداکثر سربازان فراری بوده و به هیچ روی در ردیف زندانیان خطرناک سیاسی به شمار نمی‌آمدند.^۴

1. Vaharez

۲. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ۲۵۰-۲۵۱.

۳. تاریخ پیامبران و شاهان، ۵۵-۵۷.

۴. کامل التواریخ، ۱/۴۴۷؛ ایران در عهد باستان، ۴۴۷.

تاکنون حتی یک گور زندانیان سیاسی در اطراف این زندان به دست نیامده است، شاید همان جا در سیاه چال دفن می‌شدند یا به آب کارون افکنده شده و یا خوراک پرندگان و وحوش می‌گشتنند.

ارشک سوم، پادشاه ارمنستان...

تبرستان

www.tabarestan.info

تاریخ سیاسی ایران در دوره‌های اشکانیان و ساسانیان بدون اشاره به ارمنستان فهم پذیر نیست. در سال ۶۰ ع.م. که تیرداد، شاهزاده اشکانی پارت، تاج ارمنستان را از دست نرون گرفت، فصل تازه‌ای در تاریخ ارمنستان گشوده شد. از آن پس سرنوشت ارمنستان پیوند نزدیکی با سرنوشت خاندان شاهی اشکانی یافت.^۱

در واقع، در طی سده‌های اول و دوم میلادی، تاج و تخت ارمنستان بدون گسیختگی در دست نزدیک‌ترین خویشاوند شاهنشاه پارت که به شاه بزرگ ارمنستان بود، باقی ماند. این رسم، که اوضاع سیاسی پذیرفته شده بود، تا اوابل دوره ساسانی دوام آورد. مثلاً پیش از سال ۲۹۳ م.ق. شاهنشاه آینده، نرسه با لقب «وزورگ ارمنان شاه» (شاه بزرگ ارمنستان) نایب‌السلطنه ارمنستان بود.^۲

1. Platarch. *Lives, Crassus*, xxxiii.

2. Marica, A. *Recherches*, P.172, n.1; Henning, W.B. *A Farewell to the khagan of the Aq-Aqataran*.

- فرمانروایان اصلی ارمنستان از دودمان اشکانی عبارتند از:
۱. تیرداد یکم، یک مغ (رهبر دینی زرتشتی).
 ۲. سناتروک یا سنتروک یا سیناتروک. (از ۷۵ تا ۱۱۰ م.ق.)
 ۳. آکسیادارس (از ۱۱۰ تا ۱۱۳ م.ق.)
 ۴. پارثاماسیریس^۱ (از ۱۱۳ تا ۱۱۶ م.ق.)، وی به دستور امپراتور ترایانوس بر کنار و کشته شد.
 ۵. پارساماسپاتس^۲ (از ۱۱۶ تا ۱۱۷ م.ق.)
 ۶. ولرش^۳ (از ۱۱۷ تا ۱۴۰ م.ق.) که شهر و گرشپات^۴ را پایه گذاری نمود.
 ۷. ائوره لیوس پاکوروس^۵ (از ۱۶۱ تا ۱۶۳ م.ق.)
 ۸. ولرش دوم (از ۱۸۰ تا ۱۹۱ م.ق.)
 ۹. خسرو اول (از ۱۹۱ تا ۲۱۷ م.ق.)
 ۱۰. تیرداد دوم (از ۲۱۷ تا ۲۵۲ م.ق.)
 ۱۱. تیرداد سوم (از ۲۹۸ تا ۳۳۰ م.ق.)، که نخستین شاه مسیحی ارمنستان است.

کتبه پایکولی از آن رو برای تاریخ ارمنستان ارزشمند است که قالب سال شماری موثقی درباره رویدادها به دست می دهد که به جلوس نرسه بر تخت شاهنشاهی ایران (در سال ۲۹۳ م.ق.) می رسد و نیز از تیردادشاه نامی یاد می کند که در میان فرمانروایانی قرار دارد که پیروزی نرسه (نایب السلطنه پیشین ارمنستان) را به او شادباش می گویند.^۶

1. Parthamasiris.

2. Parthamaspates.

3. Valarsh.

4. Vagarshapat.

5. Aurelius Pacorus.

6. Herzfeld, Ernst, **Monument and inscription of the early history of the Sasanian Empire I**, Berlin, 1924, P.119.

۱۲. خسرو دوم، معروف به کوتک^۱ (از ۳۳۰ تا ۳۳۸ م.), بانی شهر دوین.

۱۳. تیگرانس پنجم (از ۳۵۱ تا ۳۳۸ م.) که به او تیران^۲ هم می‌گفتند.

۱۴. ارشک دوم (از ۳۵۱ تا ۳۶۷ م.).

تبرستان

www.tabarestan.info

۱۵. پاپ^۳ (از ۳۶۹ تا ۳۷۴ م.).

۱۶. وارازدات^۴ (از ۳۷۴ تا ۳۸۰ م.).

۱۷. ارشک سوم (از ۳۸۰ تا ۳۸۹ م.).

۱۸. خسرو سوم (از ۳۸۶ یا ۳۸۹ تا ۳۹۲ م.).

۱۹. ورامشاپوه^۵ (از ۳۹۲ تا ۴۱۴ م.), موجبات اختراع الفبای ارمنی را فراهم ساخت.

در سال ۲۶۶ م. که دولت پارتیان به دست ساسانیان برافتاد، خاندان شاهی ارمنی که از دیرباز در این سرزمین فرمان می‌راند، دشمن سرسخت شاهنشاهان تازه ایران شد.

این به ما کمک می‌کند تا بتوانیم علت تشنج شدید در مناسبات میان ارمنستان اشکانی و ایران ساسانی را که تا براندازی دودمان اشکانی ارمنستان در سال ۴۲۸ م. و حتی پس از آن ادامه یافت، روشن سازیم.^۶

بر سر کار آمدن ساسانیان در ایران تغییر کلی در وضع ارمنستان داد. برخلاف اشکانیان که وزنهای ضروری برای حفظ تعادل در برابر رومیان

1. Kotak.

2. Tiran.

3. Pap.

4. Varazdat.

5. Varmshapuh.

۶. دیوید. لانگ. ایران، ارمنستان و گرجستان: تماس‌های سیاسی. «تاریخ ایران کیمبریچ»، ۳/بخش اول، ۶۲۹-۶۳۰.

بودند و سیاست متعادلشان بر مبنای این ادعا نبود که بر تمام خاور زمین استیلا یابند، بلکه مبتنی بر دفاع از کشور خود و حفظ استقلال ارمنستان به سود خودشان بود، ساسانیان می خواستند بر سرتاسر آسیای غربی دست یابند، رومیان را از خاور میانه و حتی از خاور نزدیک برانند، ارمنستان را

اشغال کنند و آن را به کشور خود ملحق سازند.^۱

وبالاخره، ارمنستان با یک سلسله مشترک پادشاهی یعنی آرساسیدها (آرشاک‌ها) که پسر عمومی سلسله اشکانی تازه رانده از ایران بودند، با اشکانیان پیوند داشت؛ همان گونه که ناپلئون به محض جلوس بر تخت امپراتوری، دیگر نتوانست حضور خانواده بوربن‌ها را در ناپل یا در اسپانیا تحمل کند، ساسانیان نیز پس از آن که ایران را از چنگ اشکانیان بدر آورند، وجود سلسله‌ای از ایشان را بر تخت سلطنت ارمنستان تهدیدی برای خود تلقی کردند.

لیکن شاخه ارمنی اشکانیان بسیار قوی‌تر از شاخه اصلی یعنی ایرانی آن شده بود و آن شاخه با تکیه بر قدرت روم توانست تاج و تخت خود و استقلال کشورش را به مدت بیش از یک قرن نگاه دارد.

پس از تیگران (تیران) پسرش آرشاک دوم^۲ (که در برخی منابع به ارشک سوم شهرت یافته است) در حدود سال ۳۵۰ یا ۳۵۱ م. به سلطنت رسید. اولین دهه پادشاهی آرشاک (تاسال ۳۵۹ م.) با صلح و آرامش قرین

بود.

او سیاست ملایم تیرداد سوم را در پیش گرفته، می‌کوشید روابط

۱. تاریخ ارمنستان، هراند پاسدرماچیان، ۱۱۲-۱۱۳.

2. Arsaces II.

نzdیکی با کلیسا و «ناخارها» ایجاد نماید. رهبری کلیسا دوباره به خانواده گریگوار (گریگور) توانی برگردانده شد. این مقام بزرگ نصیب نرسس بزرگ نوه هوسيك گردید.

نرسس در دوره اول حکومت آرشاک، نزدیک ترین همکار و مشاور او بود. آرشاک برای ایجاد روابط حسنی با امپراتوری روم نمایندگانی به ریاست نرسس نزد امپراتور فرستاد.

در همین سال‌ها است که آرشاک در جنوب کوه ماسیس^۱ قلعه آرشاکاوان^۲ را بنانمود.

هنگامی که شاهپور دژهای روم را یکی پس از دیگری فتح می‌کرد، کنستانتسیوس که در آن زمان در کاپادوکیه^۳ بود، آرشاک شاه ارمنستان را خواسته و با هدایا و کلمات شیرین و فریبینده و اقناع کننده، او را راضی ساخت تا از همکاری با شاهپور دوم ساسانی سرباز زند و به عنوان متحد استراتژیک امپراتوری روم عمل نماید.

در ضمن، امپراتور موافقت کرد تا المپیا^۴ دختر ابلابیوس^۵ - از بزرگزادگان و نجایی روم - به عقد آرشاک درآید، تا هم روابط سیاسی این دو دولت مستحکم شود و نیز این زیباروی رومی جانشین فراندزم^۶ بانوی اول^۷ (ملکه) ارمنستان گردد.

۱. کوه masis همان کوه آرارات است. نام این کوه در منابع دینی مسلمانان جودی است، که همان جهودی / یهودی می‌باشد. (Judi)

2. Arshakavan.

3. Kapadukiyye (Cappadoce).

4. Olympias.

5. Ablabius.

6. Pharandzem (phrandzem).

۷. این ارشک گنیل (Gnel) خویشاوند خود را به قتل رسانیده، زن او را که از بانوان بسیار دسیسه کار بود، به عقد خویش درآورد. (ایران در زمان ساسانیان، ۱۷۴).

برخی هم ترتیب واقعه را به گونه‌ای دیگر گزارش کرده‌اند، یعنی پس از آغاز مبارزه گروه‌های حامی ایران و روم یعنی زرداشتیان و مسیحیان در دربار پادشاهی ارمنستان، چند تن از نزدیکان آرشاک، یعنی برادرزادگان وی گنل، تیریت و وارتان (یا ارتان) رئیس خانواده مامیکنیان قربانی شدند.

ملکه المپیا که کنستانتسیوس او را به ازدواج آرشاک در آورده بود، نیز کشته شد و آرشاک با پارانزم (فرزنند) بیوه گنل (گنیل) ازدواج کرد.

اختلافات مذهبی به درون خانواده‌های «ناخارا» هم رخنه کرد، چنان که خانواده مامیکنیان که به طور کلی طرفدار روم بودند، به دوجبه تقسیم شدند:

۱. جبهه اول به رهبری واساک سپهدار و نزدیک ترین همرزم آرشاک (هواداران روم).

۲. جبهه دوم را برادر وی واهاں مامیکنیان سر و سامان می‌داد. واهاں به ایران رفت و به عامل خود فروخته شاهپور دوم ساسانی تبدیل گردید و بعدها نیز به دست فرزندش ساموئل کشته شد.^۱

در سال ۳۵۹م. جنگ تازه‌ای میان سپاه ایران و روم درگرفت. ایرانیان وارد مناطق جنوبی ارمنستان شده، تیگراناگراد و دژ زیادا را تصرف کرده و آنها را ویران ساختند.

سپس قلعه آنگغ را محاصره نمودند، اما از تصرف آن عاجز ماندند، اما قلعه آنی را در منطقه داراناغی گرفته، آرامگاه خانوادگی سلسله اشکانیان

را غارت کرده، شهر ارشاکاوان - که نام اشکانی داشت - با خاک یکسان نمودند.

آرشاک به گرجستان گریخت و با سربازان گرجی بازگشت. هواداران او به گردش جمع شده و نرسن دیگر باره به مقام رهبری کلیسا ارمنستان برگزیده گشت و آرشاک نیز دوباره به تخت شاهی اریکه زد.

کنستانتسیوس^۱ در سال ۳۶۰ م. آرشاک را برای انعقاد «عهدنامه مودّت» به شهر قیساریه (قیصریه) دعوت کرد^۲ و او را نسبت به ادامه طرفداری از روم و انجام تعهدات گذشته تشجیع نمود.

پس از مرگ کنستانتسیوس، پسر عمومی بیست و چند ساله اش یولیانوس^۳ به آسانی به امپراتوری روم دست یافت و لشکرهای روم را به جنگ ایران برد.

یکی از سرداران او هرمزد شاهزاده ایرانی و برادر پادشاه بود، که به روم گریخته و حال امید داشت که به یاری رومیان به تخت ایران جلوس کند، به علاوه قیصر روم متعددیگری داشت و آن ارشک سوم (دوم) پادشاه ارمنستان بود.

قوای رومیان و متحدان آنان به جانب تیسفون پیش رفتند، لیکن سپاه ایران به فرمانداری سرداری از دودمان مهران در برابر آنها مقاومت کرد، اما در خلال نبرد یولیانوس در سن ۳۲ سالگی در سال ۳۶۳ م. به قتل رسید.^۴

1. Constance II.

2. تاریخ ارمنستان، ۱۳۷/۱ - ۱۴۰.

3. Julianus.

4. آمیانوس مارسلینوس. جنگ شاپور ذو الکاف با یولیانوس امپراتور روم، ترجمه صادق اتابکی، تهران: ۱۳۱۰، ۸۰-۱۰۸.

سپس رومیان یکی از سرداران خود را که ژووین (یوویانیوس) نام داشت، به عنوان امپراتور برگزیدند و به وی لقب اوگوستوس دادند. ژووین روز ۲۷ ژوئن ۳۶۳ م. به این مقام دست یافت.

وی لشکر روم را از سر حد بازگرداند و به زودی قرار داد صلح ۳۰ ساله در شهر دورا^۱ میان آرین نوش^۲ و سالوست^۳ (دو شوردار رومی به نمایندگی امپراتور) و شاهپور دوم (یا سورنا سردار کاهمدار ایرانی) بین طرفین منعقد گشت.

شرایط صلح شاهپور دوم با روم از این قرار بود:

۱. استرداد ایالت‌های پنج‌گانه شرق دجله، که نرسی (پدر بزرگ شاهپور) پس از شکست از گالریوس، به روم واگذار کرده بود، با دژها و ساکنان و آن چه در آنها هست، به ایران، با این توضیح که رومیان این نواحی، مجاز به بازگشت به روم باشند.

۲. واگذاری سنجار،^۴ نصیبین و اردوگاه مورها^۵ به ایران (با این شرط که ساکنان رومی این سه شهر می‌توانند با اموال منقول خود این مناطق را ترک کنند) و تسلط ایران بر مراکز ژئوپلیتیکی خاور دجله (نواحی بین این رود و خابور) مانند آرزانه،^۶ مکسون،^۷ زابدیسن،^۸ راهیمن^۹ و کردوئن^{۱۰} (کردستان امروزی).

۳. تعهد دولت روم به قطع ارتباط با ارمنستان. بر مبنای این توافق بنا

1. Dura.

2. Arianthaeus.

3. Sallust.

4. Sangar.

5. Moors.

6. Arzanena.

7. Moxoena.

8. Zabdicena.

9. Rehimina.

10. Corduena.

شد که آرشاک پادشاه ارمنستان از آن پس به روم متکی نباشد و اگر بین ایران و ارمنستان جنگی به وقوع پیوست، روم از مداخله در این اختلاف پرهیز نماید.

ایرانیان دو هدف از این توافق نامه داشتند:

۱. تنبیه کسی که به حکم امپراتور روم خیلی اکوموس^۱ را غارت کرد.
۲. یافتن زمان مناسب برای حمله به ارمنستان.

هرمزد، شاهزاده ایرانی، ناکام به شهر رم بازگشت و در غربت درگذشت، اما امپراتوری روم به پرسوی مقام کنسولی در مجمع خلق (پارلمان) رم اعطانمود.

رومی‌ها فکر کردند که عدم پیشرفت آنها در نتیجه عهد شکنی آرشاک بوده، چرا که وقتی یولیانوس به تیسفون رسید، اثری از لشکریان ارمنی ندید.

در ناحیه شمال نیز دولت ارمنستان به دو سردار روم یعنی پروکوپیوس^۲ و سباستیان^۳ از دوسوی به جانب ایالت ماد اعزام شده بودند، کمک جدی نکرده و با وجود غارت سرزمین پر نعمت کیلیا اکوموس (= خیلی اکوموس معروف به هزار دیه)، چون سپاهیان ارمنی را در کنار خود ندیدند، مجبور به بازگشت به موضع قبلى گردیدند.

موسى خورنی بر این باور است که زورس، سپهسالار ارمنی، که مسیحی متعصبی بود، به این بهانه که یولیانوس، امپراتور روم، غیرمسیحی و مُرتد است، از یاری به سپاهیان وی خودداری نموده است.

1. Chilicomus.

2. Procopius.

3. Sebastian.

امپراتور روم نیز که این خبر را از مأموران اطلاعاتی و جاسوسان خود دریافته بود، نامه‌ای به آرشاک نوشت و از زورس شکایت کرد و از پادشاه ارمنستان خواست که او را فوراً به سزای اعمال ناشایست خود برساند.

آرشاک نیز برای بی‌گناه جلوه دادن خود، فرمان داد که زورس و

ترستان

www.tabarestan.info

خانواده‌اش را از دم تیغ بگذراند.^۱

هراند پاسدر ماجیان در این باره نظر دیگری دارد و معتقد است که آرشاک که با شاهزاده خانمی رومی ازدواج کرده بود و در فاصله بین سال‌های ۳۵۱ و ۳۶۷ م. سلطنت کرد، خویشن را در موقعیت بسیار دشواری یافت.

این تاریخنگار ارمنی، خیانت شاه ارمنستان را نفی کرده، می‌گوید:

«ارمنستان مورد تهدید و سپس مورد حمله ساسانیان به رهبری پادشاه شاهپور دوم که در پیمان شکنی و بی‌رحمی بی‌مانند بود، قرار گرفت، و به وسیله این پادشاه ضرباتی به ارمنستان وارد آمد که از آن قد راست نکرد.

از طرف دیگر، در قسطنطینیه یک امپراتور ضد مسیحی به نام ژولین مرتد سلطنت می‌کرد.

امپراتوری روم شرقی (بیزانس) ... چنان ضعف و فتوری از خودنشان می‌دهد که به هیچ وجه شایسته وارثان رم نیست، و در جایی که ارمنستان مقاومتی سرسختانه در برابر ساسانیان از خود نشان می‌دهد، او حتی جرأت نمی‌کند با ایشان به مقابله برخیزد.

1. Rawlinson, G. *The seventh great oriental monarchy*. London, 1876, pp. 191-243.

در سال ۳۶۳ م. امپراتوری روم شرقی معاہده صلح ننگ آوری با پادشاه ساسانی منعقد کرد که به موجب آن تمام قسمت شمالی بین النهرين و بخش شمال شرقی سوریه، شامل در تسخیرناپذیر نصیبین را که در واقع باروی غرب بود، به پادشاه ساسانی وامی گذاشت و ضمناً ارمنستان را نیز به امان خود رها می‌کرد.

این معاہده، به ویژه شامل ماده توھین آمیزی بود، که به موجب آن امپراتوری متعهد می‌شد متحده همیشگی خود ارمنستان را به دست سرنوشت بسپارد.

شاپور پادشاه ساسانی از آن هنگام به بعد، نیروهای خود را در ارمنستان که به امان خود رها شده بود، متمرکز کرد، و آن کشور تحت رهبری یکی از مردان بزرگ جنگی خویش، ژنرال واساک مامیکونیان،^۱ سال تمام دلاورانه مقاومت نمودند.

آن گاه شاپور، آرشاک دوم، پادشاه ارمنستان را به بهانه مذاکرات صلح به نزد خود دعوت کرد، و او وقتی آمد، شاپور به زندانش انداخت و سردار بزرگ ارمنی را هم به قتل رسانید.

آن گاه شروع به کار مورد نظر خود، یعنی به تجزیه و تفرقه ارمنستان کرد، و در این کار گاهی از زور استفاده می‌کرد و گاه از وعد ووعید. ضمناً می‌خواست مذهب مسیح را از ارمنستان براندازد، و در این راه از همکاری دو تن خائن از تبار نجبای بزرگ ارمنی که به ایشان وعده تاج و تخت ارمنستان را داده بود، استفاده می‌کرد.

1. Vassak Mamikonian.

لیکن ملت مبارز ارمنی که به دور ملکه دلاور خود پارانتزم^۱ گرد آمده بود، به پایداری در برابر مهاجمان ساسانی ادامه داد. نیروهای ارمنستانی تحت رهبری آن بانوی دلیر در دژ مستحکم آرتاکرت^۲ (در حوالی شهر کاغیzman^۳ فعلی) سنگر گرفتند.

شاهپور پادشاه ساسانی آن قلعه را محاصره کرد، قلعه پس از ۱۴ ماه مقاومت دلیرانه تسلیم شد و ملکه پارانتزم پس از آن که به او تعjaوز شد، به قتل رسید.

اشغال ارمنستان به وسیله ایرانیان ساسانی با یک رشته سفاکی‌های وحشت آور همراه بود و شاید برای نخستین بار در تاریخ بود که ارامنه با حریفی چنین بی‌رحم و خونخوار طرف می‌شدند.

علت این بود که ارمنستان اکنون پیرو دین مسیح بود و ساسانیان اکنون در آن کشور تنها با ملت ارمنی طرف نبودند، بلکه با مسیحیت نیز که دین دشمن اصلی ایشان یعنی امپراتوری روم بود، مبارزه می‌کردند. آنان به دلایل سیاسی می‌خواستند به هر قیمتی شده با تحمیل کردن دین زرداشتی به ملت ارمنی، این وحدت عقیده بین ارمنستان و امپراتوری روم را از بین ببرند.

ایرانیان به یهودیانی هم که در ارمنستان مستقر شده بودند، حمله آوردند. از این گذشته، آتش پرستان بین مذهب یهود و مسحیت زیاد فرق نمی‌گذاشتند... ارمنستان، با این که روم شرقی او را رها کرده بود، تسلیم این سرنوشت نشد.

1. Parantzem.

2. Artakert.

3. Kaghizman.

یکی از سرداران بزرگ ارمنی به نام موشغ مامیکونیان،^۱ وابسته به یکی از خانواده‌های بزرگ کشور که سرفرماندهی ارتش در خانواده ایشان موروثی بود، با کمک رومیان توانست ایرانیان را از ارمنستان بیرون بریزد و پسر آرشاک دوم به نام باب^۲ (پاپ) را بر تخت سلطنت کشور بنشاند.

نبرد قطعی که در دشت باگرهوند ضلوعت گرفت، به شکست ایرانیان و متحداشان (که از اقوام ساکن ماورای قفقاز بودند) انجامید.

این جنگ با سرسختی تمام انجام گرفت، لیکن ارمنیه در ضمن آن نشان دادند در خود چیزی دارند که ایشان را از رقیب خشک و متعصب‌شان متمایز می‌سازد... وقتی حرم‌سرای شاهپور به دست ایشان افتاد، باب پادشاه ارمنستان و سردار کل موضع مامیکونیان با چشم پوشی از رفتاری که شاهپور با خویشان ایشان کرده بود، با اسیران بسیار جوانمردانه رفتار کردند و نه تنها زنان شاهپور را زیر چتر حمایت خود گرفتند، بلکه ایشان را همراه با اسیران جنگی ایرانی به اردوگاه ایرانی بازگرداندند.^۴

آرشاک ارمنی

آرشاک^۵ که در اوستایی ارشکا^۶ و در پهلوی اریشک^۷ و در ارمنی ارشک/ آرشاک و یونانی و به اختصار اشک،^۸ به معنی دلیر

1. Mouchegh Mamikonian.

2. Bab (Pap).

3. Bagrevand.

4. تاریخ ارمنستان، ۱۲۶-۱۲۴.

5. Arshak.

6. Arshaka(Arashka).

7. Arishk.

8. Ashk.

یا مرد بوده و به معانی دیگر مانند خرس یا رشک (حسد) هم آمده است.^۱

این عنوان به همه پادشاهان پارتی / اشکانی و نیز شاهزادگان اشکانی در بخش‌های مستقل - نیمه مستقل این امپراتوری (خاصه در ارمنستان) نیز اطلاق شده است و در عربی به اشک / عشق تبدیل گردیده و امروزه مناطق بسیاری در ایران و ترکمنستان وجود دارد که یک ماندگاه اشکانی به شمار می‌آیند.

از این نام جاهای می‌توان به مکان‌های زیر اشاره کرد:

۱. آشخانه / اشکانه مرکز شهرستان مانه و سملقان در استان بجنورد، که به اعتقاد من همان آسااک، نخستین پایتخت اشکانیان می‌باشد.
۲. عشق آباد / اشک آباد، از نظر واژه‌شناسی هر منطقه جغرافیایی که نام عشق دارد، می‌تواند یک اثر اشکانی باشد، مانند عشق آباد در ترکمنستان و طبس.
۳. دره عشق، در چهارمحال و بختیاری.
۴. اشکذر / اشک آذر یعنی آتش یا آتشکده اشکانی در یزد.
۵. چمشک / چم + اشک، در لرستان.
۶. اشکنان در نعل اشکنان (نام روستا).
۷. اسگ / اسگ در نام‌هایی چون خوراسگان (اصفهان)، لیواسگان (چهارمحال).
۸. اسکو / اشکانه در آذربایجان شرقی.

۱. برهان قاطع، ۱۰۵/۱؛ گنجینه نام‌های ایرانی، ۱۲، ۳۲؛ نام‌های جدید و قدیم ایرانی، ۴۳؛ ارمنیان ایران، ۳۱.

Bartholomae, Ch. *Altiranisches wörterbuch*. Strassburg, 1950, P.187
Nyberg, H.S. *Hilfsbuch des pahlavi*. Uppsala, 1928-1931, P.21.

ارشک ارمنی در برخی منابع ارشک دوم و در بعضی ارشک سوم نوشته شده، که به دلیل اختلاف نظر تاریخنگاران ارمنی، رومی و یونانی در سالشمار زندگی شاهزادگان ایرانی تبار ارمنستان می‌باشد.

ردپای زندانی سیاسی بودن این شاه ارمنی، قبل از برتحت سلطنت

نشستن، در منابع دیده می‌شود. مثلاً^۱ تیرانوس خوانده می‌شود. «در سال ۳۲۲م. ^۲ دیران یا تیران که در اصل بایستی تیگران باشد و به زبان رومی تیرانوس خوانده می‌شد، تاج شاهی بر سر نهاد، ولی در سال ۳۳۷م. به تدبیر شاهپور از شاهی محروم و گرفتار شده، به فرمان پادشاه ایران از بینایی دو چشم محروم شد و با زن و فرزندانش زندانی گردید.»^۳ ژرژ (جرج) راولین سن همین عقیده را دارد:

«... تا ۳۴۰م. همچنان با دشمن قدیم خود در کشاکش بود. از کامیابی‌های شاهپور [دوم] در این جنگ، دستگیری تیرانوس^۳ پادشاه ارمنستان بود. پس از آن کشور وی را نیز تسخیر کرد. یکی از خویشاوندان خود را که نرسی نام داشت، و به قول موسی خورنی برادر او بود، به پادشاهی ارمنستان بر ماست، اما مردم ارمنستان از این انتصاب راضی نبودند و می‌خواستند یکی از شاهزادگان خودشان بر آنان حکومت کند. سپس شاهپور برای راضی کردن مردم آن کشور تیرانوس را که در زندان وی به سرمی بردا و سابقاً پادشاه ارمنستان بود، خواست مجدداً به پادشاهی آن مملکت برگمارد، ولی تیرانوس که در هنگام اسارت دو

۱. در متن ۲۳۷م. می‌باشد. احتمالاً ۳۴۷م. صحیح است.

۲. تاریخ سیاسی ساسانیان، ۱. ۳۴۷/۱.

3. Tiranus.

چشمانش را کور کرده و او را از حلیه بصر محروم ساخته بودند، طبق قوانین کشورش نمی‌توانست به شاهی بنشیند.

ناچار شاهپور راضی شد که پسراو آرشاک^۱ را که مانند پدرش در زندان وی می‌زیست، به شاهی ارمنستان برداردو تا مدتی مردم آن کشور را از این انتصاب خشنود سازد.»^۲

هراند پاسدار ماجیان نکات دیگری را بر این معنی می‌افزاید: «در آن هنگام که ساسانیان در زمان سلطنت شاهپور ذوالاكتاف به ارمنستان حمله کرده بودند، پیشخدمت مخصوص دیران^۳ به او خیانت کرد و او را با ملکه و طفل خردسالش به شاهپور تسلیم نمود. شاهپور هم دیران را کور کرد. نجای ارمنی به جنگ ادامه دادند و امپراتور روم را به کمک خواستند.

ساسانیان در محلی به نام او سخا^۴ واقع در ارمنستان شکست سختی خوردند، مجبور شدند تقاضای صلح کنند و دیران پادشاه ارمنستان را که دیگر کور شده بود و ایرانیان تابه آن دم او را در حبس نگاه داشته بودند، با ملکه و پسرش آزاد سازند.

دیران که دیگر بر اثر ناملایمات زندگی و کوری و حبس و زجر از پا درآمده بود، به نفع پسرش آرساک یا آرشاک^۵ دوم استفاده داد.»^۶

عدم ذکر محل زندان تیگرانوس / دیران / تیران و مدت زمان اندک

1. Arsaces.

2. Rawlinson, G. *The seventh great oriental monarchy*. pp. 143-172.

3. Diran.

4. Oskhe.

5. Arsace (Archak).

6. تاریخ ارمنستان، ۱۲۴.

حبس به همراه ملکه و آرشاک / آرشاک، این احتمال را مطرح می‌سازد که این زندان در جبهه نبرد یا خود پایتحت ساسانی باشد، چرا که مورخان رومی و یونانی و حتی ایرانی و اروپایی، فهرست تمام زندانیان (قطعی و احتمالی) در زندان فراموشی را به دقت ثبت کرده‌اند و در آنها تنها نام دوشاهزاده / شاهک / شاه نیمه مستقل ارمنی (آرشاک سوم، خسرو دوم) دیده می‌شود.

عباس مهرین، آگاهی‌های شگفتی از زندگی آرشاک دراثر کم حجم خود تاریخ ارمنستان نقل می‌کند، که چون منابع را ذکر نمی‌کند،^۱ باید با دیده تردید در آنها نگریست:

«ارشاک، پسر دوم تیران، به فرمان شاهنشاه شاهپور بر تخت ارمن نشست. در سال شاهی او فرنرسی، اسقف بزرگ جهان درگذشت. پس از او نرسی [احتمالاً: نرسس] نام از نژاد گریگوری اسقف بزرگ شد. تا آن وقت، اسقف بزرگ ارمنستان بایستی از اسقف قیصریه تقدیس بشود، ولی از بس که مردم ارمن به او ارادت داشتند، او را متفقاً رئیس کلیسای ارمن^۲ کردند.

در سال ۳۶۶م. قیصر ولنتینین به ارشک نامه نوشت و او را ترغیب کرد که از اطاعت به ایران درآمده، به رم بپیوندد، ولی ارشاک سفرای روم را براند و از کشور خود بیرون کرد.

قیصر خشم گرفته، برادر ارشاک را که تیرداد نام داشت و در پناه قیصر

۱. چون متن دارای اغلات املایی، نگارشی و ویرایش فاحشی بود، سعی شد تا حد امکان متن پیراسته گردد.

2. Valentinian.

می‌زیست، به قتل رسانید و لشکری در فرمان تئودوسیوس به سوی ارمنستان فرستاد که ارشاک را تأدیب و ارمنستان را تخریب کند.

ارشاک را وحشت گرفت و از اسقف نرسی درخواست کرد تدبیری اندیشد و نگذارد که رومی‌ها بر ارمنستان حمله کنند.

نرسی با چند تن کشیش به لشکرگاه ^{ثئودوسیوس}~~ثئودوسیوس~~ رفت و از او خواهش کرد که در حمله چندی درنگ کند و پس از آن به دربار قیصر رفته، او را آرام نمود و خویشان ارشاک را که نزد قیصر گروگان بودند، از قیصر گرفته، به ارمنستان آورد.

از جمله گنیلوس نام، پسر کوچک تیرداد مقتول بود، که چون به ارمنستان نزد نیایش تیران-^{که هنوز زنده بود}- رفت و او را از مرگ تیرداد آگاه کرد، تیران نوهاش را نزد خود نگه داشت.

پس از آن گنیلوس با فرنزم^۱ نام، دختر اندوک^۲ ازدواج کرد،^۳ ولی چندی نگذشت که ارشاک او^۴ او را تبعید نمود، بعد به حیله در شکارگاه کشته شد، و چون نیایش تیران، ارشاک را از این کار ناستوده نکوهش نمود، پسر ناخلف به چاکران پدر اشاره کرد تا او را خفه نمودند و بعد با فرنزم همسر برادرزاده‌اش ازدواج کرد.

این بانوی زیبا که خوی اهریمنی داشت، همسر نخستین شوهرش را که المپیاس نام داشت، مسموم نمود و دیگر کارهای ناستوده کرد، که اسقف نرسی رنجیده، از خدمت به کلیسا استغفا کرد و منزوی گشت.

1. Franzem.

2. Andook.

۳. اصل جمله مهرین چنین است: «پس از آن گنیلوس فرنزم نام دختر اندوک را ازدواج کرد.» (تاریخ ارمنستان، ۶۰)

در آن اثنا شاهپور که از کارهای ناستوده ارشاک آگاه شد، ولی به سبب گرفتاری او در شمال ایران، در سرکوبی سرکشان و تصفیه امور آن جا، فرصت پیدانمی کرد که به ارمنستان متوجه شود.

همین که از آن جانب آسوده گشت، به سوی ارمنستان روی آورد، و چون ارشاک از اراده شاهنشاه خبر یافت، تیرتیویس و وردان را با هدايا به دربار او فرستاد که وی را آرام سازند و پیمان نوشت که او در خدمت شاهپور درخواست او را پذیرفت، ولی فرمان نوشت که او در خدمت شاهنشاه در جنگ با روم شریک گردد.

ارشاک بدگمان شود و به جای این که شخصاً نزد او برود، عدهای از سپاه ارمن را به لشکرگاه او فرستاد و به تیرتیوس و وردان نوشت که از دربار ایران بازگردند. و آن گاه که آنان به خدمت وی رسیدند، آنها را سخت نکوهش نمود.

و آنها از او ترسیده، خواستند فرار کنند و به شاهنشاه بپیوندند، ولی ارشاک پیشستی نمود و وسک برادر وردان را با قوّه کافی در پی آنان فرستاد و هر دو آنها گرفتار شده، کشته شدند.

در آن اثنا ارشاک که ظاهراً با شاهنشاه آشتبانی کرده بود، نزدیک به کوه آرارات شهری آباد کرد و آن را ارشسون¹ نامیده و مردم را تشویق کرد که به آن جا بیایند و آبادش کنند.

هر که به آن جا هجرت می کرد، اگر مجرم هم بود، از محکمه و مجازات آزاد می شد. بنابراین، دزدها و بزهکار و مفسدین، همه به آن جا روی آوردند.

بزرگان ارمن این وضعیت کشور را دیده، اندوهگین شدند و هر چند به پادشاه التماس می‌کردند که خطاکار رانگذارد آزاد بماندو امتیازی که داده، لغو نماید، ولی او به سخنان و درخواست آنان اعتنایی نداشت.

تا این که شاهنشاه از جنگ با روم بازگشت و تگران گرد را محاصره کرد. بزرگان ارمن به او نامه نوشتند و درخواست کردند که شهر ارشسون را خراب کرده، ارشاک را برای کارهای ناشایسته او به سزا برخاند.

شاهپور درخواست آنان را پذیرفت و سپاهی از ایرانیان، با سپاه ارمن که همراه داشت، در فرمان سرداری به تنبیه ارشاک فرستاد و او درباروی آنی^۱ پناهنده شد و سپاه ایران آن جارا محاصره کرد، ولی ارشاک توانست از آن جا فرار کند و پس از آن به گرجستانی‌ها پناهنده شد.

سپهبد ایران شهر را تصرف کرد و گنجینه ارشاک را به دست آورد و به ایران مراجعت نمود. بزرگان ارمن پایتحت را از ارشاک خالی یافته، به آن جا شتافتند و کشتار عام نمودند.

ارشاک از آن کشتار خبر یافته، با عده‌ای از سپاهیان گرجستان به ارمنستان درآمد و مدت یک سال در اطراف کشورش می‌گشت و هر گاه خود را توانا می‌یافت، به سوی سرکشان می‌شتافت.

بزرگ آنان نرسی نام نیز آماده شد و جنگ سختی نمود، تا هوا تاریک شد و جنگ به انجام نرسید. هر دو سپاه پس رفتند. در آن اثنا، دسته‌ای از سپاه روم، در مرز ارمنستان پدید گشت.

به جهت این که قیصر والنس شنیده بود که در جنگ روم و ایران،

ارشاک با سپاه خود به ایران همراهی کرده، بنابراین فرمان داده بود که سپاه روم بر ارمنستان بتازند و چپاول کنند.

به این ترتیب، ارشاک از سویی با بزرگان خود و از سوی دیگر با سپاه روم درگیر شد و چاره‌ای ندید جز این که به نرسی اسقف بزرگ روی بیاورد.

او در آغاز از مداخله انکار کرد، ولی به اصرار و التجا، خواهش ارشاک را پذیرفت و نزد سرکشان رفت و به اندرز همه را آماده ساخت که با پادشاه آشتی کنند، به این شرط که شاه در آینده در خرابی کشور نگوشد و به میل آنان رفتار نماید؛ و همه آنان این امر را پذیرفتند، مگر دو تن از اعیان، یکی مروجان و دیگری واهان، که به ایران نزد شاهنشاه شتافتند و دین مسیحی را نیز ترک کردند.

سپس نرسی نزد تئودوسیوس سردار لشکر روم رفت و او را نیز راضی کرد که از چپاول باز آید، به این شرط که دولت ارمن باج بپردازد و پادشاه، پسرش پاپ را نیز به گروگان به دربار روم بفرستد. تئودوسیوس باج و جوان‌های گروگان را گرفته، آماده شد که به پایتحت روم بازگردد، و ضمناً از اسقف خواهش کرد که او نیز همراه باشد و عریضه ارشاک را با خود داشته، شخصاً به قیصر تقدیم کند.

وقتی که عریضه و باج را به قیصر تقدیم کردند، او به جای این که خوشنود گردد، خشمگین شد و از ملاقات با نرسی خودداری کرد، بلکه او را تبعید نمود و فرمود تا جوانان گروگان ارمنی را به قتل رسانند.

پس از آن که تئودوسیوس بسیار التجا نمود، از خون آنها در گذشت، ولی فرمود که نرسی باید تبعید گردد. آن زمان، فصل زمستان بود و باد و

توفان، کشتی را به جزیره‌ای که ویران بود، رسانید و ناچار ۸ ماه همه مسافرین در آن جا اقامت کردند.

وقتی که ارشاک از تبعید شدن نرسی خبر یافت، زمان آن را مناسب دید که از اعیان سرکش انتقام بگیرد. یک یک آنها را به دست آورد و به

قتل رساند و به زن و کودکان نیز رحم نکرد.^۱ در آن حال که دولت روم از ارشاک رنجیده و بزرگانه ارمن از او شاکی بودند، شاهنشاه شاهپور فرصت یافت که او را برای رفتار گذشته‌اش تأدیب کند.

بنابراین طی فرمانی یکی از سپهبدان کاری را به نام الانوزن^۲ به ارمنستان فرستاد. ارشاک ناچار به بارویی که روی کوه بلند بود، پناه جست و سپاه ارمن به تعاقب او به آن جا رسیدند.

ارشاک کار را برخود سخت یافته، نهایتاً به الانوزن نوشت که ما هر دو اشکانی نژاد هستیم و از تو خواهش می‌کنم اگر بگذاری من از این جا، جان سلامت به دربرم، تاج و تخت را به شما واگذار نمایم.

اما این نامه تأثیری بر الانوزن نگذاشت و ارشاک ناچار به جان امان خواسته، تسلیم شد. چند تن از افسران او مانند وسک^۳ و دیرستمه تن^۴ با او خدمت شاهپور رفتند... شاهپور... اشک را به خوزستان فرستاد که در زندان فراموشی بماند.»

درباره چگونگی دستگیری ارشاک دو احتمال وجود دارد:

1. Alanozan.

2. Vasek.

3. Derastematin.

۱. نیرنگ و حیله شاهپور دوم. برخی معتقدند که شاهپور به آرشاک پیشنهاد کرد که باید هر چه زودتر به اطاعت او در آید. سپس برای این که وی را نسبت به خویش امیدوار ساخته، این نامه را به وی نوشت:

«شاهپور پدید آمده از اهورامزدا، همپایه آفتاب و ماه، شاهنشاه ایران و ایران، به برادر ارجمند خود آرشاک پادشاه ارمنستان درود می‌فرستد. بر ما آشکار شده که تو دوست راستین ما هستی، زیرا با قیصر در حمله به ما همدست نشدی و چون از تو یاری خواست، به ظاهر لشکری فرستادی و سپس فرمان دادی که بازگردند.

مانیز می‌دانیم که او نخست می‌خواست از راه ارمنستان به سرزمین ما آید و تو نگذاشتی.

نظمیان ما که در وظایف خود قصور ورزیده‌اند، ناکامی‌ها و شکست خود را به تو نسبت می‌دهند. ما به سخنان ایشان گوش فراندادیم و سردارشان را به جرم این خیانت از میان بردیم.

به خداوند می‌تراسوگند، که من قصد آزار به مردم کشور تو را ندارم. از تو می‌خواهم که کارهای خود را طوری تمثیل بدھی که به زودی بتوانی در نزد ما آیی، تابتوانیم با یکدیگر درباره مصالح مشترک خود گفتگو کنیم. سپس که کارها در مسیر خود قرار گرفت، می‌توانی به خوبی و خوشی به کشور خود ارمنستان بازگرددی.»

چون این نامه به آرشاک رسید، گرچه دردل او نسبت به شاهپور سوءظن پیدا شد، اما چاره‌ای جز قبول فرمان او ندید. ناچار با بعضی از کسان خود به دربار شاهپور آمد.

همین که به پیشگاه او رسید، شاهپور بفرمود که او را بازداشت کرده، از

دو چشم نایین ساختند و دستهای او را چنان که نسبت به اسیران عالی
قدر رومی داشتند، با زنجیر نقره بسته، در زندانی به نام انوشبرد یا قلعه
فراموشی افکنندن.»^۱

ریچارد نیلسون فرای هم تاکید دارد که شاپور، پادشاه ارمنستان را به
غدر بگرفت و از دو چشم کور کرد.^۲
این حادثه در سال ۳۶۷ م. رخ داده است، که در برخی منابع به اشتباه در
سال ۳۹۱ م. گزارش شده است.^۳

فرضیه دوم را آرتور آمانوئل کریستین سن ارائه کرده، که: «او در نتیجه
رأی شورای امرای ارمنستان، معزول و به ایران گسیل شد.»^۴
پروکوپیوس، تاریخنگار نامدار یونانی اهل قیساریا (درگذشت:
۵۵۶ م.)، که آگاهی‌های وی از روزگار کواذ (قباد) و انوشیروان و
ساختار حکومتی ساسانی، کتاب ۸ جلدی جنگهای ایران و روم او را
به یک منبع ممتاز و درجه یک تاریخ این دوره تبدیل کرده،^۵ درباره

۱. تاریخ سیاسی ساسانیان، ۳۹۴/۱؛ ایران عهد باستان، ۴۰۶؛ تاریخ باستانی ایران، فرای، ۴۹۸؛ گذر از زهاب به خوزستان، ۱۱۶.

۲. تاریخ ایران کیمبریج، ۳/اول، ۲۲۸. ۳. تاریخ و فرهنگ ارمنستان، ۵۰.

۴. ایران در زمان ساسانیان، ۱۷۴؛ ایرانشهر، مارکوارت، ۹۵، ۱۰۳.

۵. پروکوب یا پروکوپیوس (Procopius) منشی و مشاور مخصوص بلیزاریوس (Belisarius) اهل شهر ساخته شده و به آن برج استراتوون که تعریفی از الهه ایشتار می‌باشد، فیقی‌ها ساخته شده و به آن برج ۲۰۰ هـ و در یونانی ۴۵۰، ۵۰۰ م. گفته می‌گفتند. هیرودیس کبیر آن را در سال ۱۰ پیش از میلاد تجدید عمارت کرده و به خاطر قیصر او گوستوس رومی آن را قیسarieh نام نهاد. به آرامی یا سریانی به این شهر قیسarieh می‌خواستند، یا قیسarieh سازار یا گات Gat نامید و هاکس این شهر را پایی تخت سرزمین مقدس دانسته است. بقایای این شهر باستانی در ساحل دریای مدیترانه واقع شده است. (سرزمین مقدس از نگاه مسافران تاریخ، ۵۴۲-۵۴۱).

فرجام این شاهزاده اشکانی افسانه‌ای عجیب را نقل می‌کند:

«وقتی میان ایرانی‌ها و ارامنه جنگی طولانی اتفاق افتاد که بی‌انقطاع تا مدت ۳۲ سال ادامه داشت، پادشاه ایران در این جنگ پاکوریوس^۱ پادشاه ارامنه شخصی موسوم به اشک از خاندان اشکانی بود.

در طی جنگ‌های مزبور، هر دو طرف خدمات و خسارات بسیار کشیدند و مخصوصاً ارمنی‌ها به کلی خسته و فرسوده گردیدند، لیکن چون هیچ یک از این دو ملت اطمینانی به یکدیگر نداشتند، هیچ کدام حاضر نبودند اول پیشنهاد صلح نمایند.

قضايا مقابله همین اوقات میان ایرانی‌ها و طوایف وحشی که در مجاورت خاک ارمنستان اقامت داشتند، جنگی درگرفت و ارمنی‌ها برای این که ایرانی‌ها را از قصد صلح جویانه و نیت صادقانه خویش مطمئن سازند، به آنها پیشنهاد کردند که خود به خاک وحشی‌ها حمله برند و دفع مزاحمت آنان را از ایران بکنند.

به همین جهت ناگهان بالشکری انبوه بر سر وحشی‌ها شبیخون بردن و همه آنها را از پیرو جوان به هلاکت رسانیدند و ایرانی‌ها را یکباره از شر ایشان آسوده ساختند.

پاکوریوس که از آن پیش آمد بی‌اندازه خوشوقت شده بود، چند تن از درباریان مورد اعتماد خویش را به نزد اشک روانه ساخت و پس از دادن تأمینات لازم ازوی دعوت نمود که به دربار ایران ببرود.

اشک این دعوت را با کمال شوق، پذیرفت و چون به خدمت پادشاه ایران رسید، شاهنشاه او را اعزاز و اکرامی به سزانمود و با وی همچون

۱. شاهپور (شاپور) دوم ساسانی.

مردی همپایه و برادر رفتار کرد و پس از آن هر دو سوگند یاد نمودند که از آن به بعد ایرانی‌ها و ارامنه از روی صدق و صفا با هم دوست و متحد باشند و هرگز هیچ‌یک به خیال تعرض به دیگری نیفتند.

سپس شاهنشاه ایران، اشک را مرخص نمود و وی به کشور خویش بازگشت.

دیری نگذشت که بعضی اشخاص اشک را به نقض عهد و خیال سوء نسبت به ایران نزد شاهنشاه متهم ساختند و پاکوریوس را وارد تموبدند که او را به عنوان مشورت در کار مهمی به دربار ایران احضار نماید.

اشک بی‌هیچ تأخیر و تأمل دعوت شاهنشاه را اجابت کرد و با جمعی از سرداران رشید خویش که پاسیکیوس مشاور مخصوص و سردار شجاع و خردمندی نیز در جزو آنها بود، به ایران آمد.

پاکوریوس چون او را دید، شروع به نکوهش وی و پاسیکیوس نمود که چرا نقض عهد و سوگند کرده‌اند و به این زودی در فکر تمرد و سرکشی افتاده‌اند، لیکن آنها خود را از این تهمت بری می‌دانستند و با کمال جرأت سوگند یاد می‌کردند که هرگز تمرد و عصیان از خاطر آنها خطور نکرده است.

پاکوریوس نخست هر دو آنها را زندانی ساخت و تحت نظر گرفت، اما به زودی در باره ایشان از موبدان استفسار نمود و رأی آنها را خواست که مطابق آن با زندانیان رفتار نماید.

mobdan.mazhabinfo.ir
موبدان مقتضی نمی‌دانستند کسانی را که منکر جرم خود گردیده‌اند و هیچ دلیل و علامت دیگری هم بر ثبوت گناه آنان در دست نیست محکوم

نمایند، اما ضمناً تدبیری اندیشیدند که اگر اشک واقعاً مقصرمی بود، بدان وسیله ناگزیر شخصاً به گناه خویش اعتراف می‌نمود.

تدبیر این بود که دستور دادند زمین بارگاه سلطنتی را نیمی از خاک ایران و نیمی از خاک ارمنستان مفروش سازند و بعد به وسیله جادوی مخصوصی تمام بارگاه را مسحور نمودند و به پادشاه سفارش کردند که به اتفاق اشک در آن جا قدم بزند، در حین حرکت، او را به سبب نقض پیمان و حرکت ناهنجارش ملامت و توبیخ نماید.

خود موبدان نیز قرار شد در آن جا شاهد دو پادشاه باشند.

پاکوریوس بنا به دستور موبدان، اشک را به بارگاه احضار کرد و در حضور ایشان با اوی قدم زد و از او پرسید: چرا پیمان خود را شکستی و دوباره خواستی ایران و ارمنستان را گرفتار کشمکش و خونریزی سازی؟ مدامی که مذاکرات آنها در آن قسمت از بارگاه به عمل می‌آمد که با خاک ایران پوشیده بود، اشک جداً تهمتی را که به اوی بسته بودند، تکذیب می‌کرد و سوگنهای مؤکد یاد می‌نمود که همیشه نسبت به شاهنشاه مطیع ووفدار بوده و هرگز اندیشه ناروایی نداشته است، لیکن همین که در ضمن صحبت به قسمت دیگر بارگاه که از خاک ارمنستان پوشیده بود می‌رسیدند، اشک به پیروی از نیروی مجھولی، فوراً لحن کلام خود را تغییر می‌داد و شروع به تهدید پاکوریوس و ملت ایران می‌کرد و می‌گفت: هر وقت من دوباره آزاد شوم و به مقر حکمرانی خویش برسم، انتقام این اهانتی را که بر من وارد آمده است، به سختی خواهم گرفت.

اشک در ضمن قدم زدن در زمین بارگاه چند بار لحن کلام خود را تغییر داد، یعنی چون به خاک ارمنستان می‌رسید، لب به تهدید می‌گشود و چون

به خاک ایران می‌آمد، از گفته‌های خویش پریشان و متوجه می‌گردید و با آهنگی عاجزانه از پاکوریوس عذر می‌خواست و برائت می‌جست. بدین ترتیب همه اندیشه‌های وی فاش گردید و هر نقشه که در سینه داشت، آشکار گشت. در نتیجه موبدان او را محاکوم به «نقض عهد» و «شکستن پیمان صلح» نمودند و پاکوریوس، پاسیکیوس را کشت و پوست تن او را با کاه انباشت و از شاخه درخت بلندی آویخت، لیکن چون نمی‌خواست خون کسی را که از خاندان سلطنت است بزیزد، دستور داد تا اشک را در زندان فراموشی محبوس سازند.

پس از مدتی که از این وقایع گذشت، ایرانی‌ها با یکی از قبایل وحشی همسایه از در جنگ درآمدند و در سپاه آنها مردی ارمنی بود که همراه اشک به ایران آمده بود و علاقه و دلبستگی مخصوصی به وی داشت.

این مرد در طی جنگ با وحشی‌هارشادت‌های زیاد از خود بروز داد و عامل بزرگ پیروزی ایرانی‌ها گردید.

پاکوریوس که خود شخصاً ناظر دلیری‌های او در جنگ بود، به وی تکلیف کرد که درخواستی از او کند و ضمناً به وی اطمینان داد که هر تقاضایی داشته باشد، پذیرفته می‌شود و هر قدر که خواهش او مهم و بزرگ باشد، رد نخواهد گردید.

مردارمنی تنها تقاضایی که از پادشاه ایران کرد این بود که به وی اجازه دهد یک روز به دیدن اشک برود و به میل خود نسبت به او ادای احترام و خدمتگزاری کند.

پاکوریوس از این تقاضا که اورا مجبور به شکستن قاعده دیرین کشور

می‌کرد، مشوش گردید؛ لیکن چون مقید بود که به قول خود وفاکند، به وی اجازه داد که اشک را در زندان ملاقات نماید.

آن شخص چون وارد زندان فراموشی گردید و اشک را دید، بی اختیار خود را به آغوش وی افکند و از سرنوشت شومی که نصیب او شده بود، سخت گریست و تا مدتی هر دو یکدیگر را در آغوش فشردند و هیچ یک نمی‌خواست از دیگری جدا شود.

عاقبت وقتی هیجان آنها اندکی تسکین یافت و از گریستن فارغ شدند، آن مرد اشک را در آب پاک تطهیر نمود و مطابق مراسم معمولی آن زمان در حضور وی به خاک افتاد و جامه پادشاهی او را بروی پوشانید و او را بر تختی از «نی» و «کاه» نشانید.

پس از آن اشک به رسم سابق خویش همه کسانی را که در زندان حضور داشتند، به ضیافتی شاهانه دعوت نمود و در سر سفره سخنان شیرین گفته شد و وقایعی گذشت که همه باعث نشاط و خشنودی خاطرا و می‌گردید.

محفل «ضیافت» و «میگساری» تا نزدیک شب ادامه داشت و همه حاضران مست «سرور» و «شادمانی» شده بودند تا گاه رفتن فرا رسید و مردارمنی ناگزیر با پادشاه متبع خود دواع کرد و با دلی شکسته و غصه دار ازوی جدا گردید.

می‌گویند در پایان مجلس ضیافت، اشک گفته بود که: پس از گذراندن سعادتمندترین روز زندگانی خود و بعد از رفتن شخصی که از تمام مردم جهان بیشتر به او علاقه‌مند است، دیگر مایل به ادامه زندگی سراسر مذلت خویش نیست.

و به این جهت، با کاردی که برای همین منظور از سر سفره برداشته و در جامهٔ خویش پنهان کرده بود، خود را کشت.^۱

فوستوس^۲ بیزانسی فاجعه در دنک خودکشی ارشک سوم را که در دژ فراموشی جان داد، به عنوان یک واقعه دراماتیک و در حاله‌ای از واقعیت و افسانه نقل می‌کند.^۳

پادشاهی که پدرش را شاهپور دوم زندانی، گور و مجازات کرده، خودش را کور و به حبس ابدی همراه با تحمل شکنجه‌های طلاقت فرسا محکوم نمود. و همسرش را پس از تجاوز به قتل رسانده، چه امیدی برای ادامه این زندگی توأم با رنج و غربت و تحقیر خواهد داشت؟ از این پادشاه ارمنی نشانی یا تصویری منحصر به فرد به یادگار مانده است:

«در دیوار شهر فرکین^۴ (میافارقین، مارتیروپلیس،^۵ اسم جدید آن تیگرانوکرتا^۶ کرسی ارزنان^۷) قطعات سنگ مربع شکلی یافت می‌شود که بر روی آن یک کتبیه یونانی حک کرده‌اند. این قطعه سنگ‌ها را تغییر مکان داده‌اند و فعلًاً بعضی از آنها مفقود شده است.

لهمان هوپت سعی کرده است که کتبیه را - که به فرمان یکی از پادشاهان ارمنی نوشته شده - اصلاح و تکمیل کند و می‌گوید این کتبیه حاکی از تسخیر مجدد تیگرانوکرتا پس از شورشی در آن جا است و ثابت

۱. جنگ‌های ایران و روم، ۲۸-۳۲؛ ایران در زمان ساسانیان، ۲۲۱-۲۲۲.

2. Faustus.

3. Collection des historiens anciens et modernes de L'Armenie, Publiée par V.Langlois, I-II, Paris, 1867-1869, V.I. P.286 ff.

4. Farkin.

5. Martyropolis.

6. Tigranokerta.

7. Arzanene.

می‌کند که در پس موضوع آن، همین واقعه مانهفته است و بانی این کتیبه بشات^۱ می‌باشد.

در فاصله دو ساعت و نیم راه از میافارقین، لهمان هوپت در روی تخته سنگی که قلعه بشات کرده‌اروی آن بنا شده، نقشی یافته است که یکی از شاهان ساسانی را سوار بر اسب نشان^۲ می‌دهد و صورت او متوجه راست است و مردی پیاده در دنبال اسب او بر پای است.

بنابر فرض مصنف مذکور، که یکی از روایات محلی نیز آن را تأیید می‌نماید، این سوار شاپور دوم است و آن نقش از غلبه شاپور بر ارشک پدر پپ (پاپ) حکایت می‌کند، که چند سال پیش از آن واقع شده است.»^۳

1. Boshat.

2. ایران در زمان ساسانیان، ۱۷۵؛ تاریخ سیاسی ساسانیان، ۱/۳۹۸-۳۹۷.

خسرو سوم، پادشاه ارمنستان....

تبرستان
www.tabarestan.info

در سال ۳۸۴م. خسرو سوم که از شاهزادگان خاندان آرساسید (اشک‌ها) بود، به پادشاهی ارمنستان دست یافت. وی فرزند و رازداد (ورزتد) بود، که از سوی پادشاه ایران به فرمانروایی ارمنستان شرقی برگزیده شده بود، چرا که ارمنستان به دو بخش تقسیم گردیده بود، که یکی مورد حمایت امپراتوری روم شرقی (بیزانس) بود و دیگری مورد حمایت امپراتوری ساسانی، و هردو نیز با یکدیگر نزاع داشتند.^۱

خسرو اندک اندک به سوی دولت روم گرایش یافت، که این امر از چشم هواخواهان و جاسوسان امپراتوری ساسانی دور نماند و به تیسفون گزارش دادند که: «خسرو به دولت ایران صداقت ندارد.»^۲

و هرام (بهرام) چهارم ساسانی که کم و بیش از روابط پیدا و پنهان او با تئودوسیوس^۳ امپراتور بیزانس آگاهی داشت، بی‌درنگ نامه‌ای عتاب‌آمیز

۱. تاریخ ارمنستان، هراندپاسدر ماجیان، ۱۲۷.

۲. تاریخ ارمنستان، عباس مهرین، ۶۸.

۳. Theodos. (۴۵۰-۴۸۰ م.)

به خسرو نوشت و ضمن تقبیح کردار ناشایست شاهزاده ارمنی، او را به اجرای تعهدات فراخواند و در ضمن از وی خواست هر چه سریع تر به پایتخت ساسانی سفر کند.

خسرو سوم از این نامه برآشفته، به اعیان دربار خود گفت:

«مگر بندۀ شاهپور هستم که به من چنین فرمان می‌نویسد؟»

برخی از تاریخ نگاران معتقدند وی صریحاً و جسورانه پاسخ داده است: «من معتقدم که هر دو ارمنستان باید در تحت حکمایت دولت روم باشد.»

این گستاخی خسرو سوم، که با اخراج توهین آمیز سفیر پادشاه ساسانی همراه بود، به اعزام فوری سپاه ایران به سوی ارمنستان انجامید. برخی منابع این واقعه را به اشتباه در زمان شاهپور دوم و سردار ایرانی را نیز اردشیر فرزند شاهپور نوشتند.

در هر صورت، در نبردی یک‌سویه و سریع، خسرو به اسارت درآمد و به جای وی وهرام شاهپور / بهرام شاهپور / ورام شابوه^۱ که ظاهراً برادر پادشاه ساسانی بوده، به عنوان پادشاه ارمنستان منصوب گردید.

در ضمن، اسحاق، اسقف اعظم ارمنستان، گزون^۲ و فرزندش هیراهت^۳ را نیز بازداشت کرده، به همراه شاه معزول به پایتخت برد. البته برای سرکوب هرگونه شورش مخالفین، سپاهی کافی دراختیار ورام شابوه قرار داد.

شاورش (سیاوخش) برادر گزون و پرگیو^۴ و پسرش مانوئل با ۷۰۰ تن از ارمنیان هواخواه خسرو، به قصد نجات این سه تن، به سپاه ساسانی

1. Vramchabouh.

2. Gazvan.

3. Hirahat.

4. Pargev.

شبیخون زدند، که به کشته شدن شاورش، مانوئل و دستگیری پرگیو-که همانجا به دستور سردار ایرانی به قتل رسید- انجامید.

بهرام چهارم با دیدن خسرو، او را مورد شماتت و تحقیر قرارداد و فرمان داد او را به زنجیر کشیده، با همراهانش به زندان فراموشی بسپارند. ظاهراً مرگ دلخراش ارشک سوم در زندان، باعث شدّوی از کور کردن شاهزاده ارمنی خودداری نماید.

این حادثه در سال ۳۹۲م. رخ داد و به دستور پادشاه ایران، کلیه اموال پرگیو، گزون و شاورش (سیاوخش / سیاوش) مصادره شد. گزون تنها دو ماه شکنجه و عذاب و حبس را تحمل کرد و در شرایطی دردناک و طاقت فرسا، جانش را از دست داد.

پارسا اسحاق، اسقف جدید ارمنستان به تیسفون سفر کرد و مورد عنایت خاص دربار ایران واقع گشت و او نیز به احداث و تعمیر کلیساهای سرزمین خویش همت گماشت و به واسطه همراهی دو نهاد سیاسی- مذهبی ارمنستان، آرامش نسبی در این منطقه حاکم گردید.

در این زمان، الفبای ارمنی در سال ۴۰۶م. اختراع شد^۱ و کتاب امثال تورات از زبان یونانی به ارمنی ترجمه گردید و تأثیری شگرف در فرهنگ و ادبیات ارمنستان داده شد.

در سال ۴۱۲م. ورام شابوه پس از ۲۰ یا ۲۱ سال سلطنت درگذشت و فرزند خردسالش ارته شه که تنها ۱۰ سال سن داشت، براریکه پادشاهی ارمنستان دست یافت، اما بزرگان این کشورنامه‌ای به دولت ایران نوشتند و

۱. پاسدرماجیان می‌گوید که مسروب کثیش در سال ۴۰۴م. الفبای ارمنی را ابداع کرد. (تاریخ ارمنستان، ۱۲۷).

از پادشاه خواستند که خسرو سوم را برای نجات سرزمین بحران زده ارمنستان از حبس نجات دهد.

یزدگرد اول، که از سال ۳۹۹ م. به پادشاهی ایران دست پیدا کرده بود، خواهش ارامنه را بی درنگ پذیرفت.

این شاهنشاه که در سال ۴۰۹ م. فرمانی برای عفو عمومی و آزادی مسیحیان ایران و تجدید بنای کلیساها و پیران شده صادر کرده و با سوسن دخت دختر رش گالوتا (پیشوای یهودیان ایران) ازدواج نمود. ملکه امپراتوری ساسانی، بانویی خردمند و علاقمند به آبادانی و عمران شهرها بود، که بنای سوسنگرد خوزستان و احداث عمارت‌های عالی در شوش را به او نسبت می‌دهند.

انعقاد قرارداد صلح با آرکادیوس امپراتور روم شرقی و پذیرفتن قیومت فرزندش تئودوسیوس دوم، همه و همه، دلیل و برهانی قاطع بود برای این که یزدگرد اول را پادشاهی سیاستمدار، خردمند و صلح طلب بدانیم.

خسرو سوم پس از ۲۱ یا ۲۲ سال حبس، در سال ۴۱۴ م. از زندان فراموشی آزادگردید و همراه هیراهمت پسر گزون به ارمنستان بازگشت و تا سال ۴۱۶ م. کشورش را در آرامش نسبی - هر چند با کهولت سن و تنی رنجیده از شکنجه‌های هولناک زندان - اداره کرد. برخی مدت پادشاهی دوباره وی را ۴ ماه تا یک سال نوشه‌اند.^۱

۱. تاریخ سیاسی ساسانیان، ۱/۴۳۷، ۴۶۸؛ تاریخ ارمنستان، مهرین، ۷۰؛ ایران عهد باستان، ۴۱۰؛ تاریخ شکنجه در ایران، ۲۲۳؛ ایران باستان، حسن پیرنیا، ۲۵۹۲/۳؛ ایران در زمان ساسانیان، ۱۸۴.

۴
قیاد ساسانی

تبرستان
www.tabarestan.info

مشهورترین زندانی زندان فراموشی در طول تاریخ، یا به عبارتی دیگر کسی که زندان رفتن او باعث شهرت این زندان سیاسی گردید، کواد/کواد/قباد ساسانی است، که روز ۲۲ ژوئیه ۴۸۸م. بر تخت سلطنت نشست.

علت زندانی شدن او بر همگان هویداست. فقط و فقط به یک دلیل:
مزدکی شدن یا همان‌گونه که در تاریخ آمده:
«در عهد او مزدک زندیق پدید آمد - و قباد را بفریفت و گمراه کرد... از
شومی این طریقت بد، جهان بر قباد بشورید و از اطراف دست برآوردند و
بزرگان فرس جمع شدند و قباد را بگفتند و محبوس کردند.»^۱

سوژه مزدک و قیام یا نهضت یا شورش یا بدعت او در عصر ساسانی، موضوعی وسوسه‌انگیز برای همه پژوهندگان و محققان ایران باستان است، که کتاب‌ها و مقاله‌های مستقل بسیاری درباره آن نگارش و منتشر

^۱. فارس نامه این بخش، ۲۲۰-۲۲۱.

یافته و پرداختن به این مسئله، جز مشاهده همه داده‌ها و یافته‌های موجود و تدقیق و بررسی و تحلیل آنها، هم شدنی نیست و هم از حوصله این بحث خارج است.

در این تحقیق، ما فقط به زمان حضور قباد در زندان فراموشی خواهیم پرداخت، نه قبل از آن و نه پس از آن. ^{برستان} صدابته اشاره‌ای اجمالی - در حد لزوم - به انگیزها و انگیخته‌های این واقعه مهم تاریخ خواهیم داشت.

آرتور آمانوئل کریستن سن، بزرگترین ساسانی شناس تاریخ، بانگاهی به تمام منابع عربی و فارسی، که در اختیار داشته، روایات موجود را به چهار دسته تقسیم کرده است:

۱. قباد پادشاهی مقتدر بود و به علت کشتن سوخرا، سردار بزرگ از پادشاهی خلع شد. سپس به تدبیر خواهرش از زندان نجات یافت. از مزدکیان جز در رابطه با سلطنت خسرو انشیروان ذکر نشده است. (مانند ^{یعقوبی})^۱

۲. قباد را پیروان مزدک از شاهی خلع کرده، به زندان انداختند و زرمه ر پسر سوخرا که به دست قباد کشته شده بود، او را از زندان نجات داد و مزدکیان را خسرو پسر قباد، پس از مرگ پدر از میان برداشت. (ابن بطريق، ابن قتبه، مطهربن طاهر مقدسی، علی مسعودی، حمزه اصفهانی).^۲

۳. قباد را بزرگان ایران به علت آن که با مزدکیان همداستان شده بود،

۱. مجلمل التواریخ و القصص، ۷۴-۷۳؛ تاریخ یعقوبی، ۱۸۵/۱.

۲. تاریخ پیامبران و شاهان، ۵۴.

از سلطنت خلع کرده، به زندان می‌اندازند و خواهرش به دستیاری زرمه‌ر او را از حبس نجات می‌دهد و پس از آن که بار دیگر به پادشاهی می‌رسد، از همداستانی مزدکیان احتراز می‌جوید و از آن پس با تدبیر و حزم حکومت می‌کند. مزدکیان را خسرو، پس از مرگ قباد بر می‌اندازد.

(ابوحیفه دینوری، نهایة الارب).

۴. قباد را به سبب کشتن سوخراء سلطنت عزل کردند. چون بار دیگر به دستیاری زرمه‌ر پسر سوخراء به فرمانروایی رسید، مزدک ظهور کرد و قباد آیین وی را پذیرفت. مزدک در یک مباحثه مذهبی مغلوب گردید و به فرمان خسرو وی و پیروانش را بکشتند.

ما در قصه قباد به آبوه درهمی از گزارش‌های متناقض بر می‌خوریم.

این امر، خصوصیت بارز تاریخ نویسی عربی به شمار می‌رود.^۱

قباد پس از عزل از سلطنت در موقعیت هولناکی قرار گرفت:

«...انجمنی از نجبا و سران قوم تشکیل داد و درباره قباد از آنان استشاره کرد، زیرا قاطبه مردم با کشته شدن وی موافقت نداشتند. پس از

۱. فارس نامه، ۲۱۹-۲۲۵؛ زین الاخبار، ۹۴-۹۵؛ خاندان‌های حکومتگر ایران باستان، ۹۴-۹۵؛ تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ۴۶۷-۴۶۸؛ شاهنامه، ۶-۶۰؛ ترجمه تاریخ طبری، ۱۴۲-۱۴۳؛ مجمل التواریخ و القصص، ۷۳؛ تجارب الاسم، ۱۵۵-۱۵۶؛ تاریخ غررالسر، ۵۹۰-۵۹۴؛ حبیب السیر، ۶۲۸-۶۳۹؛ آفریش و تاریخ، ۲۳۷-۲۳۸؛ نامه خسروان، ۸۲؛ تاریخ رویان، ۲۱-۲۴؛ تاریخ روضة الصفا، ۱/۷۷۳-۷۷۴؛ تاریخ سلاطین ساسانی، ۱/۶۴-۶۹؛ تاریخ ایران باستان، ۴۴۵-۴۴۶؛ ایران در عهد باستان، ۱/۴۲۷-۴۲۸؛ آینه اسکندری، ۴۸۵-۴۸۹؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱/۱۵۵-۱۵۶؛ نهایة الارب فی فنون الادب، ۱۰/۱۸۶-۱۸۸؛ تاریخ طبری، ۲/۶۳۹-۶۴۰؛ شاهنامه شاعلی، ۲۷۸-۲۸۵؛ المعارف، ۶۶۲-۶۶۳؛ ایران نامه، ۱۴۶؛ تاریخ یهود ایران، ۲/۲۸۱-۲۸۲.

آن که عقاید و آراء مختلف در این مجلس اظهار گردید، شخصی موسوم به گوشاناشتاد که مقام سپهسالاری داشت و محل حکمرانی او ایالتی در مجاورت خاک هیاطله بود، از میان جمع برخاست و چاقوی درازی را که ایرانی‌ها معمولاً پیوسته همراه دارند و ناخن خود را با آن می‌گیرند، به دست گرفت و گفت:

«از این چاقوی کوچک ظریف،^۱ اکنون کاری ساخته است که چند ساعت دیگر، از هزارها مرد جنگی مسلح ساخته نیست.»
مقصود او از این اشاره آن بود اگر قباد را به قتل نرسانند، در آینده مذاہمت‌های زیادی برای ایرانیان فراهم خواهد کرد، لیکن چون حاضران انجمن با ریختن خون افراد خاندان سلطنتی موافق نبودند، تصمیم گرفتند قباد را در دژی که ایرانی‌ها آن را زندان فراموشی می‌نامیدند، محبوس سازند.»^۲

در واقع باید گفت که گشتب داد (گوشاناستاد^۳ رومی‌ها) با عملی که انجام دهد، علی رغم میل خوبیش، زندگی قباد را رهایی بخشید.^۴
روایت معروف آزادی قباد با حیله خواهر (= که در ضمن همسرش هم بود) مکار و سیاست مدارش، که شنیده بود می‌خواهند شاه را در زندان از میان بردارند، با شاخ و برگ‌های فراوان و به صور مختلف نقل شده، از جمله بلعمی که می‌نویسد:

۱. چاقویی به درازای یک انگشت و پهنا کمتر از سه پهنه انگشت.

۲. جنگ‌های ایران و روم، ۲۸.

3. Marquart, J. *Eranshahr*. pp.74 - 75.

۴. با آن که آوا واحدی نوایی جمله خود را از آرتور امانوئل کریستن سن نقل می‌کند، اما معلوم نیست از کجا این جمله را آورده است که: «احتمالاً مزار مشهور کواذ (قباد) مخلوع نیز اینجا بود.» (نظام جزایی ایران در عصر ساسانیان، ۸۷).

«قباد مزدک را یاری همی کردو او مردم را گمراه می کرد تا همه مردم از اوستوه شدند. پس به جمله گرد آمدند و تاج از سروی برگرفتند و او را به زندان بازداشتند.

خواستند که بکشندش. بسیار مزدکیان گرد آمدند و حرب خواستند کردن. مردمان بترسیدند و از مزدک دست بازداشتند. پس تدبیر کردن که قباد را بکشند.

قباد را خواهری بود نیکوروی که اندر زمانه از او نیکو نباید بود، و بزندان شد که قباد را ببیند و سرهنگی بر قباد موکل بود.
این خواهر، سرهنگ را خواهش کرد که پهلو تا امشب بر قباد باشم.
سرهنگ را آن زن خوش آمد، او را گفت اگر تو خویشتن را به من دهی، او را بتو نمایم.

آن زن او را وعده کردو گفت آن چه مراد تو باشد آن کنم.
این خواهر، زن قباد بود و از او فرزندی داشت.
این خواهر قباد را گفت که مردمان به کشتن تو تدبیر کردن. قباد گفت چه حیلت کنی؟ خواهر گفت بدان آدمد تا تو را حیلت کنم.
خواهر آن شب پیش قباد بود و کس فرستاد تا خوان گستردند و جامه های شب نیز آوردن. قباد بخفت.

چون از شب لختی گذشت، آن سرهنگ زن را گفت پیش ما آی. آن زن بیرون آمد و گفت بر همان وعده ام که تو را گفتم و لیکن حایض شده ام و امشب زمان پاکی است، فردا شب با تو بباشم، و عجم دست بازنان حایض نکردنی.

آن سرهنگ بدین سخن او را استوار داشت، و یک زمان حدیث کردن.
پس آن خواهر با قباد بخفت.

چون روز دیگر شد، مردی جلد قوی را از فراشان بیاوردو جامه خواب بر دوش فراش نهاد. چون روز ببود، قباد را میان جامه پیچید و برگردن آن فراش نهاد و او را بیرون آورد و گفت این را به خانه برو خود از پس او بیرون آمد.

سرهنگ گفت این چیست بر سر تو؟ گفت ^{باشتن} جامه شب است که قباد گفت برگیر و به خانه بر که نخواهم جامه زمان حایض با من باشد. یک زمان ببود. موکلان آگاه شدند. بانگ برداشتند که قباد بجست. سپاه آمدند و آن موکلان همه بکشتند. قباد یک چند پنهان بود. پس برفت به نزدیک ملک هیاطله و از او سپاه خواست.^۱

پروکوپیوس که تبحر خاصی در افسانه پردازی و آسمان و ریسمان را به هم بافتن دارد، این واقعه را رمانیک تر بیان می‌کند:

«هنگامی که قباد گرفتار بود، همسر او ازوی پرستاری می‌کرد. پیوسته در زندان به دیدن وی می‌رفت و خوراک و لوازم دیگر برایش می‌برد.^۲ قضا را زندان بان شیفته روی نیکوی او گردید و هر زمان که وی به زندان می‌آمد، با نگاهی پر از مهر به او می‌نگریست. همسر قباد که از موضوع آگاه گردیده بود، شوی خود را از این امر مستحضر گردانید؛ لیکن قباد به وی دستور داد که با زندان بان به طریق مماشات رفتار نماید و میل و علاقه او را بیشتر برانگیزد.

در نتیجه، زندانیان با زن انس گرفت و رفته رفته آن قدر گرفتار عشق

۱. تاریخ بلعمی، ۹۶۵-۹۷۷.

۲. افسانه پرستاری همسر قباد از وی، با روح قانون مخصوص حبس زندانیان خطروناک سیاسی در انوشهبرد سازگار نیست.

وی گردید، که به او اجازه داد هر وقت می خواهد بی هیچ مانع و اشکالی به نزد شوهر برود و هر کاری که او در بیرون زندان دارد، برایش انجام دهد. از قضا، یکی از بزرگان ایران موسوم به سوخراء علاقه و مهر خاصی به قباد داشت و غالباً در اطراف زندان وی رفت و آمد می کرد و منتظر فرصت مناسبی بود تا تدبیری بیندیشد و وسیله رهایی افراهم شازد.
عاقبت یک روز به وسیله همسر قباد برای او پیغام فرمیستاد که در نقطه معینی در نزدیکی زندان، اسبی و غلامی و وسایل دیگری که برای فرار لازم است، آماده ساخته است و هر وقت بتواند از زندان قدم بیرون نهاد، به آسانی خواهد توانست راه فرار پیش گیرد.

بالاخره یک روز همین که سیاهی شب ظاهر گردید، قباد جامه همسرش را پوشید و لباس خود را بر تن او کرد و او را به جای خویش در زندان گذاشت و با کمال آرامی از زندان خارج گردید.^۱

نگهبان به گمان این که وی همان زنی است که هر روز به زندان رفت و آمد می نماید، متعرض او نگردید و با مدادان هم که زن را در جامه شوهر دیدند، او را خود قباد پنداشتند^۲ و روزی چند در این اشتباه باقی بودند^۳ و در عرض این مدت قباد راهی طولانی پیموده بود.^۴

قباد بین ۲ تا ۳ سال در زندان فراموشی که زندان محبوسان والانزاد و

۱. ابو منصور ثعالبی از «به زنجیر افکنند» او در زندان سخن می گوید. (غره اخبار ملوک الفرس، ۲۹۰-۲۸).

۲. هیچ زنی در میان زندانیان این قلعه وجود نداشته، پس برفرض صحت این داستان (فرار قباد به کمک خواهر یا همسرش) وی قطعاً از زندان فراموشی رسته است.

۳. جنگ‌های ایران و روم، ۳۳-۳۲.

4. Theophanes. **chronographia**. PP. 123-124.

صاحب مقام بوده، حبس بود و این که «زمانی دراز در زندان نمانت»، واقعیتی است که در یادداشت‌های تاریخی ایرانی و عربی به چشم می‌خورد.^۱

وی در ۴۹۶م. از پادشاهی خلع گردید و در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹م. بدون کمترین رحمت و به یاری سپاه هپتالیان، پادشاهی را دوباره به دست آورد.

کلیه مأخذ درباره دوران پادشاهی جاماسب/زامااسب/جاماسپ خاموشی گزیده‌اند.

این پادشاه، که به خاطر بخشیدن مالیات‌های عمومی و تسامح و تساهل، لقب «مهربان» و «عادل» یافته بود، چون مدافعان غیرتمدنی نداشت، بهتر آن دید که به طیب خاطر به نفع برادرش استعفا دهد.

برخی معتقدند وی کور گردید یا به قتل رسید یا نفی بَلد (تبیید) گردید یا بخشیده شد.^۲ این تناقض عجیب درباره سرنوشت جاماسب/جاماسپ نشان از حذف فیزیکی یکباره او از عرضه سیاسی کشور است، به گونه‌ای که پایان حیات سیاسی‌اش در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

در هر صورت، افسانه آزادی قباد از زندان فراموشی توسط خواهر و یا همسرش با سوء استفاده از شهوت رانی زندانیان قلعه که قصه‌ای خیال‌انگیز است، اعتماد انسان را جلب نمی‌کند.^۳

۱. سلطنت قباد و ظهور مزدک، ۱۱۸.

۲. عفو جاماسب با توجه به محبوبیت مردمی او، از همه احتمالات ضعیفتر و بعیدتر به نظر می‌رسد.

۳. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ۱۷۵-۱۷۴.

رومیان شهر دارا ...

تبرستان
www.tabarestan.info

سر هنری راولین سون انگلیسی می‌گوید:

«در زمان سلطنت ژوستین^۱ جوان، تعدادی از رومیان که در محل دارا به وسیله ایرانیان گرفتار شده بودند، در همین قلعه زندانی گردیدند و سرانجام بعد از مدت‌ها موفق به فرار شدند.»^۲

در سال ۵۲۷م. یوستی نین (ژوستینین) امپراتور روم شد و به بلیزاریوس^۳ دستور داد که در محلی به نام میندوس^۴ در نزدیکی مرز ایران و سمت چپ نصیبیں، قلعه‌ای بنا نماید.

بلیزاریوس با شتاب تمام اقدام به ساختن این دژمرزی کرد: «چون عده‌زیادی کارگر به کار ودادشته بود، به زودی حصارهای دژ به ارتفاع زیادی ساخته شد، لیکن ایرانی‌ها مانع اتمام ساختمان آن گردیدند

1. Justin.

2. Agathias, Book iv, C.28; Cedernus, Ed. Xyl, P.325; Procopius, Bell, Pers, i, 5.

3. Belisarius.

4. Mindouss.

و رومیان را تهدید کردند که به زور از بنای قلعه جلوگیری خواهند کرد.
وقتی امپراتور این خبر را شنید، چون می‌دانست که بليزاريوس با سپاهی که همراه دارد، نخواهد توانست از عهده ایرانی‌ها برآید، به کوتزس^۱ و بووزس^۲ که در آن وقت فرمانده سپاه لبنان بودند، فرمان داد که

با سپاهیان خود به یاری بليزاريوس پشتاًبند.
این دو سردار با هم برادر و از مردم تراش^۳ بودند و به واسطه غرور جوانی، همیشه در حمله به دشمن «شتاب» و «بُل احتیاطی» نشان می‌دادند.

به زودی سپاه دو طرف با تجهیزات کامل در نزدیکی محل ساختمان اردو زدند، در حالی که ایرانی‌ها می‌خواستند از بنای قلعه جلوگیری کنند و رومی‌ها می‌کوشیدند از کارگران دفاع نمایند.

عاقبت جنگ خونینی میان آنها درگرفت و رومی‌ها با تلفات سنگینی منهزم شدند و گروه زیادی از آنان به دست دشمن اسیر گردید، که خود کوتزس نیز در جزو آنها بود.

ایرانی‌ها اُسرا را به کشور خود برداشتند، همه رازنجیر کردند و در غار بزرگی زندانی ساختند و دز را نیز چون دیگر کسی نبود که از آن دفاع نماید - با خاک یکسان ساختند.»

ایرانیان در این نبرد با ۳۰,۰۰۰ تن شرکت کرده بودند و فرماندهی سپاه را شخصی به نام پیروز مهران^۴ بر عهده داشت^۵ و اسیران فراوان دارا به

1. Coutzos.

2. Bouzes.

3. Thrace.

4. پیروز مهران (Piruz Mehran) که نام او به شکل‌های مران Meran، مرام Meram و مرن Meren نیز ثبت شده است.

زندان فراموشی که پروکوبیوس آن را غار بزرگ نامیده، انتقال داد.
گریختن این اسرای رومی، ظاهراً در گزارش‌های ایرانی وجود ندارد؛
اما اگر هم چنین رویدادی به وقوع پیوسته، در زمان خسرو انشیروان و
احتمالاً در پی قیام نوش زاد صورت گرفته است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۵. کشورداری و جامعه ایران در زمان ساسانیان؛ ۲۶، ۳۷؛ تاریخ سلاطین ساسانی، ۸۲/۲؛ تاریخ سیاسی ساسانیان، ۱/۱؛ ۷۱۰؛ وضع ملت و دولت و دریار شاهنشاهی ساسانیان، ۱۵۴؛ خاندان‌های حکومتگر ایران باستان، ۱۰۸-۱۰۹؛ ایران و تمدن ایرانی، ۱۵۴.

۶

جدال ولیعهد با پادشاه

تبرستان
www.tabarestan.info

به روزگار پادشاهی انوشیروان در خوزستان شورشی روی داد که با نام
 پسرش انوشگزاد مربوط است.

ثئودور نولدکه نخستین کس بود که به این جنبش توجه نمود.^۱ حتی
 در کتاب کریستن سن به دشواری چند سطری به این قیام اختصاص یافته
 است.^۲

رهبر این شورش انوشگزاد یا انوشزاد پسر خسرو یکم بود، که
 فردوسی بنا بر ضرورت شعری او را نوش زاد نامید.

این شورش در دهه ششم سده ششم میلادی روی داد. طبق مندرجات
 زندگی نامه آبا^۳ آمده است که خسرو انوشیروان مارآبا را مامور آرام
 ساختن شورشیان خوزستان کرد.^۴

1. Noeldeke, Th. *Geschichte der perser und Araber...*, P. 467.

2. Christensen, Ar. *L'Iran Sous Les Premiers Sassanides*. PP. 378,
 421.

3. Vita Abeca.

4. تاریخ کلیساي قدیم، ۳۸۸

از آن جاکه مارآبا در ماه فوریه سال ۵۵۲م. درگذشت، می‌توان گفت که شورش پیش از آن تاریخ روی داد. قول پروکوپیوس نیز مؤید این نکته است.

بنا به نوشته پروکوپیوس اسارت انو شگزاد زمانی اتفاق افتاد که ژوستی نین امپراتور روم شرقی (بیزانس) بطریقی به ^{کام} پطرس رانزد خسرو انوشیروان فرستاد.

اعزام این سفیر در سال ۵۵۰م. و ۵ سال پس از عقد پیمان مatarکه میان ایرانیان و رومیان (سال ۴۵۵م.) صورت گرفت. از این رو قیام بین سال‌های ۵۵۰ و ۵۵۱م. روی دادوچنان که کریستان سن فرض کرده است، در آخرین سالهای پادشاهی خسرو نبود.^۱

بی‌گمان نهضت مزدکیان و قیام انو شگزاد هر دو معلول علل اجتماعی و اقتصادی مشترکی بودند.

ابوحنیفه دینوری از این شورش چنین گزارش می‌دهد: «گویند انوشیروان پسری انو شگزاد نام داشت که مادرش از پیروان دین مسیح و به جمال و زیبایی ممتاز بود. شاهنشاه از او خواست که از کیش مسیح دست بردارد و آین زرتشت را بپذیرد، ولی آن زن امتناع کرده و پرسش انو شگزاد هم عقیده با مادرش بود و در کیش خود با پدر مخالفت می‌ورزید.

انوشیروان بر او خشمگانک شد و دستور داد وی را در جندی شاپور زندانی کنند.

۱. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ۴۴۲-۴۴۳.

انو شزاد از بیماری انو شیروان در شام و توقف او در حمص^۱ مطلع شد. زندانیان را برانگیخت و فرستادگان خود را نزد مسیحیان جندی شاپور و شهرستان‌های دیگر اهواز فرستاد و در زندان بشکست و بیرون شد. مسیحیان بر او گرد آمدند. انو شزاد کارداران پدر را از شهرستان‌های اهواز براند و اموال و خزانه را متصرف گردید و گفت پدرم مرده است و مرگ پدر را بین مردم شایع ساخت و آماده حکمت به عراق شد. قائم مقام انو شیروان در تیسفون، قیام انو شزاد و مناجاهایی که به دست او روی داده بود، به انو شیروان بنوشت.

انو شیروان به او پاسخ داد:

«سپاهیان را به جلوگیری او بفرست و برای دستگیری وی چاره‌جویی نما، و هرگاه به حکم قضاکشته شد، بدان خونی رایگان ریخته شدو جانی ارزان از کفر فته...»^۲

مکان تبعید و حبس این شاهزاده ساسانی، ناحیه بیت خوزای^۳ (خوزستان کنونی) در جندی شاپور (پروکوپیوس آن را بلاپازوی در فاصله ۷ روز راه تا تیسفون داشته است) بوده، که به احتمال قوی و چون در این شهر امکان محافظت دقیق از شاهزاده مرتد (= از دین برگشته نبود)، لاجرم به زندان فراموشی افکنده شد.

۱. حمص (Hims) یا (Homs)، شهری تاریخی در غرب سوریه در کنار رود اورونت (Orontes) که معبد خدای خورشید در آن قرار داشته و Emesa نامیده می‌شده است و بنای آن به اوایل قرن ۳م. نسبت داده می‌شود. امروزه به عنوان مرکز صنایع ابریشم شمرده شده و در سال ۱۹۹۴م. ۵۴۰، ۱۳۳ نفر جمعیت داشته است.

۲. اخبار الطوال، ۷۲-۷۵.

گفته‌های مورخان که «زندانیان را برانگیخت» یا «در زندان را بشکست»، نشان از زندانی بودن وی، به همراه شمار بسیاری از زندانیان سیاسی بوده است.

ابن اثیر جزری هم از آزادی زندانیان سخن گفته، که: «زندانیان را آزاد کرد و آنان به کمک او آمدند و عده کثیری از اسرائیلیان او همدست شدند.»^۱

گروههای حامی وی عبارت بود از:

۱. هم‌سلولی‌های وی در زندان فراموشی، که با وجود تحمل رنج و شکنجه بسیار در طول مدت اقامت در زندان، از سلامتی جسمی و روحی برخوردار نبودند، در صف مقدم مبارزه با انوشهیروان که ایران را درگیر جنگ‌های بی‌پایان با روم ساخته بود، قرار داشتند.
۲. مسیحیان ناراضی چند شهر در خوزستان (مانند جندی شاپور و اهواز)، چرا که بیشتر مردم این منطقه در قرن ششم میلادی یهودی بوده‌اند.
۳. بخشی از بزرگان مملکت، که از سیاست داخلی و خارجی شاه ناراضی بودند. در برخی منابع از آنان (اشراف جنگی) به نام «الاساوره» یاد شده است.
۴. سریانیان و ایرانیان سریانی زبان که به صنعت و بازرگان اشتغال داشتند.
۵. رعایا، فرودستان و چاکران (ساقل الناس در متون اسلامی و عربی). با رسیدن سپاه تا دندان مسلح اعزامی از تیسفون و مذاکره اسقف

مارآبا با مسیحیان و کناره‌گیری آنان از قیام، در زمانی اندک انوشهزاد به سختی شکست خورد و پس از قتل عام سردارانش اسیر و مژه‌ها یش را با میل گداخته سوزانند. گاه گفته می‌شود وی در جنگ به قتل رسید یا از دو چشم نایینا شد.^۱

پروکوپیوس نام او را اناسوزادوس و فرمانده نظامی اعزامی از سوی انوشیروان را فابریزوس ثبت نموده است و در متون ایرانی رام بربزین. این اسم به شکل‌هایی چون انوشه زاد/ انوشه‌جات/ انوشهزاد هم آمده^۲ و معنای آن زاده‌جاودان است.^۳

۱. ایران در عهد باستان، ۴۴۲؛ ایران در زمان ساسانیان، ۴۰۵.

۲. من این قصه را در رُمانی به نام عشق طلایی نوشتم که در سال ۱۳۷۴ ه.ش. در ۱۹۶ منتشر گردید.

۳. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ۴۹۶-۵۰۲؛ ایران‌نامه، ۲۲۹-۲۳۶؛ مسیحیت در ایران، ۱۱۹؛ ایران باستان، دیاکونوف، ۴۱۸؛ تاریخ باستان، ۱۲۰-۱۱۹.

کودتای قباد دوم....

تبرستان
www.tabarestan.info

یکی از کودتاهاي نظامی - درباری ایران باستان در سال ۶۲۸م. رخ داد،
که در طی آن شیرویه یا قباد (کواذ) دوم به قدرت دست یافت و پدرش
خسرو دوم (پرویز) جان و سلطنت را با هم از دست داد.

«بعد از ۳۷ سال پادشاهی، خسرو پرویز همان عاقبتی را یافت که برای
پدر خود فراهم کرده بود. چون از دستگرد بیرون رفت و پیشنهاد صلح
هرقل را رد نمود، به قصر تیسفون درآمد و بی درنگ از آن جا خارج شده، از
شط دجله گذشت و با شیرین (همسر مسیحی و خوزستانی او) در ویه
اردشیر (سلوکیه) مقام گزید.

سرداران ایرانی، که از لجاجت خسرو درادامه جنگ به جان آمده بودند،
سرکشی آغاز نهادند. شهروراز شنید که خسرو از او بدگمان شده و یکی از
افسران زیردست وی را وادار به کشتنش کرده است؛ پس شرایط احتیاط را
به جا آورد و گردن از زیر پیمان خسرو کشید.

خسرو دراین وقت مبتلا به «اسهال» شده و امر داد که او را به تیسفون
باگرداشند، تا ترتیبی برای جانشینی خود بدهد. شیرین و دو فرزندش

مردان شاه و شهریار هم با او بودند. خسرو قصد داشت مردان شاه را جانشین خود گرداند.

چون کواد (قباد) ملقب به شیرویه، که پسر خسرو از مریم دختر قیصر بود و ظاهراً مقام ارشدیت داشت، از این واقعه استحضار یافت، مصمم شد که از حق خود دفاع کند.

فرمانده کل قوای ایران گشنسب اسپاه^۱ که بنا بر روایت تشفانس برادر رضاعی او بود، به یاری وی کمر به میان بسته و با هرقل وارد گفتگو شد و او نیز حاضر گردید که با ایرانیان مصالحه کند. بعضی دیگر از بزرگان نیز به شیرویه پیوستند، از جمله:

۱. شمطا پسر یزدین.

۲. نیوهرمزد (یا مهرهرمزد) فرزند پادگو سپان مردان شاه، که خسرو او را به قتل آورده بود.

پس به فرمان شیرویه، قلعه فراموشی را گشودند. جماعتی بسیار از زندانیان سیاسی نجات یافته، از هواخواهان شیرویه شدند.^۲

پس شیرویه خود را پادشاه خواند.

همان شب نگاهبانان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین در آن جا خفته بودند، بیرون رفتند و پراکنده شدند و سپیده دم از هر سو این بانگ برخاست:

«کوادشاهنشاه!»

خسرو، هراسان و بیمناک، پای به گریز نهاد و خود را در باغ قصر

۱. محمدبن جریر طبری نام وی را اسپاد کشنسب (*Asbadh Kushnab*) ذکر کرده است. (تاریخ بلعمی، ۱۱۴۵-۱۱۹۲)

۲. پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ۲۰۸-۲۰۹.

پنهان کرد، ولی او را یافته، دستگیر کردند و در خانه‌ای که موسوم به کدگ‌ای هندوگ (خانه هندو) بود و انبار گنج محسوب می‌شد، جای دادند.

بنابر قول سبئوس ارمنی،^۱ خسرو در بامداد همین روز کشته شد. شیرویه فرمود که دست و پای برادرانش را ببرند^۲ و می‌خواست به همین اکتفا کرده، آنان را زنده بگذارد، ولی پس از اینکه زمانی دستور داد آنان را هلاک کند.

توفانس گوید شیرویه نخست مردان شاه را کشت، بعد به سایر برادران پرداخت و خسرو را در انبار گنج خانه نگاه داشت، که از گرسنگی بمیرد، ولی چون دیدند بعد از ۵ روز هنوز زنده است، وی را به ضرب تیر از پای درآوردند.

بنابر کتاب «گمنام گویدی» شمطا و نیوهرمزد با اجازه شیرویه، خسرو را کشتند و برادران شیرویه به دست گروهی از بزرگان که به ریاست شمطا طغیان کرده بودند، به هلاکت رسیدند.

گویند شیرویه در قتل پدر تردید داشت، ولی بزرگان او را در این دو کار مُخیر کردنده که یا پدر را بکشد یا از تاج و تخت بگذرد. شیرویه در صدد دفع الوقت برآمد و پرسش نامه‌ای ترتیب داد، حاوی مطالب ذیل:

۱. علت قتل هرمزد شاه.
۲. سختگیری خسرو نسبت به فرزندانش.
۳. بدرفتاری با زندانیان سیاسی.

۱. تاریخ هراکلیوس، ترجمه ماکلر، ۸۵.
۲. در تاریخ شمار این برادران ۱۷ یا ۸ تن ثبت شده است.

۴. رفتار مستبدانه نسبت به زنانی که آنها را جبراً از محل خود آورده و در حرم خانه نگاه می‌داشت.^۱
۵. ظلم و تعدی به رعایا.
۶. وضع خراج‌های گراف.
۷. جمع خزایین از مال رعیت.
۸. جنگ‌های بی‌پایان.
۹. بی‌وفایی نسبت به قیصر روم.

صورت استنطاق را گشتنیپ اسپاد به خسرو داد و پاسخ مفصلی از جانب او به شیرویه آورد. این جواب شاه مخلوع، اگرچه غرورآمیزبود، ولی با مهارت از خود دفاع کرده، پسر را مورد ملامت قرار داده بود که خیانت کرده و از معنی سوال‌های خود نیز آگاه نیست.

به اعتقاد تئودور نولدکه، تفضیل این استنطاق، به نحوی که مورخان شرقی آورده‌اند، چندان قابل قبول نیست؛ بلکه می‌توان گفت که این گفتگو را چندی بعد از قتل خسرو و یکی از رجالی نوشته است که کاملاً در قضایا وارد بوده^۲ و می‌خواسته است از خسرو دفاع کند.»^۳

۱. زنان حرم‌سرای شاه را تا ۳۰۰۰ تن گزارش کرده‌اند.

۲. کریستن سن می‌گوید: «به اعتقاد من این روایت کاملاً صحیح است و نمی‌توان باور نمود که در چنین موضوع بی‌سابقه، یعنی استنطاق شاه مخلوع، یکی از نویسنده‌گان به صرف خیال قلم‌فرسایی کرده باشد.» (ایران در زمان ساسانیان، ۳۵۵).

۳. تاریخ بلعمی، ۱۹۷-۲۴۳؛ اخبار الطوال، ۹۱-۱۱۶؛ زین الاخبار، ۹۹-۱۰۲؛ تاریخ پیامبران و شاهان، ۵۸؛ مجلمل التواریخ و الفقصص، ۷۸-۸۲؛ اخبار ایران از الکامل بن اثیر، ۱۰۳-۱۲۰؛ روضة الصفا، ۱/۷۹۵-۸۰؛ تاریخ یعقوبی، ۱/۱۳۷-۱۳۹؛ مروج الذهب و معادن الجوهر، ۲۲۱-۲۳۸؛ البدء والتاریخ، ۳/۱۷۱؛ غر اخبار ملوك الفردوس، ۳۲۰-۳۵۲؛ فارس نامه، ۲۴۴-۲۶۰؛ تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ۲۹۸-۴۰۳؛ تاریخ سیاسی ساسانیان ۲/۱۱۱۲-۱۱۹۶.

در این واقعه (کودتای شیرویه) دوبارز زندان فراموشی یاد می‌شود:

۱. آزادی زندانیان سیاسی زندان فراموشی، که در تاریخ بلعمی آمده: «نیمه شب همه سپاه گرد آمدند و در زندان بشکستند و آن ۲۰,۰۰۰ مرد محبوس بیرون آوردند و نزد شیرویه رفتند».^۱ در مجلمل التواریخ و القصص، «پرویز همه بزرگان را بند کرد و بفرمود کشتند و ایشان ۳۰,۰۰۰ مرد بودند از مهتران عجم، تا ایرانیان بیاشفتند و پسرش شیروی را از زندان به شب اندر بیرون آوردند و به پادشاهی بنشانند و حسرو را بازداشتند».^۲

ابن بلخی گسترۀ طبقاتی زندانیان سیاسی را چنین می‌نویسد: «واز جمله بی‌رحمی و سخت دلی او یکی آن بود کی زادان فرخ را کی امیرحرس او بود پرسید کی عدد محبوسان چند است؟ و فرمود کی: همه را بباید کشتند. ۳۶,۰۰۰ تن برآمد، معروفان و بزرگان و پادشاه زادگان و سپاهیان و عرب و متصرفان و رعایا و مانند این».^۳

این حادثه در اواخر فوریه ۱۸۴۶م. رخ داده و به دلیل بُعد مسافت خوزستان تا تیسفون، به نظر می‌رسد حداقل در ماههای پایانی سال ۱۸۴۷م. و اوج گرفتن بیماری خسروپرویز، این زندان با شورش زندانیان سیاسی (احتمالاً به کمک نظامیان تاراضی از شکست ایران در جنگ با روم) شکسته شده و پس از قتل زندانیان سفاک، به پایتخت سفر کرده و همگی در صفواداران شیرویه قرار گرفتند و حتی برخی از تاریخنگاران

۲. مجلمل التواریخ و القصص، ۸۱-۸۲.

۱. تاریخ بلعمی، ۲۴۱-۲۴۳.

۳. فارس نامه، ۲۵۷.

معتقدند آزادی زندانیان سیاسی حربه اساسی کودتای نظامی قباد دوم و به دستور خود او انجام شده است.

وجود ۲۰ تا ۳۶ هزار زندانی سیاسی در سال‌های آغازین قرن هفتم میلادی، فقط و فقط نشان ستم حاکمیت دینی ساسانی است، که همه مخالفان را در حبس افکنده و رهبری نظام هم قصد داشت دریک شب همه این ۳۶,۰۰۰ نفر را بدون محاکمه و دادگاه و استنطاق و فقط به جرم مخالفت سیاسی با رژیم اعدام نماید.
در این استنطاق آمده بود:

«...سوم، ۲۰,۰۰۰ مرد در زندان بازداشتی و خواستی کشتن... چهارم، آن که در زندان تو هر کس که بود، همه را بخواستی کشتن و هر شبی پنج، شش همی کشته...»^۱

پاسخ خسرو پرویز چنین بود:

«... بدان که این مردمان بودند که من ایشان را پروردم و ۳۰ سال ایشان را اجر و عطا دادم... ایشان... مرا یاری نکردند و حقوق مرا نشناختند و خون ایشان به حکم سیاست حلال شد، که مرا به ایشان هیچ امیدی نماند... من هیچ کس را به زندان بازنشاشتم، الا که کشتن بروی واجب بود.»^۲

پس درمی‌یابیم که بازداشت و حبس زندانی سیاسی به معنای مرگ او تلقی می‌شد، چه آن که دستور ناگهانی برای اعدام وی صادر شود، یا آن که دچار فراموشی اجباری اجتماعی گردیده (بایکوت مطلق) و در حبس ابد جان بسپارد.

آیا کشوری که می‌خواست به عنوان مرکز فرهنگ و تمدن مشرق

۱. تاریخ بلعمی، ۲۳۸-۲۵۶.

۲. تاریخ سیاسی ساسانیان، ۱۱۷۰/۲.

زمین قد علم کند، می توانست به داشتن ۳۶,۰۰۰ زندانی سیاسی افتخار کند؟

امپراتوری ساسانی باعث فخر و مبهات ایرانیان است و شکی در این نیست، اما چرا ذره‌ای تحمل مخالف در نظام استبدادی و تمامیت خواه به چشم نمی‌خورد؟

۲. بازداشت موقت خسروپرویز در دژ فراموشی تنها کسی که این ادعای نموده کلمان هوار است که می‌گوید:
«شیرویه برادرش [مردان شاه] را از میان برداشت و پدر را به زندانی که تئوفانس آن را دژ فراموشی می‌خواند، درآفکند. شاه پیر را در همان زندان به کینه جویی خصوصی از پای درآوردند.»^۱

با توجه به این که کودتای شیرویه در ۲۵ فوریه و قتل خسروپرویز در ۲۹ فوریه ۲۸ عم. صورت گرفته،^۲ بعید است در فاصله ۳ تا ۴ روز مسافت تیسفون-گتوند (بیش از فاصله بعداد تا اهواز) و آن هم در شرایط بحرانی یک کودتای خونین (همراه با قتل ۱۸ تن از فرزندان شاه و وابستگان درباری و خودکشی احتمالی ملکه شیرین و حمله نظامی دولت روم)، این شاه جوان دستور اعزام پدر را داده باشد و غیر منطقی است در آن زمان یعنی حدود ۱۳۷۹ سال پیش، در عرض کمتر از ۴ روز، فاصله حدود ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ کیلومتری طی شود.

پس باید پذیرفت که زندان موقت (بازداشتگاه شاهی) در خود کاخ یا آن گونه که مورخان عرب نگاشته‌اند، در خانه هندو قرار داشته است، گاه

۱. ایران و تمدن ایرانی، ۱۵۷

۲. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ۴۰۰

هم از خانه یکی از سرداران به نام هرسفته یاد می‌شود.^۱ بسیاری بر این باورند که قتل خسروپرویز، پایان امپراتوری (شاهنشاهی) ساسانی است، که یکی دو سال بعد فروپاشی نظام پس از دست به دست شدن حکومت توسط ۱۲ شاهزاده و سردار تحقق پذیرفت.

۱. اخبار الطوال، ۱۱۶-۱۲۰؛ سیمای شاهان و نام آوران ایران باستان، ۷۷-۷۸؛ ایراننامه، ۳۱۹؛ ایران در آستانه بورش تازیان، ۲۱۹-۲۲۰.

گزیده منابع

....



۱. آجاریان، هرچیا (۱۳۶۳). فرهنگ واژه‌های همانند ارمنی، اوستایی، پهلوی، فارسی. ترجمه و گزارش ا. آرین. تهران: بنیاد نیشابور.
۲. آرمند، عبدالصاحب (۱۳۵۰). وضع جغرافیایی و تاریخی خوزستان. دشت میشان: شورای جشن شاهنشاهی.
۳. آلتهایم، فرانتس (۱۳۴۲). آسیا در کشمکش با اروپا، هون‌ها، ساسانیان، ترجمه داود منشی زاده. تهران: ابن سینا.
۴. آلتهایم، فرانتس (۱۳۸۲). تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: علمی و فرهنگی.
۵. آلتهایم، فرانتس (۱۳۶۹). کمک‌های اقتصاد در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: نشر آموزش.
۶. آیوازیان، ماریا (۱۳۷۱). وام واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. ابراهیم زاده، سیروس (بی‌تا). شاهان ساسانی و اقتصاد فرهنگ ایران. کرمان: بی‌نا.

۸. ابن بلخی، محمد (۱۳۷۴). فارس نامه، تصحیح منصور رستگار فساایی. شیراز: بنیاد فارسی‌شناسی.
۹. ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹). تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، جلد اول.
۱۰. اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر (۲۵۳۵). سخنرانی‌های پنجمین اجلاسیه همایش تاریخ و فرهنگ ایران، تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
۱۱. ارانسکی، ای.م. (۱۳۵۸). مقدمه فقهاللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
۱۲. اشپولر، بر تولد (۱۳۴۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جوادفلاتوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول.
۱۳. اشنوئی محمودزاده، رحیم (۱۳۸۳). معانی بعضی از اسمی کهن ترین و ایرانی در زبان کردی. تهران: پیام امروز.
۱۴. اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷). تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۵. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۱۴). تاریخ سلاطین ساسانی. تهران: ۱۳۱۴ ه.ق، دو جلد.
۱۶. افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۳). خوزستان و تمدن دیرینه آن. تهران: وزارت فرهنگ، سه جلد.
۱۷. اقتداری، احمد (۱۳۷۵). آثار و بنای‌های تاریخی خوزستان. تهران: انجمان آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۲ جلد.

۱۸. اکبرزاده (داریوش). کتبه‌های فارسی میانه (پهلوی ساسانی). تهران: نقش هستی.
۱۹. امام اهوازی، سید محمد علی (۱۳۷۹). تاریخ خوزستان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۰. امام شوستری، محمد علی (۱۳۳۱). *تاریخ جغرافیایی خوزستان*. تهران: امیرکبیر.
۲۱. امیری محمد (۱۳۸۴). گتوند شهر فراموش شده. اهواز: معتمد.
۲۲. امیری، مهراب (۱۳۵۰). خوزستان گهواره شاهنشاهی ایران. تهران: بی‌نا.
۲۳. امینی، امین (۱۳۸۳). هرمزد چهارم: ۱۲ سال سلطنت، ۱۳ سال سکه. یزد: بی‌نا.
۲۴. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). دانشنامه‌ی مزدیستا، واژه‌نامه‌ی توضیحی آیین زرتشت. تهران: نشر مرکز.
۲۵. اینوسترانسف، کنستانتین (۱۳۴۸). مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم زاده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. بابن و هوسه (۱۳۶۳). سفرنامه جنوب ایران، ترجمه محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، تصحیح میرهاشم محدث. تهران: دنیای کتاب.
۲۷. بارتلمه، کریستیان (۱۳۳۷). زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب‌الزمانی. تهران: عطایی.
۲۸. باستانی پاریزی، ابراهیم (۱۳۴۱). اخبار ایران از کامل ابن اثیر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۲۹. بروکلمان، کارل (۱۳۶۴). *تاریخ دول و ملل اسلامی*، ترجمه هادی جزايري. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۰. بلعمی، محمد (۱۳۳۷). *ترجمه تاریخ طبری*، به کوشش محمد جواد مشکور. تهران: خیام.
۳۱. بوسالی، ماریو (۱۳۷۶). *هترپارتی و ساسانی*، ترجمه یعقوب آژند. تهران: مولی.
۳۲. بیانی، شیرین (۱۳۸۰). *دین و دولت در عهد ساسانی*. تهران: جامی.
۳۳. بیانی، شیرین (۱۳۸۳). *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۳۴. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). *آثار الباقية عن القرون الحالية*، ترجمه اکبردانسرشت. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
۳۵. پروکوپیوس (۱۳۸۴). *جنگ‌های ایران و روم*. ترجمه محمد سعیدی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۳۶. پورکاظم چلداوی، کاظم (۱۳۷۳). *جغرافیای تاریخی خوزستان*. اهواز: آیات.
۳۷. پیگولوسکایا، نینا (۱۳۷۷). *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۳۸. تفضلی، احمد (۱۳۸۵). *جامعه ساسانی*: سپاهیان، کاتبان، دبیران و دهقانان، ترجمه شیرین مختاریان، مهدی باقی. تهران: نشرنی.
۳۹. تقی زاده، محمد (۱۳۷۸). *شوستر در گذر تاریخ*. قم: دارالكتاب.

۴۰. ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۳۲۸). شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت. تهران: مجلس.
۴۱. جزایری شوستری، عبدالله (۱۳۴۸). تذکره شوستر. تهران: صدر.
۴۲. جزایری، محمد جعفر (۱۳۹۷ هـ ق.). شجره مبارکه یا برگی از تاریخ خوزستان. اهواز: بی‌نا.
۴۳. جعفری زند، علیرضا (۱۳۸۱). اصفهان پیش از اسلام (دوره ساسانی). تهران: انتشارات آن.
۴۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (بی‌تا). تاریخ حقوق ایران از انقراض ساسانیان تا آغاز مشروطه. تهران: معرفت.
۴۵. جنیدی، فریدون (۱۳۸۳). نامه پهلوانی. تهران: بنیاد نیشابور (بلخ).
۴۶. حسینی شوستری مرعشی، علاءالملک (۱۳۵۲). فردوس در تاریخ شوستر و برخی از مشاهیر آن، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارمومی محدث. تهران: انجمن آثار ملی.
۴۷. خدادادیان، اردشیر (۱۳۸۰). ساسانیان، تهران: نشر به دید.
۴۸. خسروی، ناصر (۲۵۳۵). نظام‌های بهره برداری از زمین در ایران (از ساسانیان تا سلجوقیان). تهران: شبگیر.
۴۹. خلیلی، مهیار (۱۳۸۱). تاریخ شکنجه: تاریخ کشتار و آزار در ایران. تهران: قصیده سرا، چاپ دوم.
۵۰. خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۶۲). تاریخ حبیب السیرفی اخبار افراد بشر، به اهتمام محمدبیرسیاقی. تهران: خیام، چاپ سوم، جلد اول.
۵۱. داهیم، بهرام (۱۳۷۲). خسرو پرویز و جنگ‌های ۲۷ ساله ایران و روم. تهران: گلریز.

۵۲. دریابی، تورج (۱۳۸۱). سقوط ساسانیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
۵۳. دوبد، کلمت اوگاستس (۱۳۸۴). سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمد حسین آریا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۵۴. دیاکونوف، ایگور میخایلولیویچ (۱۳۴۶). تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب خوزستان.
۵۵. دینوری، ابوحنیفه احمد (۱۳۶۴). الاخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشرنی.
۵۶. راولین سون، هنری کرزويک (۱۳۶۲). گذر از زهاب به خوزستان. ترجمه سکندر امان اللہی. تهران: آگاه.
۵۷. رشیدیان، نیره زمان (۱۳۶۷). نگاهی به تاریخ خوزستان. تهران: بوعلی.
۵۸. رضا پهلوی (۱۳۸۶). سفرنامه رضا شاه به خوزستان و مازندران، به کوشش هارون و هومن. لوس آنجلس: شرکت کتاب.
۵۹. رضایی باغ بیدی، حسن (۱۳۸۵). راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی). تهران: ققنوس.
۶۰. عرضوی، احمد (۱۳۸۰). شوشستان یا خوزستان. شیراز: نوید.
۶۱. عرضی، هاشم (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان. تهران: سخن، ۵ جلد.
۶۲. رقیمیه، فرنگیس (۱۳۵۳). شناخت شهر و مسکن بومی ایران در شرایط آب و هوایی گرم و نیمه مرطوب، دزفول-شوشتر. تهران: دانشگاه تهران.
۶۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام. تهران: امیرکبیر.

۶۴. سامی، علی (۱۳۴۲). تمدن ساسانی. شیراز: موسوی.
۶۵. سایکس، سرپرسی (۱۳۶۳). تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی. تهران: دنیای کتاب.
۶۶. سرمدی، محمد تقی (۱۳۸۴). شاهکشی، با همکاری ناصر پویان. تهران: سرمدی، جلد اول.
۶۷. شش تن از محققان شوروی (۱۳۶۰). تاریخ اورمنستان، ترجمه آ. گرمانیک. تهران: بی‌نا، دو جلد.
۶۸. شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه تهران: فرزان روز.
۶۹. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۰). دانش‌های یونانی در شاهنشاهی ساسانی. تهران: بی‌نا.
۷۰. صفی زاده بوره که‌بی، صدیق (۱۳۸۰). فرهنگ بوره که‌بی کردی - فارسی. تهران: پیکان، جلد اول.
۷۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، جلد دوم.
۷۲. عبدالله‌ی، فرشته (۱۳۶۹). دین زردهشت و نقش آن در جامعه ساسانیان. تهران: ققنوس.
۷۳. فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۲). تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۷۴. فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۳). میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.

۷۵. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۳). شاهنامه فردوسی، به اهتمام ژول مول. تهران، کتابهای جیبی، ۶ جلد.
۷۶. فرهوشی، بهرام (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی به پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۷۷. قزوینی، ذکریابن محمد (۱۳۶۶). آثارالبلاد فی اخبارالعباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی. تهران: اندیشه جوان.
۷۸. کرمی، محمد باقر (۱۳۸۰). مقدمه‌ای به انضمام کیفری ایران باستان، به انضمام قانون نامه حمورابی و بخش هایی از ماتیکان هزار داستان (قانون مدنی دوره ساسانیان). تهران: خط سوم.
۷۹. کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴). سلطنت قباد و ظهور مزدک. تهران: طهوری، چاپ دوم.
۸۰. کریستین سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۴). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ویراسته حسن رضایی. تهران: صدای معاصر، چاپ چهارم.
۸۱. کریستین سن، آرتور امانوئل (۱۳۱۴). وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی. تهران: کمیسیون معارف.
۸۲. کسری، احمد (۲۵۳۵). تاریخ پانصد ساله خوزستان. تهران: گام.
۸۳. کلیما، اوتاکر (۱۳۷۱). تاریخچه مکتب مزدک، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. تهران: توس.
۸۴. کنت، رولاند. گ. (۱۳۸۴). فارسی باستان، دستور زبان متون، واژه نامه‌ها، ترجمه سعید عربیان. تهران: سازمان میراث فرهنگی.

۸۵. کولسینکف (۱۳۵۷). ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م.بر. یحیایی. تهران: آگاه.
۸۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۸۴). زین الاخبار، به اهتمام رحیم رضا زاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸۷. گیبون، ادوارد (۱۳۵۱). انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه فرنگیس شادمان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتابخانه جلد.
۸۸. گیرشمن، رومن (۱۳۶۴). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۸۹. لوکونین، ولادیمیر (۱۳۶۵). تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۹۰. مارسلینوس، آمیانوس (۱۳۱۰). جنگ شاپور ذوالاكتاف با یولیانوس امپراتور روم، ترجمه صادق اتابکی. تهران.
۹۱. مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). ایرانشهر، ترجمه مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
۹۲. مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعرا بهار. تهران: کلاله خاور.
۹۳. مخلصی، محمد علی (۱۳۷۹). پلهای قدیمی ایران. تهران: سازمان میراث فرهنگی، جلد اول.
۹۴. مریدی، اکرم (۱۳۷۷). شوستر یعنی خوبتر. اهواز: آیات.
۹۵. مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۸۱). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوابی. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.

۹۶. مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۷۸). نزهۃ القلوب، تصحیح محمد دبیرسیاقی. قزوین: نشرطه.
۹۷. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم، دو جلد.
۹۸. مشکور، محمد جواد (۱۳۶۳). ایوان در عهد ایران. تهران: اشرافی، چاپ چهارم.
۹۹. مشکور، محمد جواد (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی ساسانیان. تهران: دنیای کتاب، دو جلد.
۱۰۰. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹). آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، جلد اول و دوم.
۱۰۱. ممتحن، حسین علی (۱۳۴۸). دانشگاه جندی شاپور در خوزستان و سوابق علمی آن. اهواز: دانشگاه جندی شاپور.
۱۰۲. موسوی، عباس (۱۳۸۲). شکنجه در سیاست جنایی ایران. تهران: خط سوم.
۱۰۳. مهرآبادی، میترا (۱۳۷۲). خاندان‌های حکومتگر ایران باستان. تهران: فتحی.
۱۰۴. مهرین شوستری، عباس (۱۳۴۲). ایران نامه (کارنامه ایرانیان) در عصر ساسانیان. تهران: آسیا، چهارجلد.
۱۰۵. مهرین، شوستری، عباس (۱۳۵۰). کشورداری و جامعه ایران در زمان ساسانیان. تهران: عطایی.
۱۰۶. میریان، عباس (۱۳۵۲). جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان. تهران: مصطفوی.

۱۰۷. میرخواند، میرمحمد (۱۳۳۸). *تاریخ روضة الصفا، به اهتمام نصرالله سبوحی*. تهران: مرکزی، خیام، پیروز، جلد اول.
۱۰۸. نجفی، محمد باقر (۱۳۸۰). *خوزستان در متن‌های کهن*. تهران: وزارت امور خارجه.
۱۰۹. نجم‌الملک، عبدالغفار (۱۳۴۱). *سفرنامه خوزستان*. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: علمی.
۱۱۰. نعمانی، فرهاد (۱۳۸۵). *تکامل فثودالیسم در ایران*. تهران: خوارزمی، جلد اول.
۱۱۱. نفیسی، سعید (۱۳۳۱). *تاریخ تمدن ایران ساسانی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول.
۱۱۲. نفیسی، سعید (۱۳۸۳). *مسيحيت در ایران*. تهران: اساطیر.
۱۱۳. نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
۱۱۴. واحدی نوابی، آوا (۱۳۸۰). *نظام جزایی ایران در عصر ساسانیان*. تهران: میزان.
۱۱۵. واندنبرگ، لویی (۱۳۴۵). *باستان‌شناسی ایران باستان*. ترجمه عیسی بنهنام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱۶. وهون، هارون (۱۳۸۳). *سرزمین مقدس از نگاه مسافران تاریخ*. تهران: گوهر منظوم.
۱۱۷. هارو-تیونیان، وارتان (۱۳۶۱). *فرهنگ فارسی به ارمنی*. تهران: چاپ فارابی، چاپ دوم.

۱۱۸. هرتسفلد، ارنست امیل (۱۳۵۵). *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*، ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: انجمن آثار ملی.

۱۱۹. هرن، پاول و هاینریش هوبشمان (۲۵۳۵). *اساس اشتقاقد فارسی، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، جلد نخست (آ - خ).

۱۲۰. هندوشاه نخجوانی (۱۳۵۷). *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهرانی: طهوری.

۱۲۱. هوار، کلمان (۱۳۸۴). *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.

۱۲۲. هوار، کلمان (۱۳۸۴). *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.

۱۲۳. یارشاطر، احسان (۱۳۸۱). *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، قسمت اول و دوم.

۱۲۴. یعقوبی، احمد بی ابی یعقوب (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، دو جلد.

125. Acharian, H. (1971) **Haieren Aarmatakat Bar aran.**
Yerevan.

126. Agatias. (1828) **Historiarum libri quinque.** Bonn.

127. Amiet, Pierre (1970) **Or fevrerie Sassandie au: Musse du louvre.** Paris: Geuthnet.

128. Bartholomae, Ch. (1961) **Altiranisches worterbuch.** Berlin

129. Bartholomae, ch. (1904) **Altiranisches worterbuch.** Strabourg.
130. Bikermann, E. (1938) **Institutions des seleucides.** paris.
131. Boyce, M. (1954) **The Manichean Hymn Cycles in Parthian.** oxford.
132. Darmesteter, J. (1895) **The Zand-Avesta.** Oxford.
133. Dion Cassius. (1895) **Historiarum quae supersunt.** ed. Boissevain, Berlin.
134. Djakono J.M (1951) **Dokumenty izdrevnej Nisy.** Leningrad.
135. Ettinghausen, Richard. (1972) **From Byzantium to Sassanian Iran and the Islamic world.** Leiden: E. J. brill.
136. Faustus de byzance (1953) **Histoire de L'Armenie.** trad.russe A.M.Gevorgian. Erevan.
137. Flandin, E. (1850) **Voyage archelogique en perse.** Paris.
138. Greatz, H. (1866-1875) **Geschicht der Judeh.** Leipzig.
139. Herzfeld, Ernest. (1935) **Archeological history of Iran.** London.
140. Herzfeld, Ernest. E. (1941) **Iran in the ancient east.** New York: Oxford, University Press.
141. Hubschmann, H.(1962) **Armenische Grammatik.** Berlin.
142. Inostrancev, K.A. (1909) **Sassanidskie etjudy.** Saintpertersbourg.
143. Jamasp Asana, J.D.M. (1897) **Pahlavi Texts.** Bombay.
144. Josephe Flavius. (1845) **Antiquites Judaiques.** ed. G.Dindorf. Paris.

145. Justi, Ferdinand. (1963) **Iranisches Namenbuch.**
Hildesheim, George olms.
146. Klima, D. (1957) **Mazdak.** Prague.
147. Labourt, J. (1904) **Le christianisme dans L'empire perse.**
Paris.
148. Langlois, Victor. (1869) **Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie.** Paris.
149. Lukonin, V.G. (1961) **Iran V epokhu peruykh sassanidov.**
Leningrad.
150. Mackenzie, D.N. (1977) **A Concise Pahlavi Dictionary.**
London.
151. Malalas, Jean. (1931) **Chronographie.** Bonn.
152. Markwart. (1901) **Eranshahr.** Berlin: weidmannsche.
153. Mordtmann, A.D. **Sassanidische gemmen.** ZDMG, 18, 29,
31.
154. Procope de cesaree. (1904) **Historia arcana.** ed. J. Haury,
Berlin.
155. Rawlinson, George. (1876) **The seventh great oriental
monarchy.** London: Longmans.
156. Sebeos. (1939) **Historie.** trad. russe par S.Malhasiantz.
Erevan.
157. Theophanes. (1883) **ed.de Boor.** Leipzig
158. Valentine, W.H. (1921) **Sassanian coins.** London.
159. wilson, Arnold. T. (1930) **A Bibliography of persia.** oxford.

نماهه

.....

۷

۹۰۵۷

انتیوخوس اپیفاکس، ۵۲

انتیوخوس کبیر، ۵۲

الف

انوره لیوس پاکورووس، ۸۵

ابراهیم، ۵۳

ابلابیوس، ۸۸

ابن انیر جزری، ۳۳، ۱۳۳

ابن بطريق، ۱۲۰

ابن بلخی، ۱۱۹

ابن قتیبه، ۱۲۰

ابوحنیفه دینوری، ۱۲۱

اراک، ۳۸

ارجاسب، ۱۶

اردبیل، ۲۸

اردشیر، ۱۱۶

آب زرد (رود)، ۵۰، ۵۲، ۵۳

اتشکده مارین، ۵۳

اتشکده ناهید، ۵۱

آن، ۹

آجاریان، هراچیا، ۲۲، ۲۰

آذربایجان، ۶۱، ۷۴

آذربایجان شرقی، ۹۷

آرال (دریاچه)، ۸۲

آزان و بیدگل، ۲۷

آرشاک دوم، ۸۷، ۹۶، ۹۴

آرکادیوس (امپراتور)، ۱۱۸

آشخانه / اشکانه، ۹۷

آسیادارس، ۸۵

آگانیاس، ۶۱

آل زیار، ۲۸

آمد (شهر)، ۱۱

آمیانوس مارسلینوس، ۱۱، ۴۳، ۵۴، ۵۵

- انسکندر / اشک‌آذر، ۹۷
 اشکنان (روستا)، ۹۷
 اصفهان، ۳۱، ۲۷، ۲۵، ۳۱، ۳۸، ۶۱، ۶۴ ع
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان،
 اقتصادی، احمد، ۴۴، ۳۴، ۵۶
- المیا (ملکه)، ۸۹، ۱۰۱
 امام اهوازی، ۵۲، ۵۹
- امام شوشتی، محمدعلی، ۱۵، ۳۲
- امیر اسماعیل، ۲۸
 امیری، محمد، ۵۶
 انتاکیه، ۱۱
 انجلیل، ۵۰
 اندیکا، ۱۵
 آنـدیمشک، ۱۵، ۱۴، ۳۰، ۵۸، ۵۹
- انگلیسی / انگلیس، ۱۱، ۳۴، ۴۶
 انوش زاد / انوشک زاد / نوشزاد، ۲۷
 انوشکروان / انوشیروان / نوشیروان،
 آنـوشیروان، ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۴
- انوشیروان (روستا)، ۲۷
 اوان (شهر)، ۶۰
 اوتاکرکلیما، ۳۲، ۶۰ ع
- اردشیر بابکان، ۶۱
 اردشیر (سلوکیه)، ۱۳۵
 اردل، ۳۸
 ارشاکاوان (شهر)، ۹۰
 ارشسون (شهر)، ۱۰۲، ۱۰۳
- ارشک ارمنی، ۹۸، ۸
 ارشک دوم، ۹۸، ۸۶، ۵۴
- ارشک سـوم، ۹۸، ۹۰، ۸۷، ۸۶
- ارمنستان، ۵۴، ۸۵، ۸۴، ۷۰، ۸۶
 ارمـنی، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵
- اسپانیا، ۸۷
 استرایبون، ۵۳، ۵۱
 استین، سر اورل، ۴۱
 اسحاق (اسقف)، ۱۱۷، ۱۱۶
- اسفراین، ۲۷
 اسفندیار، ۱۷، ۳۹
 اسک / اسگ، ۹۷
 اسکو / اشکانه، ۹۷
 اشپولر، برتولد، ۳۵
 اشکانی، ۸۴، ۳۰، ۳۶، ۶۵ ع
- اوـا، ۱۰۵، ۹۷، ۹۰، ۸۷، ۸۶، ۸۵

- اورشلیم، ۳۶
اوستا، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹
بردیههن (روستا)، ۲۹
بردجن (روستا)، ۳۰
بردخواران (روستا)، ۳۰
بردرآشه (روستا)، ۳۰
بردرش (روستا)، ۳۰
بردزا (روستا)، ^{گلستان}
بردزرد (روستا)، ۳۰
بردستان (روستا)، ^{بستان}
بردسکن، ۳۰
بردسيده‌احمد (روستا)، ۳۰
بردسيير، ۳۰
بردشاه (روستا)، ۳۱
بردشمثير (روستا)، ۳۱
بردشيراز (روستا)، ۳۱
بردشیر (روستا)، ۳۱
بردک (جزیره)، ۳۱
بردکوه (روستا)، ۳۱
بردله (روستا)، ۳۱
بردميل (روستا)، ۳۱
بردمين (روستا)، ۳۱
برزو، ۳۹
بروجن، ۶۴، ۶۳
بطلميوس، ۵۱
بلغ، ۱۶
بلداجي / بلاش‌گرد، ۶۴، ۶۳
بلizarيوس، ۱۰۷، ۱۲۷
به، ۳۸
ایذه، ۳۱
ایران، ۸، ۱۱، ۴۷، ۳۹، ۳۶، ۳۵، ۲۷، ۱۱
اهواز، ۶۴، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۱
اوشيدري، جهانگير، ۷۳
ایوان کرخه / کرخای لادن / کرخا، ۴۴
بابل، ۲۷
بابن، ۴۴
باسورث، ۴۳
باغ ملک، ۳۷
بانه، ۳۰
بنجورد، ۹۷
برد آسياب (روستا)، ۲۹
برد الله (روستا)، ۲۹
بردانار (روستا)، ۲۹
بردان (روستا)، ۲۹
بردبيل (روستا)، ۲۹

ب

- پشن، ۳۹، ۳۸
پلینی، ۵۳، ۵۲، ۵۱
پیرامیده، ۶۰
پیران ویسه، ۳۹، ۳۸
پیروز مهران، ۱۲۸
- ت**
تندووسیلوس، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۸
تیفانس، ۴۰، ۴۱، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۴۱
تنوفلاکتوس، ۴۰، ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۵۶
تنوفیللاتوس، ۴۳، ۵۵، ۵۸
تبهه (شهر) (← طاب)، ۵۲
تبهه ایلامی، ۶۰
تبهه ایلامی چغا، ۵۷
تبهه باخ رستم، ۳۷
تبهه بهرام گور گندمان، ۶۴
تبهه خاک پارسته، ۳۷
تبهه رستم آباد، ۳۷
تبهه قلعه رستم، ۳۶
تحت جمشید، ۴۷
تحت رستم، ۳۹، ۳۸، ۳۷
ترکمنستان، ۹۷
ترکیه، ۲۲
تفت، ۳۸، ۳۱
- بندر دیر، ۳۰
بوربن‌ها، ۸۷
بوشهر، ۲۸، ۳۰
بوین زهرا، ۳۸
بهرام چهارم، ۱۱۷، ۱۶۴
بهرامشاه چنگاشاه، ۲۷
بهشهر، ۲۸، ۳۷
بهمن این اسفندیار، ۸۲
بیجار، ۳۸
بیرجنده، ۳۷
بیزانس، ۱۳۱، ۱۱۵، ۹۳
بیژن، ۳۹
بیکران، ۴۳
بین‌النهرین، ۹۴، ۳۵
- پ**
پاب، ۸۶، ۱۰۴، ۹۶
پارانتزم (ملکه)، ۹۵
پارتیان، ۱۴، ۱۳۱، ۸۶، ۳۹
پارتا ماسیریوس، ۸۵
پارس، ۸
پارسا اسحاق (اسقف)، ۱۱۷
پارسا ماسپاتس، ۸۵
پاکوریوس، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸
پاول هرن، ۴۳
پروکوبیوس، ۴۳، ۵۵، ۶۶، ۹۲
- ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۰۷

- | | |
|---|--------------------------------|
| چلگرد (شهر)، ۶۳ | تفرش، ۳۸ |
| چهار محال بختیاری، ۳۷، ۵۳، ۹۷ | تورات، ۱۱۷، ۵۰ |
| ح | تورک (کوه)، ۶۴ |
| حربیان، ۱۲۰ | تیران، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۸۷، ۸۶ |
| حربیان، ۱۲۰ | ۱۶۱، ۱۰۱ |
| حربیان، ۱۲۰ | تیرانوس، ۹۸ |
| حربیان، ۱۲۰ | تیرداد دوم، ۸۵ |
| حربیان، ۱۲۰ | تیرداد سوم، ۸۷، ۸۵ |
| حربیان، ۱۲۰ | تیرداد یکم، ۸۵ |
| خ | تسیسفون، ۱۳۲، ۱۱۷، ۱۱۵، ۹۲، ۹۰ |
| خاش، ۳۸، ۲۷ | ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۳ |
| خالقی مطلق، جلال، ۱۸ | تیگراناگراد (شهر)، ۸۹ |
| خراسان، ۳۰ | تیگرانس پنجم (← تیران)، ۸۶ |
| خرم آباد، ۲۹، ۲۷ | تیگرانوکرتا، ۱۱۲ |
| خسرو اول، ۸۵، ۲۷ | ج |
| خسرو پرویز، ۱۴۰ | جاماسب / زاماسب / جاماسب، ۱۲۶ |
| خسرو دوم / کوتک (اسکانی)، ۷۶ | جراحی (رود)، ۵۰ |
| خسرو سوم (اسکانی)، ۱۱۵، ۸۶ | جلفا، ۲۷ |
| خوراسگان، ۹۷ | جنندی شاپور / گندی شاپور، ۴۳ |
| خورنی، موسی، ۴۳، ۹۲، ۹۸ | ۴۶، ۵۵، ۵۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳ |
| خوزستان، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۵ | ۱۲۳ |
| خوزستان، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۴۶ | چادگان اصفهان، ۳۱ |
| خوزستان، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۵۵، ۵۴، ۵۳ | چاه دیوان (روسنا)، ۳۷ |
| خوزستان، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۸ | چفاخور، ۶۳ |

۵

- رستم، ۷، ۲۶، ۳۳، ۴۹
 رستم آباد (روستا)، ۳۸
 رستمان (روستا)، ۳۸
 رستم بک فلارد (روستا)، ۳۸
 رستم خان (روستا)، ۳۸
 رستم رود، ۳۸
 رستم کلا (روستا)، ۳۸
 رستم کلا (شهر)، ۳۸
 رفسنجان، ۳۸
 روم، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
 ، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
 ، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۹
 دزفول، ۱۴، ۳۵، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹
 دره عشق، ۹۷
 دودانگه، ۲۹
 دوبد، ۴۴
 دورا (شهر)، ۹۱
 دولت‌آبادی، هوشمنگ، ۳۹
 دوین (شهر)، ۸۶
 دیر حمزیل / دیر هزقل / حمزیل، ۵۹
 زردشت، ۷، ۱۶
 زرمه‌پسر سوخرا، ۱۲۰، ۱۲۱
 زندیه، ۴۴
 دیوان دره، ۳۰
 دیودور، ۵۱

ز

- زابل، ۳۶، ۳۸
 زال، ۳۹
 زردشت، ۷، ۱۶
 زرمه‌پسر سوخرا، ۱۲۰، ۱۲۱
 زندیه، ۴۴

ژ

- ژوستین جوان، ۵۴
 ژووین (امپراتور)، ۹۱

س

- ساری، ۲۹

۶

- رامهرمز، ۳۸
 راویلن‌سون، سر هنری، ۱۱، ۲۳
 ۱۲۷، ۹۸، ۶۳، ۵۵، ۴۲، ۳۴
 رباط‌کریم، ۳۸

- سوسن (شهر)، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۰
 ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹
 سوستگرد، ۱۱۸، ۳۵
 سهراپ، ۳۹، ۲۶
 سیاوش، ۱۱۷، ۳۹
 ش
 شاپور، ۲۷، ۴۳، ۴۲، ۴۴، ۱۰۷
 شاپور اول ساسانی، ۶۲
 شاپور دوم، ۱۱۴
 شاپور ذوالاكتاف، ۵۴
 شادگان، ۲۹
 شام (شهر)، ۱۳۲
 شاهبور دوم، ۸۸، ۴۳، ۸۹، ۹۱، ۹۳
 ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۰۶
 شاهبور ذوالاكتاف، ۹۹
 شاه سلیمان، ۳۶
 شرف الدین علی یزدی، ۳۴
 تربیتی، علی (خیابان)، ۵۸
 شمطاطپسر یزدین، ۱۳۶
 شوش، ۱۶، ۳۵، ۴۷، ۴۶، ۴۸، ۴۹
 ۱۱۸، ۵۹، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰
 شوستر، ۱۴، ۱۵، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۸، ۵۵
 ۶۳
 شهریار، ۱۸، ۲۰، ۱۳۶
 شهریار (شهر)، ۳۸
 ساسان/ساسانیان/ساسانی، ۷، ۸، ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۳۹، ۳۸، ۳۷
 ۵۴، ۷۴، ۷۳، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۲، ۵۹، ۵۵
 ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۷۹، ۷۶
 ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۷، ۹۹، ۹۵، ۹۴، ۹۳
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۰
 ۱۴۲، ۱۴۱
 سام، ۳۹
 سینوس ارمنی، ۱۳۷
 سپیدان، ۳۰
 سردهشت، ۲۹
 سفید دشت/بارجان/بارگان
 بروجن، ۶۴
 سقز، ۳۸
 سلطان زین العابدین، ۳۴، ۶۶
 سلوکی/سلوکیه، ۸، ۴۳، ۵۲، ۵۳
 ۱۳۵، ۵۵
 سمنان، ۳۷
 سنتروک/سیناتروک/سیناتروک، ۸۵
 سنتجارت (شهر)، ۹۱
 سوخرا، ۱۲۰، ۱۲۱
 سودجان چهارمحال، ۳۷
 سورنا، ۹۱
 سوریه، ۵۶، ۹۴، ۱۳۲
 سوزیان (← شوش/سوسه)، ۴۹

- | | |
|--|---|
| <p>فاروج، ۳۸
فرامرز، ۳۹
فراندزم (ملکه)، ۸۸
فرخی یزدی، ۲۰
فردوسی، ۷، ۱۸، ۱۶، ۵۷، ۲۰
فریکین (شهر)، ۱۱۳</p> <p>فريدون شير، ۳۱، ۲۹
فوستوس بیزانسی، ۱۱۳</p> <p>قاجار، ۶۱، ۴۴
قباد، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۱۰۷، ۷۶، ۱۱۹، ۱۰۷
، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
، ۱۳۶، ۱۲۶
قباد اول، ۶۴، ۴۴
قباد دوم، ۱۳۵
قباد ساسانی، ۱۱۹، ۵۳
قبیر پیران ویسه، ۳۸
قسطنطینیه، ۹۳
قلعه آرشاکاوان، ۸۸
قلعه انگنه، ۸۹
قلعه آنی، ۸۹
قلعه باستیل، ۴۰، ۶۶
قلعه بشات، ۱۱۴
قلعه دختر، ۳۴
قلعه رستم، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸
، ۶۳، ۵۷، ۵۶، ۴۱، ۳۹</p> | <p>شہسوار، ۲۷
شیراز، ۳۰
شیرویه، ۸۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
شیرین، ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۵
شیرین، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸</p> <p>ط
طاب، ۵۴، ۵۲
طبع، ۹۷</p> <p>ع
عاملی دزفولی، مصطفی، ۵۹
عراق، ۱۴، ۵۹، ۴۴، ۱۳۲
عشق آباد / اشک آباد، ۹۷
علی مسعودی، ۱۲۰
علی نژاد قمی، محسن، ۹
علیام / ایلام / ایسلامی، ۴۹، ۲۹، ۸
علی، ۵۷، ۵۲، ۵۱</p> <p>غ
غار شکفت سلیمان، ۴۸
غار نقش رستم، ۳۷
غار هفت خفته، ۶۰</p> <p>ف
فارس، ۲۵، ۵۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۸</p> |
|--|---|

- کتابخانه ملک، ۹
 کتابخانه ملی ایران، ۹
 کر تیر / کرد تیر (مود)، ۷۶
 کرخای لدن، ۴۴
 کرخ میسان، ۱۴
^{گوچه (رود)، ۴۷}
 کرمان، ۳۰
 کریستن سن، آرتور امانوئل، ۱۴،
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۰، ۲۴، ۴۳، ۴۰، ۲۴
 ۱۳۱
 کلمان هوار، ۱۴۱، ۴۳
 کنستانس، ۱۱
 کنستانسیوس، ۹۰، ۸۹، ۸۸
 کنگاور، ۴۹، ۳۸، ۳۷
 کواد / کواد (← قباد ساسانی)، ۴۴
 ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۲۲، ۱۱۹، ۷۶
 کوروش، ۷
 کوهدشت، ۲۹، ۳۰، ۳۱
 کهگیلویه و بویر احمد، ۴۴
- گ**
- گنورگ دبیر، ۲۲
 گتوند، ۳۹، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۹
 ۱۴۱، ۵۳، ۵۷، ۵۶، ۴۶، ۴۲، ۴۱، ۴۰
 گرجستان، ۱۰۳، ۹۰، ۸۶
 گرگان، ۳۸
 گرمیسار، ۳۸
- قلعه رستم بافران، ۲۸
 قلعه رستم خوسف، ۳۷
 قلعه رستم گتوند، ۳۹، ۳۴
 قلعه سام، ۳۶
 قلعه سلاسل، ۶۱
 قلعه شاه دز، ۶۱
 قلعه فرود، ۳۸
 قلعه قیقهه، ۶۱
 قلعه کک کهزاد، ۳۷
 قلعه گل گرد، ۵۵، ۵۴، ۳۴
 قلعه گلوگرد، ۳۴
 قم، ۳۸
 قوچان، ۳۰
 قیصاریه / قیصریه، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۰
 قیصر والنس، ۱۰۳
 قیصر ولتینین، ۱۰۰

ک

- کاپادوکیه، ۸۸
 کارون (رود)، ۴۹، ۴۷، ۴۱، ۳۸، ۳۳
 ۱۰۱، ۵۱، ۵۰
 کامرون، ۶۰
 کتابخانه آستان قدس رضوی، ۹
 کتابخانه تخصصی وزارت خارجه، ۹
 کتابخانه سازمان میراث فرهنگی، ۹
 کتابخانه مجلس شورا، ۹
 کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات، ۹

- | | |
|------------------------------|-------------------------|
| مارآبا (اسقف)، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۳۰ | گریگوار (گریگور)، ۸۸ |
| مارسلینوس، ۱۱، ۹۰ | گشنسپ / اسپاد، ۱۳۸، ۱۳۶ |
| مازندران، ۲۷، ۲۸، ۱۲۱ | گلوگرد |
| ماسیس (کوه)، ۸۸ | گلوگرد (روستا)، ۳۳ |
| مامیکنیان، ۸۹ | گناباد، ۳۸ |
| مانه و سملقان | گودرز، ۳۹ |
| مانی، ۶۹ | گوشاناشتاد، ۱۲۲ |
| مجیدزاده، ۶۰ | گوهرتاج، ۲۸ |
| مراغه، ۳۸ | گیرشمن، ۶۰ |
| مردان شاه، ۱۳۶، ۱۴۱ | گیو، ۳۹ |
| مرودشت، ۳۷ | ل |
| مسجدک، ۸۰، ۸۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱ | لایارد، ۴۴ |
| مستوفی قزوینی، حمدالله، ۶۱ | لبد (روستا)، ۶۴ |
| مسجد سلیمان، ۵۲ | لرگان، ۳۷ |
| مشکور، ۶۰ | لرستان، ۲۷، ۳۰، ۹۷ |
| معبد دیانا / آذر، ۵۲، ۵۳ | لنده (روستا)، ۶۴، ۴۴ |
| معبد ژوپیتر، ۵۲ | لندي (روستا)، ۶۴ |
| معبد نانیا، ۵۲ | لور (شهر)، ۵۹ |
| مقبره دانیال، ۴۷ | لهراسب، ۱۶ |
| منوچهر بن قابوس، ۲۸ | لیبی، ۸ |
| منوچهری دامغانی، ۲۰ | لیواسگان، ۹۷ |
| مهرداد، ۵۲ | م |
| مهرنرسه (موبد)، ۷۶ | ماد، ۹۲، ۶۵، ۸ |
| مهرنوش، ۱۷ | مادام دیالافوا، ۴۴ |
| مهربین، عباس، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۵ | |
| ۱۱۸، ۱۱۵ | |

- نوشزاد / اتوشگزاد / انوشزاد، ۱۳۰ ۱۱۴، ۱۱۳
 نوشی آباد (روستا)، ۲۷ میرزا آقاخان کرمانی، ۳۰
 نوشیروان (روستا)، ۲۷
 نوشیروان کلا (روستا)، ۲۷
 نولدکه، تنودور، ۵۵، ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۸ ۸۷
 نیلسن قراچی، ریچارد، ۱۰۷ نایین، ۳۸
 نیوهرمز (مهر هرمز)، ۱۳۶ نووسن بزرگ، ۸۸
 نرسه، ۸۴، ۷۶ نرسه، ۸۵
 نرسی، ۲۷، ۹۱، ۱۰۰، ۹۸، ۹۱، ۱۰۱ نرسی، ۲۷
 وارازدات، ۶۶ ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳
 واوالا، ۶۰ نرماسیر، ۳۸
 ورامشاپوه، ۸۶ نرون، ۸۴
 ورامین، ۳۸ نریمان، ۳۹
 وستگان / بستگان (روستا)، ۶۴ نشر رسانش، ۹
 وگرشبات (شهر)، ۸۵ نصیبین (شهر)، ۱۲۷، ۹۴، ۹۱
 ولرش، ۸۵ نظامی گنجوی، ۱۶
 ولرش دوم، ۸۵ نکا، ۳۸
 وهرام (بهرام) چهارم، ۱۱۵ نمروز، ۵۳
 وهرام شاهپور، ۱۱۶ نور، ۳۸
 وهرز، ۸۲ نورآباد مسمنی، ۳۱، ۳۰
 وهمون، هارون، ۹ نوش آباد (روستا)، ۲۷
 نوش آذر، ۱۶ نوش آفرین، ۲۵
 نوش (روستا)، ۲۷ نوش (روستا)، ۲۷
 نوشگین، ۶۰ نوشگین، ۲۸
 هراندپاسدر ماجیان، ۱۱۵ نوشروان خسرو، ۲۷

هیتنس، والتر، ۰	هرتسفلد، ۶۰
	هرقل، ۱۳۵
	هرمزد، ۱۹
	هرمزد، ۱۳۷، ۱۳۶، ۹۲، ۹۰
	همتان / همدان، ۴۷
یزد، ۹۷	هندورابی، ۱۵
یزدگرد اول، ۱۱۸، ۳۵	هنند / هندوستان، ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۵
یعقوب لیث صفاری، ۶۱	هندیجان، ۱۵
یعقوبی، ۱۲	هوشمن، ۱۴، ۲۲، ۴۳، ۴۰، ۷۶
یمن، ۲۸، ۸۰	هوپت، لهمان، ۱۱۴، ۱۱۳
یوسین دوم، ۸۲	هوسه، ۴۴
یوسنی نین، ۸۲	هوسیک، ۸۸
یولیانوس، ۱۱	
یونان، ۴۵، ۹، ۸	

تبرستان
www.tabarestan.info

نخستین زندان سیاسی در تاریخ ایران
به نام زندان امپراتوری ساسانیان و در حدود سال
۲۳۰ میلادی بنا شده و ظاهراً نخستین
زندانی مشهور آن «ارشک ارمنی» بوده
است، هر چند به قطع و یقین نمی‌توان
احتمال حبس ماتی پهلویان را در آن مردود
دانست. برایون کتاب، به کنکاش فرباره
این زندان از میث نام، مکان، کاربرد
و روایات حقوقی و قضائی بین
حکومت و زندانیان و نهضت زندانیان
نامدار سیاسی ایران باستان در مصر
طلایی امپراتوری ساسانی پرداخته
می‌شود. وجود این مکان دهشتگان،
گرچه تلفی «شکنجه»، «اعدام»، «ازار»
و «جنایت» را به ما خاطرنشان می‌سازد،
اما ثابت کننده این واقعیت نیز هست که
مبارزه سیاسی علیه استبداد و خودکامگی
روزیم حاکم باشد و حلت و گسترشی
تحسین برانگیز در این ۴۰۰ سال جریان
دلشته است و ایرانیان آزادگانیش و
آزادی خواه، با تمام توان سلیمانیه
«نظمیان چنگ طلب» و «مویدان فاسد
و تحابیت خواه» و «درباریان و
اشراف» مقابله کرده و بسیاری نیز جان
خوبش را در این راه از بست داده‌اند،
هرچند نامشان نیز از دفاتر جرم و جنایت
زندانیانشان پاک شده است.



ISBN 978-880-5011-10-4



تبرستان